

۶۰

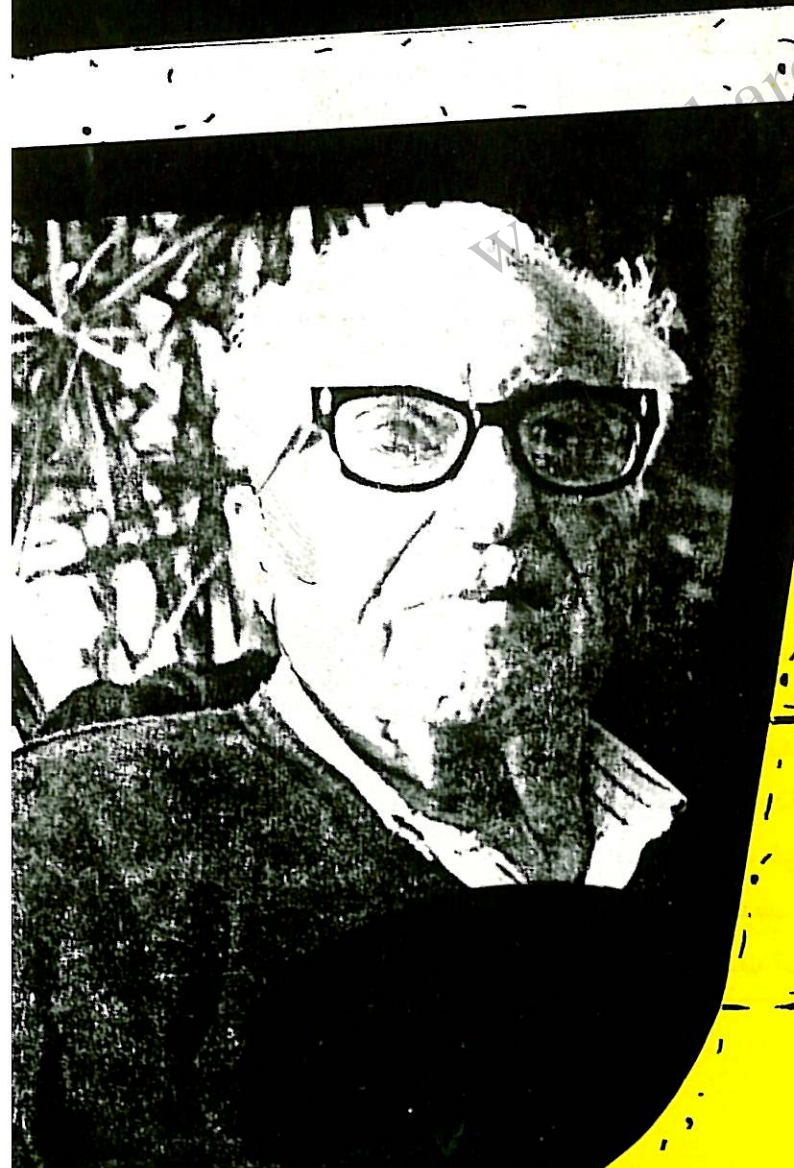
تپیدوا

فرهنگی، هنری پژوهشی
(به زبان‌های گیلکی و فارسی)

۵۲ صفحه - ۳۰۰ تومان

سال نهم، دی و بهمن ۷۹ (انتشار اسفند ۷۹)

ISSN: 1023-8735



▣ راه‌آهن گیلان، از قوه تا قوه!
▣ مرکزیت لازم است (پای صحبت
منوچهر ویسانلو آهنگساز و
نوازنده ویلن) ▣ از واقعیت
امیری تا روایت دیگران ▣
درآمدی بر ادبیات نوشتاری تبری
و شعر گفتاری مازندران ▣ شیون،
افراشته و... یک نظر! ▣ در مورد
اقوام ماساکت ▣ کشت بی رویه
درختان سوزنی برگ در اقلیم
بایین‌تر از ۱۰۰۰ متر و اثرات شوم
آن در گیلان ▣ و...
▣ و بخش گیلکی: شعر،
داستان، ترجمه، فرهنگ
عامه و...

آن چه در این شماره می خوانید:

بخش فارسی

- سر مقاله
- ۳.....
- ۵..... خبرهای فرهنگی، هنری و... / اسماعیل اقبالی فرد
- ۶..... راه آهن گیلان، از قوه تا قوه! / اسماعیل اقبالی فرد
- ۹..... بررسی و تعیین مزیت‌های نسبی بازرگانی خارجی گیلان (قسمت دوم) / اسماعیل اقبالی فرد
- ۱۲..... مرکزیت لازم است (پای صحبت منوچهر ویسانلو آهنگساز و نوازنده ویلن) / اسماعیل اقبالی فرد
- ۲۰..... از واقعیت امیری تا روایت دیگران / اسماعیل اقبالی فرد
- ۳۰..... در آمدی بر ادبیات نوشتاری تبری و شعر گفتاری مازندران / اسدالله عمادی
- ۳۲..... شیون، افراشته... و یک نظر! / ابوالقاسم جلیل پور رودکلی
- ۳۵..... در مورد اقوام ماساگت / سید حسین موسوی
- ۳۶..... بیست و هشتم / جواد شجاعی فرد
- کشت بی رویه درختان سوزنی برگ در اقلیم پایین تر از ۱۰۰۰ متر و اثرات شوم آن در گیلان / اصغرا رستگار شلمانی
- ۳۹..... دو توضیح درباره "ایا" / فریدون نوزاد - میرشمس شکوهی
- ۴۰..... تاسیانی / رضا مقصدی - ساسان ورتوان
- ۴۲..... فهرست اماکن باستانی و بناهای تاریخی گیلان ثبت شده در فهرست آثار ملی ایران
- ۴۴..... فرهنگ عامه مردم شمال ایران
- ۴۵..... دهکده تندرستی
- ۴۸..... تازه کتاب
- ۴۹.....
- بخش گیلکی
- شعر گیلکی: کورش اسدالله پور - محمد نقی بارور - مهوش بدرکوهی - م. پ. جکتاجی - الهام تبری - مسعود خمامی - محمد دعایی - سید حسین رضوی - حسین شهاب کومله‌ای - هوشنگ عباسی - فرامرز محمدی پور - مجید مقدسیان
- ۲۴-۲۹..... ترجمه: برتولت برشت / اوگردان جه: دلفک
- ۲۵..... داستان: عرض حال / محمد حسن جهری
- ۲۶.....



قابل توجه معماران، پیگره سازان و مجسمه سازان

به استناد مصوبه شورای محترم اسلامی شهر رشت و تقبل کلیه هزینه‌های مالی و اجرایی توسط یکی از شهروندان خیر و غیرتمند گیلانی در نظر است مزار چهار تن از شهیدان مشروطه گیلان که در محوطه بیمارستان پورسینای رشت قرار دارد، از عرصه بیمارستان تفکیک و به صورت نمادی تاریخی بازسازی شود.

(موضوع مقاله "دلیر مردانی که به بیگانه نه گفتند"، مندرج در شماره ۵۸ گیله‌وا)

لذا از کلیه هنرمندان باذوقی که مایل به شرکت در طراحی این بنای یادبود می باشند دعوت می شود طرح‌ها و پیشنهادات خود را تا ۱۵ فروردین ۱۳۸۰ به دفتر مجله گیله‌وا ارسال نمایند.

دفتر مجله آماده پاسخگویی به سئوالات احتمالی هنرمندان خواهد بود.



شماره ۶۰

گیلوا

شماره استاندارد بین المللی ۸۷۳۵-۱۰۲۳

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی

(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۲۲۰۹۸۹

□□□

عکس روی جلد: استاد امیری فلاح

اجرای روی جلد: ماکان پورا احمد جکتاجی

امور فنی و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی گیله‌وا

لیتوگرافی: همراهان ۳۰۰۳

چاپ و صحافی: توکل (صومعه‌سرا، تلفن ۲۸۱۰)

تیراژ: ۳۵۰۰

□□□

GILAVA

ISSN:1023-8735

A Gilaki - Persian language

Journal Related to the Field of

Culture, Art and Researches

ON GUILAN (North of Iran)

Director and editor

M.P. JAKTAJI

P.O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 - 2220989

رقصنده با برف

عمیقی - به هر دلیل - حفر شده که چند سال است بی حفاظ به حال خود رها گردیده است. برف اخیر رشت که ارتفاع آن به بیش از ۵۰ سانتی متر رسیده بود پوششی فریبنده برای کودکان بی خیال و بازیگوش محله شد تا در اولین یخبندان بی توجه به عواقب کار، روی آن سرسره بازی یا به قول خود اسکی روی یخ کنند. غافل از اینکه لایه آب یخ بسته روی گودال نازک است و طاقت سنگینی آن‌ها را ندارد و می‌شکند.

و چنین شد که دو کودک نوجوان در آن سقوط کنند. پدر یکی از کودکان که از محل می‌گذشته متوجه می‌شود و نسبت به نجات جان فرزندش اقدام می‌کند اما وقتی برای نجات دوست فرزندش بر می‌گردد خود او نیز به داخل گودال فرو می‌رود. عابری که از محل می‌گذشته و شاهد ماجرا بوده برای نجات آن دو می‌شتابد اما او هم طعمه برفابه یخ زده می‌شود. آب سرد زیر صفر درجه موجب خفگی آبی غرق شدگان می‌گردد و بدین ترتیب تراژدی به پایان می‌رسد.

آن‌ها که از نزدیک شاهد این فاجعه بوده‌اند و آن‌ها که شب بعد فیلم این حادثه را با حضور غواص و قایق نجات و بیرون

روزگاری خواهد آمد
قصه پردازان بنویسند :
سه همسپری بودند
یکی رقصنده با برف
و دو نفر دیگر که بی تفاوت بودند اما.

و شاید روزگار دیگری هم
بر مقتل این سه شهید کتیه‌ای بیاورند :
یک نفر دیگر هم بود
که بر شیشه زمستان «ها» کرد
الغای عشق را در بلوغ دوم !

خبر بسیار ناگوار بود. دو هفته پیش سه تن از شهروندان رشتی بی دلیل و بیگناه در طرفته العینی بر اثر بی توجهی مسئولان شهر جان باختند. ماجرا به این شرح است که در گوشه‌ای از یک میدان شهر رشت و حاشیه زمینی کنار کمربندی شهر که اکنون به خیابانی پر تردد تبدیل شده است، گودال

شیدن جنازه‌ها از طریق شبکه باران سیمای مرکز گیلان دیده‌اند مطمئناً اشک مضاعف ریخته‌اند.

محل‌های که این حادثه در آن اتفاق افتاد از محلات پرجمعیت و کارگری و حاشیه نشین شهر رشت است که هیچگونه امکانات تفریحی مثل پارک و زمین بازی برای کودکان و نوجوانان ندارد. کودکانی که به اقتضای سن و سالشان بازیگوشند و برف را دوست دارند و به کرات از شبکه‌های سرگرم‌کننده و خیلی آموزنده سیمای جمهوری اسلامی ایران دیده‌اند که هم سن و سالانشان در کشورهای دیگر جهان چه گونه از زمستان و برف و یخبندان لذت می‌برند و شادی می‌کنند. جالب است گفته شود میدانی که این حادثه در آن اتفاق افتاد به دلیل همجواری با زمین نیروی انتظامی، «انتظام» نام دارد، یعنی جایی که نظم و نظام و انضباط و ضابطه را متبادر به ذهن می‌کند و محلی که مقتل این سه انسان بیگناه در آن واقع شده، زمینی است که به شهرداری تعلق دارد و گویا قرار است اداره آتش نشانی در آن تأسیس شود یعنی واحدی که تولید ایمنی جان و زندگی و داشت و دارایی مردم دست اوست، اما ظاهراً چون اعتبار مالی برای ساختن آن وجود ندارد، زمین خاکبرداری شده آن به مرور تبدیل به گودال عمیق و وسیعی شده تا جان شهروندان را بگیرد.

راستی مسئول مرگ این سه شهروند رشتی کیست؟ همه می‌گویند شهرداری. شاید در وهله اول این درست باشد اما در کجا؟ کدام شهر و کدام استان؟ رشت دروازه اروپا و عروس شهرهای ایران دیروزه که نخستین تأسیسات مدنی در آن بوجود آمد یا شهر فقر زده و بی درو پیکر و بی کلانتر امروز؟ مرکز استان پیشتاز و ممتاز سال‌های گذشته و دور یا مرکز استان آخر و پس زده و عقب مانده امروز؟ با مردم بیدار دل، روشنفکر، مدیر و مدیر دیروز یا جمعیت اغلب مهاجر و بی تفاوت و منتظر و مشغول به ذهن امروز؟

خوب است شاهدی بر مثال خود داشته باشیم. آقای استاندار در جلسه شورای اداری یکی از شهرستان‌ها به استناد آمار و ارقام رسمی کشور، اقرار صریح داشته است بر این که استان‌های کشور از لحاظ میزان برخورداری به سه دسته توسعه یافته، در حال توسعه و توسعه نیافته تقسیم شده‌اند و موقعیت استان گیلان را در مقام دهم از استان‌های در حال توسعه ذکر کرده‌اند و خود افزودند «این وضعیت شایسته استانی که ذاتاً برخوردار است نمی‌باشد» (به نقل از گیلان امروز، شماره ۴۷) حادثه ناگواری که شرح آن رفت دقیقاً در استانی اتفاق افتاده است که رتبه دهم استان‌های در حال توسعه را دارد، یکی مانده به محروم و تمثیلاً آخر! در چنین استانی مطمئناً فقر و فاقه است، بحران اقتصادی و بیکاری وجود دارد، جریان‌های مخرب اجتماعی حاکم است و یک نوع فرهنگی در شرف

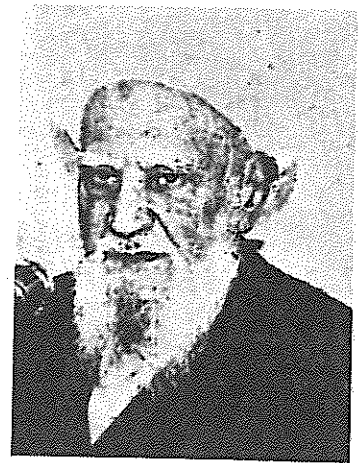
شکل‌گیری است که ضد ارزش است و آن فرهنگ ممتاز و نخستین را بتدریج پس می‌زند و عقب می‌نشانند و نیک پیدا است که نمادهای عیان آن در مرکز استان، یعنی رشت، نمود بیشتری می‌یابد.

شاید بیان این واقعیت تلخ همچون نقل آن حادثه تلخ در تبیین موضوع کمک کند. مدیر کل زندان‌های استان در یک مصاحبه مطبوعاتی (نقش قلم، شماره ۱۰۶۸) اظهار داشته است در سال ۷۸ تعداد ۲۸۰۰۰ نفر به زندان‌های گیلان ورود کرده‌اند. این رقم به زعم خود ایشان (از نظر کارشناسی) رقم بالایی است اگر چه از نظر مردم یک رقم نجومی و غیر قابل باور است، ولی متأسفانه صحت دارد. هم ایشان تصریح کرده‌اند در کل کشور هر ۳۰ ثانیه یک نفر وارد زندان می‌شود! (تقریباً معادل است با معدل مطالعه و ذوق کتابخوانی در ایران) و باز اعلام داشتند تنها نسبت به ۵۰٪ زندانیان گیلانی عمل تفکیک جرم و شخصیت صورت گرفته است و بقیه در معرض جرم آفرینی قرار دارند! و این در حالی است که بیشترین مسکومین قساقچ مواد مخدر از استان‌های خراسان و بلوچستان و کرمان و یزد و هرمزگان و فارس به استان گیلان منتقل شده‌اند! و بالاخره این که میانگین زندانیان استان گیلان در حال حاضر ۴۰۰۰ نفر است که در وهله اول معتادان و در مرتبه بعدی صادرکنندگان چک بی محل هستند و یک سوم این عده را نیز زنان بزهکار تشکیل می‌دهند.

آن گودال عمیق که مطبوعات استان به گودال مرگش تعبیر کرده‌اند، تمثیلی است از گودال بی تفاوتی و انفعال که در گوشه‌ای از هزارتوی ذهن ما گیلانی‌ها حفر شده و دیگر پر نشده است، گودالی به مراتب خوفناک‌تر از گودال مرگ. گودالی که هر چه از زشتی‌ها و پلشتی‌های شهر و دیار ما و حال و روزگار ما می‌بینیم، با بی تفاوتی داخل آن می‌ریزیم و مدفون می‌کنیم و هرگز نمی‌انیم با پیگیری و اصلاح، رویش را بگیریم و پرکنیم و پایه‌های مطالبات و خواسته‌های بحق و بجای خود را بر آن استوار کنیم، شمع این حفره باشیم، کوبنده و روشنایی بخش. اگر گودال مرگ، گودال عینی و ملموس و فاجعه ساز صوری ما است این آمار و ارقام که از زبان مدیران اجرایی رده بالای شهر و استان ما بیان شده نیز نشان از گودال مرگ جمعی و مدنی ماست که هر روز و ساعت و دقیقه و ثانیه‌اش در آن غوطه می‌خوریم و فرو می‌رویم. پس می‌زنیم و عقب می‌مانیم.

داشتن یک شهر خوب و امن، یک استان پیشتاز و توسعه یافته و یک جامعه منزه و مدنی منوط به این است که فرد فرد آن شهر و جامعه و آحاد مردم آن استان به حال و آینده‌ی خود حساس و آگاه باشند. از بی تفاوتی بدر آیند و نقد حال خود کنند. این هم مشق شب دیگر ما باشد.

گیله وا



رحلت آیت الله لاکانی

حاج شیخ محمد لاکانی یکی از روحانیون برجسته گیلان روز چهارشنبه ۱۴ دیماه در سن ۸۸ سالگی در رشت دارفانی را وداع گفت و در صحن بقعه خواهر امام رشت به خاک سپرده شد. آیت الله لاکانی در ۱۲۹۱ ش. در نجف متولد شد در هفت سالگی همراه والد محترمشان به رشت آمد. دروس مقدماتی را در این شهر نزد پدر و اساتید دیگر فرا گرفت و در سال ۱۳۱۲ شمسی به حوزه علمیه قم رفت و چندی بعد از محضر آیت الله بروجردی حکم اجتهاد گرفت. وی از سال ۱۳۲۹ در رشت رحل اقامت افکند و حدود نیم قرن به تدریس فقه و اصول و تفسیر و فلسفه و کلام پرداخت. از ایشان حدود ۲۰ اثر به صورت دست نویس بجا مانده است.

آیت الله لاکانی در احداث بیمارستان ۲۰۰ تختخوابی دکتر حشمت نقش بسزایی داشت. ایشان در تکمیل مدرسه بزرگ مستوفی (دینی) تأسیس کتابخانه آن، تکمیل مسجد خواهر امام، احداث مهدیه رشت، احداث مغل و قبرستان عمومی تازه آباد (گورستان قدیمی شهر رشت) به وسعت ۱۹ هکتار در سال ۱۳۳۶ و همچنین باغ رضوان (گورستان جدید شهر رشت) گامهای مفیدی برداشته است. به پاس درگذشت ایشان سه روز عزای عمومی در گیلان اعلام شد.

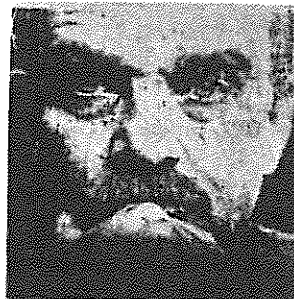
یادمان شاعر خوب شمالی سلمان هراتی

اوایل آذرماه مجلس یادمانی در سالگشت در گذشت سلمان هراتی شاعر نام آشنای تنکابنی در سالن آملی تئاتر هلال احمر تنکابن با حضور نماینده مردم تنکابن و رامسر، استاندار مازندران و مردم هنردوست منطقه برگزار شد که شعرا و ادبای شرکت کننده در فقدان او به قرائت شعر و ایراد سخنرانی پرداختند. سلمان هراتی از شاعران با احساس و پرشوری بود که در عمر کوتاه مدت خود بسیار خوش درخشید و در اثر یک سانحه رانندگی درگذشت.

**پنجمین اجلاس اتحادیه
دانشگاههای کشورهای حاشیه دریای خزر
در دانشگاه کالی می (روسیه)**
در این اجلاس که روسای دانشگاههای گیلان، مازندران و گلستان (از ایران) و دانشگاههای ترکمنستان، قزاقستان، جمهوری آذربایجان و روسیه شرکت داشتند، چگونگی ایجاد یک دانشگاه مشترک حاشیه دریای خزر و بررسی چارچوب اجرایی آن و همچنین اتخاذ یک تکنولوژی مناسب جهت آموزش از راه دور مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. بر اساس مصوبات این اتحادیه، نشست اجلاس آینده در دانشگاه گیلان مقرر شد.

کنسرت بزرگ گیتار کلاسیک پاپ فلانکو در کرج

کنسرت بزرگ گیتار کلاسیک پاپ فلانکو به سرپرستی هنرمند جوان گیلانی، کاوه دهقان به مدت سه روز از تاریخ ۷ الی ۹ دیماه مقارن با عید سعید فطر و میلاد حضرت عیسی مسیح در سینما تئاتر پارک چمران کرج برگزار شد. این کنسرت که از ساعت ۱۸/۳۰ تا ۲۰ عصر هر روز اجرا شد، با استقبال بی نظیر هنر دوستان کرجی مواجه گردید. گفتنی است که در آمد حاصله از کنسرت، صرف تجهیز مدارس مناطق محروم خواهد شد. کاوه دهقان هنرمند جوان گیلانی زاده رشت و لیسانس موسیقی و مدرس آکادمیک است. برای دهقان و گروه هنرمند جوان و خوش آیه وی آرزوی توفیق داریم.



آیدین آغداشلو در رشت

به منظور بزرگداشت شصتمین سال روز تولد هنرمند برجسته معاصر آیدین آغداشلو مراسمی در تالار استاد معین دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان از ساعت ۶ الی ۸ روز هفتم آذرماه بر پا گردید. آغداشلو که نویسنده، نقاش، گرافیست، منتقد هنری و مدرس دانشگاه است متولد ۱۳۱۹ در رشت بوده و دوران کودکی و نوجوانی خود را در این شهر سرکرده است. ابتکار انتشارات حرف نو رشت و مساعی معاونت فرهنگی جهاد دانشگاهی گیلان و مدیریت امور فرهنگی دانشگاه در برپایی این گونه جلسات هنری و ادبی شایان تقدیر است.

نمایشگاه آثار خوشنویسی

امیر میرزای خوشنویس مطرح و صاحب نام گیلانی که چندین سال است در تهران خوش درخشیده است آثار جدیدی از کارهای خود را از تاریخ ۲۶ دیماه در محل انجمن واقع در خیابان انقلاب، چهارراه کالج، خیابان خارک، شماره ۶۱ به معرض دید هنر دوستان پایتخت قرار داده است.

موفقیات دانشجویان گیلانی

ونشریات دانشجویی گیلان در جشنواره های کشوری در سومین جشنواره سراسری مطبوعات دانشجویی کشور که آبان ماه ۷۹ در تهران برگزار شد مقام اول جشنواره بخاطر نگارش یادداشت «پزشک هنرمند یا هنرمند پزشک» برای آقای سید مهدی نقبانی دانشجوی پزشکی ۷۵ و مقام سوم در بخش نشریات ادبی هنری برای نشریه معین نصیب دانشگاه علوم پزشکی گیلان شد. همچنین در اولین جشنواره مطبوعات دانشجویی منطقه شمال کشور، مقام اول در بخش نشریات ادبی - هنری برای نشریه معین، مقام اول در بخش شعر برای خانم سمیه رضا زاده (دانشجوی پزشکی ۷۷) و مقام دوم در بخش شعر برای آقای سید مهدی نقبانی (دانشجوی پزشکی ۷۵) از دانشگاه علوم پزشکی گیلان تعلق گرفت.

قصه گوی اول

در چهارمین جشنواره قصه گویی سراسری کشور که دی ماه امسال در «ایلام» برگزار شد محمد رسول حقدوست مربی فرهنگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گیلان از رشت برنده اول گردید. گفتنی است که اولین جشنواره قصه گویی به ابتکار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گیلان چند سال پیش در رشت برگزار شده بود. جشنواره قصه گویی به همت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کشور هر سال در یک مرکز استان برگزار می شود.

نقاشی های پرویز روزه

از تاریخ ۱۱ لغایت ۱۸ دی نمایشگاهی از ۵۲ اثر نقاشی پرویز روزه نقاش گیلانی در مایه های رئالیسم و مدرن در سالن نمایش مجتمع خاتم برپا بود. روزه که از نقاشان باتجربه گیلان است ۴۳ ساله و اهل کلاچای می باشد و تاکنون چندین نمایشگاه در داخل و خارج کشور برپا داشته است.



راه آهن گیلان، از قوه تا قوه!

«راه آهن یعنی ارتباطات بین المللی، هجوم کالا، حضور سرمایه گذاران خارجی، ترانزیت کالا، ایجاد شغل و سازندگی در ابعاد مختلف» در جهان یکی از معدل های توسعه هر کشور و منطقه‌ای را داشتن شبکه‌های وسیع راه آهن می دانند. گیلان از زمره استان‌ها و مناطقی در کشورمان بوده است که از یکصد و سی سال پیش تاکنون، بخاطر برخی ویژگی‌های نمایان و تعریف شده‌اش، اندیشه ایجاد راه آهن در آن قوت گرفته است اما با گذشت بیش از یک قرن و ربع قرن هنوز به فعل نرسیده است.

به شهادت مستندات تاریخی و منابع مکتوب، در مورد راه آهن گیلان می‌توان این سالشماری مختصر را نگاشت:

۱۸۷۰ میلادی - نخستین طرح پیشنهادی اتصال راه آهن سرزمین‌های سرد تزارها به آبهای گرم خلیج فارس از طریق ایران و از راه گیلان توسط عده‌ای از بازرگانان روسی ارائه شد (گزارش چارلز عیسوی تاریخ اقتصاد ایران)
۱۸۸۲ میلادی - طرح احداث راه آهن رشت - تهران رسماً عنوان شد (گزارش اورسل، سفرنامه اورسل)

۱۸۹۲ - قسمتی از عملیات طرح راه آهن رشت - تهران شروع گردید ولی خیلی زود رها شد (گزارش لرد کرزن، ایران و قضیه ایران)
۱۹۰۰ میلادی - گروهی از متخصصان روسی در امور راه آهن و حمل و نقل ریلی به ریاست ساخنسکی در مورد احداث خط آهن آستارا - رشت - تهران اقداماتی را شروع کردند.

۱۹۱۵ میلادی برابر ۱۲۹۳ شمسی - ۹ کیلومتر راه آهن رشت - پیربازار (پیش بندر رشت در مرداب انزلی) احداث شد که تا چندین سال تردد بار و مسافر از طریق آن صورت گرفت. لازم به توضیح است که یکسال بعد در سال ۱۲۹۴ شمسی (برابر ۱۹۱۶ میلادی) راه آهن جلفا به تبریز توسط روس‌ها ساخته شد و راه آهن میرجاوه به زاهدان نیز در سال ۱۲۹۶ شمسی (برابر ۱۹۱۸ میلادی) توسط انگلیسی‌ها ساخته شد. بنابراین راه آهن رشت - پیربازار که از طریق آبراه مرداب انزلی به بندر انزلی ارتباط داشت

یکی از قدیمی‌ترین شبکه راه آهن کشور است (البته بغیر از ماشین دودی دوره ناصرالدین شاه که بین تهران و شهر ری در آمد و شد بود)

گفتنی است راه آهن سراسری ایران در زمان رضا شاه در سال ۱۳۰۴ آغاز به کار کرد. در حالی که گیلان یازده سال قبل از راه آهن دولتی ایران و حدود ۸۵ سال پیش دارای راه آهن بوده است.

اواخر دوره شاه، طرح راه آهن گیلان وارد مرحله جدی گردید اما با وقوع انقلاب بار دیگر به بوته فراموشی سپرده شد. از دو سال پیش، از زمان روی کار آمدن آقای صوفی استاندار، طرح احداث راه آهن گیلان بار دیگر بر سر زبان افتاد و مطالعات آن توسط شرکت‌های مهندسی مشاور مختلف انجام پذیرفت و به دلایل عدیده زیر توجیه اقتصادی شد: کوتاهی مسیر - نزدیکی با پسايتخت - امکانات بندری - فرودگاه - کارخانجات صنعتی - منطقه ویژه اقتصادی - اداره و تأسیسات گمرکی در دو شهر - محصولات استراتژیکی جای و برنج - وسعت مرزهای آبی و خاکی - اقلیم و طبیعت سبز - اعتلای فرهنگ و سوابق تاریخی روشن منطقه و بطور کلی استعداد طبیعی و انسانی بالا.

ملاقات‌های مکرر استاندار با رئیس جمهور در اهمیت و توجیه اقتصادی طرح به صورت امیدوارکننده‌ای پیش رفت اما به دلیل وجود اعمال نوعی نظام عشیره‌ای و طایفگی در دستگاه دولت و حکومت و فقدان پایگاهی از این نوع برای گیلان (عدم حضور حتی یک وزیر گیلانی در دولت) طرح راه آهن گیلان در تصویب بودجه سال ۸۰ از داشتن ردیف اعتبار محروم شد بر اثر همان تمایلات قومی و پشت پرده در بودجه استان تازه تأسیس اردبیل لحاظ گردید.

جالب است که بجای مسیر کوتاه، مسیر طولانی انتخاب گردید. فراموش نکنیم که تردد بار و مسافر از اردبیل به تهران بخاطر نزدیکی با تهران همیشه از راه گیلان بوده است نه میانه و زنجان و علاوه بر این، استان اردبیل فاقد تأسیسات بندری و گمرکی و منطقه ویژه اقتصادی است. در توجیه این طرح نه فقط شعور اقتصادی لحاظ نشده است، که شعار عدالت اجتماعی هم رعایت نگردیده

است.

بهر حال این امر موجب شد تا یک خواست و مطالبه همگانی از هر طرف فشار آورد. مطبوعات و رسانه‌ها نیز در بازتاب این خواسته‌ها و توقعات از هیچ کوششی فروگذار نکردند. نمایندگان مردم گیلان در مجلس که تا چند سال پیش در این گونه موارد یعنی اخذ مطالبات اساسی و اقتصادی مردم و خواسته‌های بجایشان در امر توسعه، همیشه از مردم دور و نسبت به آنها عقب مانده بودند، برای جبران عقب ماندگی و هم ترازوی با مردم و دل بستن به آرای آنان برای دوره‌های بعد، برای اولین بار حرکت منسجمی را آغازیدند و با رئیس جمهور ملاقاتی داشتند، تا جایی که به شهادت جراید استان، به نقل از برخی نمایندگان، رئیس جمهور قول داده است اعتبار ۲۸ میلیارد دلاری راه آهن رشت - قزوین را از محل وام دریافتی از ژاپن یا مازاد درآمد نفت تأمین کند. و این در حالی است که مطبوعات گیلان می‌نویسند انتظار مردم گیلان از آمدن رئیس جمهور به استان به سر رسیده است و آقای رئیس جمهور هنوز به گیلان نیامده است.

به گمان ما به استناد واقعیات موجود، آقای رئیس جمهور به گیلان نمی‌آیند چرا که طرحی ملی ولو کوچک اما با اهمیت در استان وجود ندارد تا به دستشان افتتاح شود. هرچند که آقای استاندار ضمن مصاحبه‌های خود اعلام داشته‌اند گیلان نزدیک به ۵۰ میلیارد تومان طرح آماده و قابل افتتاح دارد تا به دست رئیس جمهور افتتاح شود اما این‌ها در مقایسه با ۲۳۵ میلیارد تومان طرح قابل افتتاح استان فارس که اخیراً از آن بازدید کرده‌اند یک به پنج است و حساب نمی‌آید. و همان بهتر که آقای رئیس جمهور به گیلان نیایند و بجای آن، یک بار برای همیشه، سرنوشت راه آهن گیلان را رقم بزنند و به قولی که به نمایندگان مردم گیلان - در واقع مردم گیلان - وعده فرموده‌اند عمل کنند و مطمئن باشند با این کار برای همیشه تاریخ در دل گیلانی جا باز کرده‌اند.

یک عمل صواب غیر نمایشی، صد بار بهتر از دلجویی کردن از روی تظاهر و تعارف است.

طومار درخواست شهروندان
شهرستان رشت

جهت رسیدگی به عقب ماندگی اسفبار اقتصادی
استان گیلان

حضرت حجة الاسلام والمسلمین
جناب آقای خاتمی ریاست محترم جمهوری

نامه سرگشاده رؤسای شوراهای اسلامی شهرهای گیلان به ریاست محترم جمهوری

به نام یگانه‌ی مانا

بیا تا گل برافشانیم و می‌در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم

جناب آقای حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران
سلامی چو بوی خوش آشنایی

عالی جاها!

محرومیت و عدم توجه جدی به توسعه اقتصادی و عمرانی استان گیلان، درد مزمن و خفته‌ای است که سالهای متمادی نقل قلم و زبان مدیران اجرایی و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی این استان بوده، لیکن پوشش سبزه کاذب آن پنهان‌ای برای گذار و گذر از این مطالبه بحق مردم شریف و با حیای آن شده است. نتیجه آنکه، ییکاری بیداد می‌کند و دغدغه‌های اجتماعی ناشی از آن در حال تبدیل به اپیدمی افسارگسیخته می‌شود، راه‌های ارتباطی آن که در اوائل انقلاب به استاندارهای بین‌المللی تنه می‌زد اکنون به تلنگار این مردم تبدیل و منجر به از هم پاشیدگی کانون بسیاری از خانواده‌ها می‌گردد، آب شرب سالم آن در عین اینکه زمین و آسمان کریمانه پیشکش این مردم می‌کند، تبدیل به گندابی می‌شود که حتی برای ماهیان و گیاهان نیز مضر تشخیص داده می‌شود...

چندی بود تلاش‌های مجدانه استاندار محترم و اظهارات نماینده معظم ولی فقیه بارتق امید را برای احداث راه آهن رشت - قزوین ایجاد نموده بود که لایحه بودجه سال ۱۳۸۰ آن را تبدیل به یأس نمود و روزی را بیاد مردم گیلان آورد که بواسطه یک مسئول زنجانی، بزرگراه رشت - قزوین به طرف زنجان تغییر مسیر داد و هم اکنون به واسطه یک مسئول اردبیلی راه آهن این استان به طرف میانه - اردبیل متوجه شده است.

ریاست محترم جمهوری!

از آنجا که از دولت خدمتگذار و پاسخگو انتظار پاسخ مقتضی می‌رود مردم این دیار بالارج گذاری به مساعی آنجناب در توسعه متوازن کشور عزیزمان، با توجه به فرمایشات حضرت‌تعالی در سفر مقارن انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ و تأکید به رفع کمبودهای عمرانی و اقتصادی استان مایلند بدانند که چرا این استان در طول چند سال اخیر با بی‌مهری‌های فراوان مواجه بوده است و مصرانه ضمن توجه ویژه به رفع محرومیت‌های اجتماعی و کلان اقتصادی این استان استندهای استقرار پروژه راه آهن رشت - قزوین را نیز دارند. اجرکم هنداء...

امت حزب... (عاشقان ولایت) شهرستان رشت

دی ماه ۷۶

اکنون در برهه‌ی زمانی حساس، افتخار آن داریم که در زادبوم ملی خود ایران عزیز شاهد اصلاحات ژرفی در ساختار توسعه‌ی سیاسی و پی آمد آن شکوفایی اقتصادی باشیم، که درک صحیح از همزیستی و همگرایی به جهت نیل به اهداف والای بشری از نکات حائز اهمیت آن محسوب می‌شود، ما به‌عنوان نمایندگان نخستین نهاد حکومت مردم بر مردم علی‌رغم عدم صراحت قانون به عنوان کارآمدترین سلاح در بهره‌وری از پتانسیل موجود و همچنین صدور بخش‌نامه‌های دست و پاگیر از سوی وزارت کشور که منجر به تحدید گستره‌ی عملکرد شوراهای شده است و پس از گذشت ۲۲ سال از انقلاب شکوهمند اسلامی، شروع به کار نموده‌ایم.

مردم و آئینه‌ی آرای ایشان (رسانه‌ها) توقع‌شان از ما به عنوان یک نهاد نوپا بیش از اختیارات قانونی ماست، آن‌ها می‌پرسند: چگونه طی یک ارتباط - قومی - منطقه‌ای راه آهن «قزوین - رشت - آستارا» علی‌رغم منافع بسیار و تأثیرات بسزا در شکوفایی اقتصاد کشور به فراموشی سپرده می‌شود و به انگیزه اصلاح و کوتاه نمودن راه شبکه‌ی خط آهن موجود اعتبارات بسیار نصیب مناطقی می‌گردد که تنها توجیه سرمایه‌گذاری در خطوط آهن آن فقط تسهیل در امر انتقال مسافری است مرکز استان گیلان از نخستین شهرهای ایران بوده که قریب یکصد سال پیش راه آهن داشته است، گیلان از مناطق با ارزش اقتصادی جاده‌ی ابریشم بوده، گیلان را نیز زمانی عروس ایران می‌نامیدند، مرکز این استان مهد تئاتر ایران بوده، فرهنگ و درصد با سوادانش زبان‌زد مستندات تاریخی مستشرقین و پژوهشگران وطنی است، معدودی چهره‌های علمی ایران در سطح جهان از گیلان برخاسته‌اند، در زمان انقلاب جنگل، حکومت مستغلی با تعیین هیأت دولت به ریاست میرزا کوچک‌خان جنگلی در رشت تشکیل شده بود، اما از این همه، با این «جهنم سبز» چه رفته است که اگر بخواهیم طبق سیاق این چند ساله برای آن سردار سازندگی در نظرگیریم، باید تنها این سردار سازندگی را در آسمان بجوئیم، چرا که دستی از زمین خاصه در این چند سال آن هم تحت لوای انقلاب شکوهمندی که همه چیز را نشان لطف آسمان می‌داند برنیامده که در آرایش و زیبایی و سازندگی آن نقشی حتی کوچک داشته باشد، سهم و نقش این زمانی استانی که در زمان جنگ در ارسال کاروان‌های رزمنده و آذوقه و پوشاک در ردیف اول قرار داشته و اکنون فرزندان همان رزمندگان که برخی نیز از برخورداری اغلب حواس پنجگانه‌ی خود بی‌بهره مانده‌اند، چیست؟ مگر چه رفته است براین سرزمین که «جهنم سبز»ش می‌خوانند، که سهم بخش اول صرف این ترکیب را از زمینیان می‌دانند و سهم بخش دوم را از آسمان، مردم و رسانه‌ها می‌پرسند: چه با این سرزمین و مسئولین و متولیان سیاسی، دولتی و مردمی آن رفته که چنین در استضعاف قرار گرفته‌اند؟! چرا در تمام کابینه‌های پس از انقلاب حتی یک وزارت‌خانه سهمی از گیلان برای رأس خود قائل نشده است؟ تا اکنون که رابطه بر ضابطه رجحان یافته به طریق اول بتوانند به نوعی احقاق حق کنند. مگر با نقش راه‌سازی و جاده‌سازی و راه آهن و... در شکوفایی اقتصاد، فرهنگ، سیاست، مسائل اجتماعی و... بیگانه مانده‌اند؟

از ما می پرسند مگر آمار دردناک خسران های جانی و مالی طی سالیان متمادی، که راه هرگونه سودا و رش را بر گیلانیان بسته است را نمی دانید که بی تفاوت شاهد مرگ عزیزان مردم بوده اید که به واسطه ی عدم نیت در جاده ی رشت به قزوین طعمه ی مرگی جانگداز شده اند. و مضافاً معضل بیکاری و موارد مبتلابه آن که آثار سوء جبران ناپذیری بر منطقه برجای گذاشته، مردم و نمایندگان ایشان را عزم جزم تر نموده که احداث اتوبان و خط آهن قزوین - رشت - آستارا را با توجه به مراسلات تجاری و گمرک آن، همجواری گیلان با کشورهای همسایه، و توجهات علمی و عملی که توسط استانداری گیلان به طور مکتوب و مدون به استحضار جناب عالی رسیده و حائز رأی موافق حضرت عالی نیز گردیده، در صدر کارها و پیگیری های مداومشان قرار دهند، هرچند گویا دست هایی تاکنون از تحقق این مهم ممانعت نموده اند، اما باور داریم که تحقق این خواست دردمندانه ی مردمی که هنوز چشم انتظار قدم مبارک محبوب ترین و خردورزترین رئیس جمهور تاریخ میهنشان هستند با همت والای آن سید جلیل در بودجه ی سال ۱۳۸۰ یا متمم آن تصریح خواهد شد، مردمی که در سرزمین سبز شمالی شان بزرگانی چون کوشیار گیلی، سردار جنگل، دکتر حشمت، پورداوود، دکتر معین، پروفیسور رضا، دکتر آذراندانی، پروفیسور اکبرزاده، پروفیسور سمعی و... را پرورش داده اند، مردم سرزمینی که قدیمی ترین تمدن چند هزار ساله ی آن را قبل از میلاد مسیح (ع) در تپه های مارلیک باز جسته اند.

یا سیدی شقایق نعمان ۱

مردم ولایت باران دردمندانه از حضرت عالی انتظار دارند تا با تشریف فرمایی خود، این بار نه به قصد افتتاح پروژه های بلکه به نیت نوید تحقق خواسته شان، یادگار بزرگی از دولت جناب عالی را با تصویب بودجه ی خط آهن آستارا - بندرانزلی - رشت - قزوین و یا در نظرگیری آن در متمم بودجه ی ۱۳۸۰ در گنجینه ی تاریخ زادبومشان داشته باشند. آمین

نامه سرگشاده ی

کانون دانشجویان و دانش آموختگان گیلانی دانشگاه های تهران

به ریاست محترم جمهور، جناب آقای سید محمد خاتمی

فعال، پرثمر اما بدون هیاهو داشته و دارند. بزرگانی چون کوچک جنگلی در عرصه ی آزادیخواهی و عالمان برجسته ای چون آیت الله بهجت در عرصه ی دیانت، دانشمندی چون کوشیار گیلانی در عرصه ی علم و دانش، اندیشمندان و فرهیختگانی چون حسین لاهیجی و دکتر معین در عرصه ی فرهنگ و ادب، گواه این مدعی می باشند.

اکنون قریب ۲۲ سال است که از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی گذشته و مردم گیلان همچنان در حسرت تحولی ریشه ای و اساسی در صنعت و اقتصاد استان خود به سر می برند و اندک رمق باقی مانده در حیات استان به سبب موهبت های الهی و نعمات خدادادی این منطقه پربخت است.

جناب آقای رییس جمهور، چنان که مستحضرد موقعیت استراتژیکی حاشیه ی دریای خزر و همجواری با کشورهای آسیای میانه چه در زمان گذشته و چه در موقعیت کنونی به اهمیت منطقه افزوده است که این خود باید موجب شکوفایی هر چه بیشتر این منطقه شود، که از این لحاظ استان گیلان سالهاست که در محرومیت قرار گرفته. وجود راه های ارتباطی یکی از ابتدایی ترین نیازهای هر منطقه جهت شکوفایی اقتصادی و توسعه همه جانبه و پایدار و اشتغال زایی می باشد که البته در این زمینه گیلانیان به تازگی شاهد آغاز بزرگراه قزوین - رشت می باشند. بزرگراهی که وعده ی آن افزون بر بیست سال پیش به مردم صبور و زحمتکش گیلان داده شده است که خود می تواند خونی تازه در رگ های استان و منطقه تزریق نماید.

جناب آقای رییس جمهور، ازسوی دیگر با توجه به آنچه مطرح شده شاهد آن هستیم که طرح اجرای راه آهن قزوین - رشت به علت پاره های مسایل مبهم و نامعلوم! بعد از این که چند دوره از دستور بودجه سالانه خارج شد، امسال نیز از بودجه کلان مملکتی در کمال ناپاوری بیرون رفته و از همه جالب تر! در استانی دیگر هزینه شده است که خود جای بسی شگفتی و ابهام دارد البته شاید چنین باشد که دستهایی در صدد ایجاد محرومیت بیشتر برای این استان شایسته و باقابلیت می باشند.

جناب آقای رییس جمهور، با توجه به مطالب گفته شده و توجیه بسیار قوی فنی و اقتصادی طرح راه آهن قزوین - رشت و محرومیت منطقه و استان از جنابعالی تقاضا داریم که دستور مقتضی در خصوص قرار گرفتن طرح مربوطه در دستور بودجه سالانه صادر فرمایید.

در پایان لازم به توضیح می باشد که ما دانشجویان و دانش آموختگان گیلانی دانشگاه های تهران حاضر به هرگونه بحث و تبادل نظر کارشناسانه درباره دلایل فنی و اقتصادی این طرح می باشیم و آماده ایم که همه ی مسئولان امر را در این راستا یاری دهیم.

توفیق و تداوم دولت کریمه ی جنابعالی را همراه با سرافرازی و عظمت نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از خداوند منان خواستاریم.

کانون دانشجویان و دانش آموختگان گیلانی
دانشگاه های تهران

استقلال و اقتدار خود را پاس داشته و می دارند، متأسفانه شاهد آنیم که برخی تصمیم گیرها و سیاستهای تبعیض آمیز زمینه و موجبات اختلاف و تفرقه را بین اقوام و مردم این مرز و بوم فراهم آورده اند که در نتیجه موجب تضعیف نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران خواهد شد.

تبعیض در بین استانها و اقوام مختلف سالهاست که وجود دارد هر چند که در هر دوره ای با توجهی خاص صورت گرفته باشد. در حالیکه برخی استانها با مددگیری از ابزارهای گوناگون روز به روز در مسیر توسعه و پیشرفت گام برداشته و در دهه گذشته چهره ی دگرگون شده ای یافته اند، هنوز شاهد استانهایی چون گیلان، سیستان و بلوچستان، کردستان و ایلام می باشیم که با توجه به آمار موجود در محرومیت به سر می برند. آیا این استانها سهمی از پیشرفت و توسعه همه جانبه کشور و فردایی بهتر نباید داشته باشند.

گیلانیان با دارا بودن قدمتی کهن و تمدنی درخشان که به دلیل برخی کاستیها هنوز ناشناخته مانده است در عرصه های مختلف جامعه حضوری

با سلام و سپاس
با که گویم غم دل جز تو که غمخوار منی
جناب آقای رییس جمهور، بارها در سخنانتان از تفکر استبداد زده در جامعه بعنوان یکی از معضلات جامعه یاد کرده اید که به حق نیز چنین است اما بیماری دیگر جامعه ی ما که شاید به همان میزان کهنه و چرکین باشد وجود تفکر استعمار زده در جامعه است. تفکری که آثار و عوارضش را می توان آشکارا مشاهده نمود.

«ملت بزرگ ایران با برخورداری از موارث عظیم اسلامی و ملی و مفاخر ارجسند فرهنگی برغم گوناگونیهای مذهبی، قومی و زبانی از پیوند و همبستگی خاصی برخوردار است که در پرتو انقلاب اسلامی پایداری و قوام بیشتری نیز یافته است. به رسمیت شناختن تنوع و تفاوت و هوشیاری نسبت به توطئه ها و شیطنتهای دشمنان، شرط لازم همبستگی اجتماعی است.

حال که ایران اسلامی توطئه های دشمنان را پشت سر گذاشته و ایرانیان بااهدای خون فرزندان خود

بررسی و تعیین مزیت‌های نسبی بازرگانی خارجی گیلان به منظور تدوین راهبردهای صادرات (صنعتی)

اسماعیل اقبالی فرد

(قسمت دوم)

ارزش افزوده

میزان تولید هر کشور متداولترین شاخص و مبین قدرت و بنیه اقتصادی آن کشور است. تولید بیشتر امکان سرمایه‌گذاری و ظرفیت سازی برای تولید باز هم بیشتر در آینده را امکان‌پذیر می‌سازد. ارزش افزوده که بازده تولید را نشان می‌دهد نتیجه قطعی فعالیت‌های اقتصادی است که بعنوان منبع لازم برای توزیع نتایج تولید به کار گرفته می‌شود. ارزش افزوده، ارزش خالصی است که بواسطه ادغام عوامل تولید - کار، مدیریت و سرمایه - ایجاد می‌شود. به همین دلیل عامل ارزش افزوده یکی از مهمترین معیارهایی است که در تجزیه و تحلیل و حل مسایل بهبود بهره‌وری و توزیع نتایج تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در جدول (۲-۴) ارزش افزوده و درصد آن برای هر یک از رشته فعالیت‌های صنعت استان در سال ۱۳۷۲ که پایان اولین برنامه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور بود، نشان داده شده است.

جدول (۲-۴) ارزش افزوده رشته فعالیت‌های صنعت استان گیلان در سال ۱۳۷۲

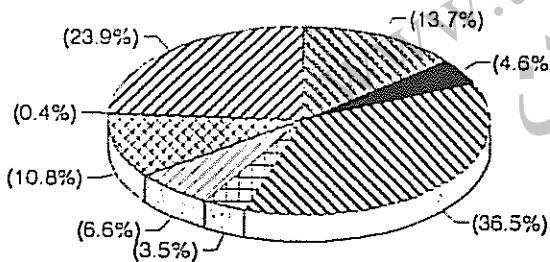
رشته تولیدی	شرح	ستانده	داده	ارزش افزوده	درصد
کل صنعت		۵۷,۸۹۱	۳۲,۵۷۱	۲۳,۳۲۰	۱۰۰
غذایی، آشامیدنی، دخانیات		۷,۲۱۶	۳,۹۹۹	۳,۲۱۷	۱۳/۷
نساجی، پوشاک، چرم		۲۰,۷۸۰	۱۲,۲۲۷	۸,۵۲۳	۳۶/۵
چوب و محصولات چوبی		۱,۷۱۸	۶۲۲	۱,۰۷۲	۲/۶
کاغذ، منوا، چاب و انتشار		۷,۸۳۷	۷,۱۱۷	۸۲۰	۳/۵
شیمیایی		۳,۸۰۳	۲,۳۵۸	۱,۵۲۵	۶/۶
کانی غیر فلزی		۲,۴۲۱	۱,۸۹۳	۲,۵۲۸	۱۰/۸
فلزات اساسی		۵۷۷	۴۸۶	۹۱	۰/۳
ماشین‌آلات، محصولات فلزی و برقی		۱۱,۳۹۹	۵,۸۲۷	۵,۵۱۲	۲۳/۹

مأخذ: نتایج آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی، مرکز آمار ایران سال ۱۳۷۲.

ارقام به میلیون ریال.

ستانده، داده و ارزش افزوده به فیصدیهای ثابت سال ۱۳۶۱ است.

نمودار (۲-۴) درصد ارزش افزوده رشته فعالیت‌های صنعت استان گیلان در سال ۱۳۷۲



۲۳/۹٪ ماشین‌آلات، محصولات فلزی و برقی
 ۱۳/۷٪ غذایی، آشامیدنی، دخانیات
 ۲۳/۹٪ نساجی، پوشاک، چرم
 ۱۰/۸٪ کانی غیر فلزی
 ۶/۶٪ شیمیایی
 ۳/۵٪ فلزات اساسی
 ۰/۳٪ چوب و محصولات چوبی
 ۰/۱٪ کاغذ، منوا، چاب و انتشار

جدول (۸-۴) آمار صادرات صنعتی استان در فاصله‌های سالهای ۱۳۷۶-۱۳۷۲

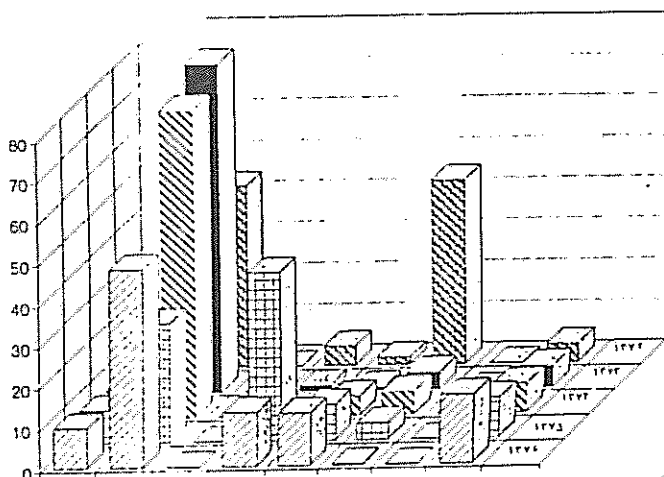
درصد	ارزش صادرات (دلار)	شرح
۱۰۰	۲۰,۵۲۹,۱۷۱	کل صنعت
۶/۲	۲,۶۱۱,۱۲۱	غذایی، آشامیدنی، دخانیات
۵۲/۶	۲۲,۱۲۰,۵۰۰	نساجی، پوشاک، چرم
-	.	چوب و محصولات چوبی
۱۳/۷	۵,۵۷۱,۶۲۲	کاغذ، منوا، چاب و انتشار
۵	۲,۰۳۵,۵۶۷	شیمیایی
۱۲/۵	۲,۹۹۲,۶۷۳	کانی غیر فلزی
.	.	فلزات اساسی
۷/۸	۳,۱۷۵,۶۸۸	ماشین‌آلات، محصولات فلزی و برقی

مأخذ: اداره کل صنایع استان گیلان

صادرات

نمودار (۴-۶) درصد صادرات رشته فعالیتهای صنعت استان در بین سالهای

۱۳۷۶-۱۳۷۲



در این نمودار، محور عمودی نشان دهنده درصد صادرات است. محور افقی نشان دهنده سالهاست. محور عمودی عمیق نشان دهنده رشته فعالیتهای صنعت است. محور عمیق عمیق نشان دهنده سالهاست. محور عمیق عمیق عمیق نشان دهنده رشته فعالیتهای صنعت است.

از آنجا که هدف اساسی سیاستها و اقدامات انجام شده در برنامه اول توسعه کشورمان در امر صادرات، تحقق رشد و توسعه صادرات غیر نفتی است، ارزیابی سیاستها و سرمایه گذاریها و اقدامات انجام شده بر مبنای تحقق هدف مورد نظر از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

چون بررسی های حاضر به منظور ارائه روشهای مناسب جهت تحقق رشد و توسعه صادرات غیر نفتی بر مبنای مزئیتهای نسبی صادرات صنعتی استان می باشد، در این بخش با وزن دادن بیشتر به عامل صادرات، آمار صادرات صنعتی استان در طول سالهای ۱۳۷۲-۱۳۷۶ به تفکیک رشته های تولیدی و بازارهای هدف آورده شده است.

شایان ذکر است که با شکل گیری کمیته توسعه صادرات استان و آغاز همکاریهای اقتصادی استان با کشورهای حوزه دریای خزر و حضور واحدهای تولیدی استان در نمایشگاه باکو در سال ۱۳۷۰، عملاً صادرات گسترده استان بر اساس آمار موجود از سال ۱۳۷۲ شکل گرفته است.

نتایج

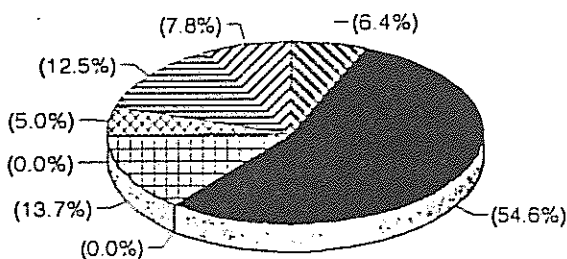
توسعه صادرات صنعتی، یکی از راهبردهای اصلی است که در بین راهبردهای توسعه برای کشورهای توسعه نیافته مطرح بوده و تا به امروز در بین این کشورها که مدینه فاضله خود را در تعقیب این راهبرد جستجو می کنند اهمیت بیشتری یافته است. اعتقاد کلی در خصوص صادرات صنعتی این است که کالاهای صنعتی به دلیل موقعیت مناسبی که در صحنه تجارت جهانی دارند از بسیاری کاستیهای صادرات کالاهای اولیه بری هستند. به همین دلیل بسیاری از کشورها همواره درصدد تعقیب این راهبرد بوده اند. کشور ما نیز از ابتدای اولین برنامه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تا کید زیادی بر توسعه صادرات صنعتی داشته است.

اهمیت صادرات غیر نفتی و شناخت مزئیتهای صادرات صنعتی استان از یک سو و فقدان بررسیها و مطالعات جامع در استان از سوی دیگر محقق را برآن داشت تا این تحقیق را در پنج فصل به رشته تحریر در آورد.

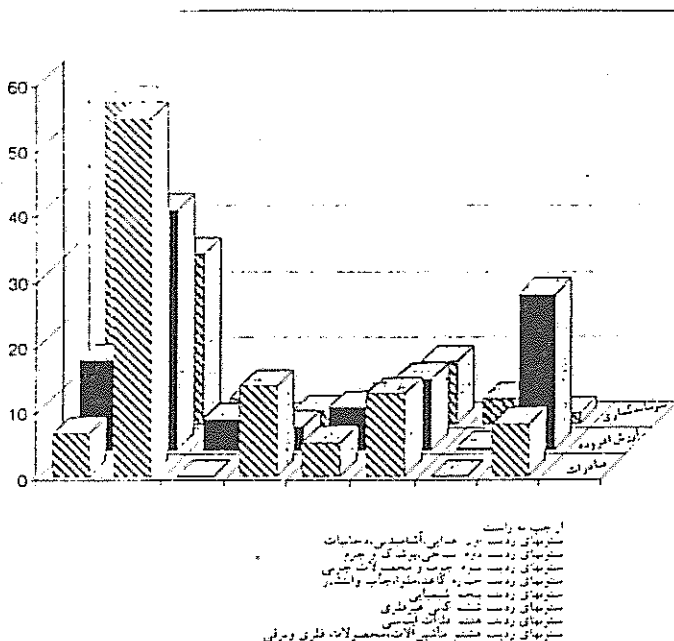
نتیجه این تحقیق که خلاصه آن در نمودار (۵-۱) نشان داده شده است، براین است که سرمایه گذاریهای صنعتی استان متناسب با ارزش افزوده و صادرات صنعتی استان نیست. به عبارت دیگر اولویتهای سرمایه گذاریهای صنعتی استان در صنایعی بوده است که ارزش افزوده و صادرات حاصل از این سرمایه گذاری - که بازده این سرمایه گذاریها محسوب می شوند - متناسب با حجم سرمایه گذاریهای انجام شده در بخشهای مختلف صنعت استان نمی باشند. همچنین با بررسیهای انجام شده، مزیت نسبی صادرات صنعتی استان، صنایع نساجی، پوشاک و چرم است که ۵۴/۶٪ ارزش صادرات صنعتی استان را تشکیل می دهد، صادرات صنعتی استان به پنج قاره و ۴۲ کشور صادر شده است که به دلیل عدم تفکیک در آمار گزارش شده، تعیین سهم هر یک از کشورها امکان پذیر نیست.

نمودار (۴-۷) درصد صادرات رشته فعالیتهای صنعت استان بین سالهای

۱۳۷۶-۱۳۷۲



۷/۵	شیمیایی	۷/۸	ماشین آلات، محصولات نوری و برقی
۱/۰	فلزات اساسی	۱۳/۷	کاغذ، منسوجات، چوب و آبنش
۱/۰	چوب و محصولات چوبی	۶/۲	غذایی، آشامیدنی و دخانیات
۱۱/۵	کانی غیرفلزی	۵۲/۶	نساجی، پوشاک و چرم



۳- وجود مزیت‌های نسبی یک امر ازلی و ابدی نیست چون فن آوری که به طور خیره کننده‌ای در حال پیشرفت است، وجود مزیت نسبی را به عنوان یک عامل پویا در آورده است. به دنبال این مسئله اگر کشوری خواهان استفاده از مزیت نسبی باشد، لاجرم می‌بایست تغییری در ساختار تولید خود ایجاد نماید.

همانگونه که در بخش مزیت نسبی پویا گفته شد، کشورهایی که بر مزیت نسبی حاصل از منابع اولیه و صنایع کاربر متکی هستند پله‌های پایین نردبان مزیت نسبی را اشغال می‌نمایند. اما کشورهایی که بر تولید و صدور کالاهای دانش پر و سرمایه بر متکی هستند پله‌های بالای نردبان مزیت نسبی را اشغال و اصطلاحاً مزیت را خلق می‌نمایند. استان گیلان در حال حاضر با صدور ۵۴/۶٪ محصولات صنایع نساجی و ۷/۸٪ محصولات صنایع ماشین‌آلات و برقی و ۵٪ صنایع شیمیایی از کل صادرات استان، در پایین این نردبان قرار دارد. این استان با بهره‌مندی از نیروی متخصص انسانی مورد نیاز تولید کالاهای دانش پر، زمینه لازم برای تولید این محصولات را دارد. با جهت دهی سرمایه‌گذاری در تولید این گونه کالاها می‌توان به گروه کشورهایی پیوست که به خلق مزیت نسبی می‌پردازند.

۴- همانگونه که در تعریف مزیت گفته شد، ما برای ورود به بازار بین‌المللی حداقل به دو شناخت نیاز داریم:

- بازاری شناسی
- خودشناسی

شناخت بازار یعنی شناخت نیازها و خواسته‌های مشتری و توانمندسازی رقبا. خودشناسی یعنی شناخت نظامند قوتها و ضعفها، امکانات و محدودیتها برای تطبیق با شرایط بازارهای جهانی. اساس کار صادرات بر رقابت استوار است. بازارهای جهانی شده و ما باید بتوانیم در سطح بین‌المللی با رقبا رقابت نماییم. در این جهت باید مشخص نماییم که مزیت نسبی ما در صنایع مختلف تا چه حد در سطح بین‌المللی می‌تواند به عنوان یک مزیت عمل نماید.

گیلان از دیر باز نقش بسیار مؤثری در امر بازرگانی خارجی کشور داشته است. از زمان صفویه با احداث گنجرک در شهرهای رشت و انزلی، این دو شهر پل ارتباطی بین کشور ما، کشورهای حوزه خلیج فارس و روسیه و اروپا گردیدند. صادرات از این دو شهر شامل محصولات استان و محصولات سایر نقاط کشور بود. محصولات استان عمدتاً ابریشم - حدود ۷۰٪ ابریشم کشور در گیلان تولید می‌شود - برنج، ماهی، توتون و محصولات سایر نقاط کشور شامل ابریشم، فرش، دام، پوست، میوه، خشکبار و ادویه جات بود.

با این مقدمه و با توجه به نتایج تحقیق، پیشنهاداتی که جهت توسعه صادرات استان به ذهن محقق می‌رسد به شرح ذیل ارائه می‌گردد:

۱- استان گیلان با بهره‌مندی از زمینه مساعد کشاورزی و صنایع تبدیل محصولات کشاورزی، جنگل وسیع، مراتع سرسبز، هوای مناسب، زیباترین و بزرگترین مرداب جهان، ۳۱۰ کیلومتر ساحل بزرگترین دریاچه جهان با گونه‌های متنوع آبزیان، نیروی انسانی متخصص فراوان، سابقه طولانی صنعتی، از مهمترین نقاط کشور جهت توسعه صادرات محسوب می‌گردد.

این استان در حال حاضر می‌تواند نقش مهمتری نسبت به سالهای گذشته در بازرگانی خارجی کشور ایفا نماید. دسترسی سریع به کشورهای تازه استقلال یافته حاصل از فروپاشی کشور شوروی با بازارهای اشباع شده و به کشورهای اروپایی از طریق دریا، خشکی و هوا - فاصله بندر انزلی به اروپا با کشتی ۱۰ روز کمتر از بندر عباس به اروپا است. مزیت‌های مناسب جهت صادرات محصولات استان و سایر نقاط کشور و ترانزیت کالاهای کشورهای حوزه خلیج فارس و سایر نقاط دنیا به کشورهای شمال دریای خزر را داراست.

۲- یکی از معیارهای تشخیص صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه این است که حداقل ۱۰٪ کل شاغلین در صنعت فعالیت نمایند براساس آمار سال ۱۳۷۵، ۱۴/۵٪ کل شاغلین استان در بخش صنعت و معدن فعالیت داشتند، پیش‌بینی می‌شود این رقم در سال ۱۴۰۰ به ۲۴/۵٪ افزایش یابد. براساس آمار سال ۱۳۷۲، استان گیلان از نظر کارگاههای صنعتی در کل کشور با ۴/۳٪ مقام ششم، از نظر تعداد شاغلین در صنعت با ۵/۷٪ مقام چهارم، از نظر ارزش افزوده با ۳/۶٪ مقام نهم و از نظر سرمایه‌گذاری با ۳/۹٪ مقام هفتم را داراست.

استان گیلان از نظر تولید محصولاتی چون برنج، چای، زیتون، توتون، بادام زمینی، فندق و مرکبات در سطح کشور جایگاه ممتازی را داراست، شاید بر این اساس بوده که در برنامه‌های اول و دوم، اولویت اول سرمایه‌گذاری به بخش کشاورزی استان داده شده است. اما نباید فراموش نماییم که این استان علاوه بر قابلیت‌های کشاورزی از قابلیت‌های صنعتی بالایی نیز برخوردار است به عبارتی دیگر این استان صنعتی هم محسوب می‌گردد. تخصیص زیاد امکانات استان به بخش کشاورزی باعث تضعیف بنیه صنعتی استان می‌گردد. همانگونه که در فصل دوم گفته شد محدود کردن مزیت نسبی به منابع اولیه و کشاورزی، گونه‌ای در جا زدن و محدود کردن اقتصاد به مواهب طبیعی تلقی می‌گردد که این برنامه با سیاست توسعه صنعتی هماهنگی ندارد.



مرکزیت لازم است

پای صحبت منوچهر ویسانلو آهنگساز و نوازنده ویلن

دیگر هنرمند صاحب نام گیلانی به تأسیس یک گروه موسیقی با نام "گیل چاووشان" همت گماشت که اگرچه عمر آن دیر نپائید اما در مدت کوتاه فعالیت، خوش درخشید. آهنگهای خاطره‌انگیز و به یادماندنی بسیاری از استاد ویسانلو به یادگار مانده است. او هم اکنون عضو شورای موسیقی صدا و سیمای مرکز گیلان و از مؤسسان انجمن در شرف تأسیس موسیقی گیلان است.

گفت و شنود حاضر، حاصل زحمت و تلاش همکار هنرمند و پیگیرمان آقای شاهرخ میرزائی است که خود در زمینه موسیقی و پژوهش درباره آن، سرپوشوری دارد. با هم می‌خوانیم:

منوچهر ویسانلو متولد ۱۳۱۰ بندر انزلی است. هفتاد سال دارد. از کودکی و دوره دبستان شروع به نوازندگی کرده است. پس شصت سال است که دست او به ساز آشناست و ۵۰ سال است که زندگی او با آرشه عجین و با ویلن آمیخته است.

بعد از اخذ دیپلم وارد آموزش و پرورش گردید و به معلمی پرداخت. از سال ۱۳۳۹ رسماً وارد کار رادیو گردید. خیلی زود به رهبری ارکستر رادیو گیلان برگزیده شد. در سال ۱۳۴۸ از آموزش و پرورش به وزارت اطلاعات و رادیوی وقت (تهران) منتقل گردید و اکنون اگرچه بازنشسته سازمان صدا و سیما است اما با آن همکاری نزدیک دارد.

ویسانلو در سال‌های نخست انقلاب با فریدون پوررضا

□ آقای ویسانلو، ابتدا خواهش می‌کنم با زبان خودتان از خودتان، زادگاهتان و موقعیت کاریتان و این‌که ازکی و چگونه دست به این ساز قشنگ و مشکل‌زدید، برایمان شرح دهید. □ اول از فامیل خودم صفت و نشانی بدهم. اجدادم ایل‌نشین بودند. ویسان ایلی بوده در پشت کوه‌های ماسوله، از تات‌نشین‌های خلخال که بر حسب نیاز به کارهای تجاری و فعالیت معیشتی دیگر، از آن محل کوچ کردند و به محل‌ها و شهرستانهای نزدیک و آباد آمدند. پدر بزرگ من در بندرانزلی مستقر شد و من زادگاهم در همین بندر انزلی است که به سال ۱۳۱۰ متولد شدم، اسفند ۱۳۱۰... در محله «شاه کوچک» و در خانه پدری ام.

این‌که از چه وقت دست به ساز زدم بهتر است از یک انگیزه کوچک برای شما یاد کنم. من دانش‌آموز دبستان بودم و در همسایگی‌ام آقای بود که آن زمان گویا معاون پست تلگراف انزلی و بچه رشت بود بنام آقای آژی‌ری. ایشان بسیار قشنگ ویلن می‌نواخت و من هر وقت صدای ویلن ایشان را می‌شنیدم، شیفته و از خود بیخود می‌شدم و آن قدر در من تأثیر بوجود می‌آورد که بعضی اوقات از شنیدن آن اشک می‌ریختم و با خودم آرزو می‌کردم که می‌شود آیا روزی من هم چنین سازی را بدست بگیرم و این‌گونه بنوازم؟ با همین عشق و انگیزه بدنبال این ساز رفتم.

این‌که بد رستی ازکی شروع کردم، دقیقاً از کلاس دوم متوسطه شروع کردم، البته زودتر از آن دست به ساز بودم ولی نه چندان، اما از دوم متوسطه روزی به خانه دوستی هم‌کلاسی رفتم که من با او نقاشی کار می‌کردم، همین‌جا بگویم که هنر اول من قبل از موسیقی نقاشی بوده و همه این تابلوهائی که روی دیوارها مشاهده می‌کنید، کار خود من است که هنوز هم ادامه می‌دهم.

آن روز که برای تعلیم نقاشی دوستم به منزلش رفتم دیدم که جعبه ویلن در گوشه اطاقش است و مشتاقانه از وی سؤال کردم که: فلانی مگر تو ویلن می‌زنی؟ پاسخ داد: بله و با این‌بله انگار راه پنهانی ورود من به عالم این ساز جادویی باز شد و بی‌مغلی پیشنهاد کردم که از این‌بله بعد من به تو نقاشی یاد می‌دهم و تو هم به من طریقه ویلن نوازی را می‌آموزی... این شروع کار من شد.

□ اولین استاد موسیقی شما چه کسی بود؟ □ اولین استادی که من از او تلمذ کردم دوست همشهری و نازنین و هم اسم آقای منوچهر آمیغ بود که سلامت هنوز هم تشریف دارند و در تهران زندگی می‌کنند و من از محضر ایشان خیلی کسب فیض کردم. اما گفتم کلاس دوم متوسطه بودم که

در منزل دوستم آقای داریوش پرتوی برای تدریس نقاشی به ایشان رفتم و چشم به جعبه ویلن افتاد و آن معامله هنری انجام شد. از آن روز به بعد من دست جلدی به ساز بردم و سه، چهار سال این جوری ساز زدم، یعنی با خمیر مایه اولیه که در وجودم بود بدون معلم و تجربی ساز زدم، فراگیری و گوش خوبی هم داشتم اما در این مدت کم‌کم فهمیدم بدون معلم نمی‌شود بجائی رسید و باید بطرف علم موسیقی بروم که بدون علم موسیقی فراگیری این ساز مطلوب نیست.

□ موسیقیدان عالم، آن دوره کم بود و فراگیری علم این ساز هم مشکل، بدون معلم که نمی‌شد، لابد خیلی زحمت و دوندگی کردید تا استاد آمیغ را پیدا کردید!

□ آقای آمیغ خیلی زودتر شروع کرده بودند و چون به تهران رفت و آمد می‌کردند از محضر اساتید تهران بسیار بهره گرفته بودند و در شهری مثل انزلی حداقل بجائی نشسته بودند که می‌توانستیم از ایشان بهره و درس بگیریم. یعنی به نت و سلفژ آگاه و مسلط بودند و هر وقت صحبت از اولین استاد من می‌شود، من از ایشان یاد می‌کنم.

□ به رایو چگونه ورود نمودید؟

□ سالها بود که من ساز می‌زدم ولی رادیو گیلان که آن زمان اسمش «انتشارات و رادیو گیلان» بود هنوز تبدیل به اداره نشده بود. در زمان تصدی آقای اسداله مومن پور سال ۱۳۳۹ و بنا به دعوت کتبی ایشان برای همکاری به رادیو گیلان رفتم. بادم می‌آید اولین سازی که آنجا نواختم یک قطعه سلو بود در مقام دشتی که خیلی

از نظر استودیوها و مکان ضبط و بخش دوره من همان ساختمان تلفن خانه قدیم بود که بسیار وضع استثنائی داشت. یک استودیوی بخش داشت با یک استودیوی ضبط، میکروفون‌ها همه قدیمی و تعدادشان اندک بود و وقتی می‌خواستیم بنوازم ۵-۶ نفر دور یک میکروفون جمع می‌شدیم که درست نبود و صدای سازها در هم ادغام می‌شد و برگشت صورت داشت.

مورد پسند ایشان قرار گرفت و از همان روز مرا جزو کادر موسیقی قرار دادند و بسمت رهبر ارکستر به من ابلاغ دادند و من هم شروع به کار کردم.

□ مرحوم فروزانفر هم بودند؟

□ بله... ایشان بصورت جسته گریخته کار می‌کردند و غیر از ایشان آقای نیکو روان هم بود، آقای امانی هم بودند که آن زمان خیلی جوان بود و فلوت و عود می‌نواختند.

□ لطفاً کادری را که اولین بار سرپرستی

کردید معرفی بفرمائید که برای ضبط در تاریخ موسیقی گیلان بسیار مهم است.

□ آقای حسین امینی بود که سنتور می‌زد،

آقای میخچی تنبک، آقای امانی فلوت و عود،

آقای نیکوروان ویلن و مرحوم یوسف چنانی

افشار کلارینت می‌زدند، آقای تحویلدار هم تار

میزدند منتهی قدری گرفتاری زندگی داشتند و

منظم نبودند ولی دست پنجه شیرینی داشتند. البته

تار نواز خیلی بهتر و متاخر از ایشان هم بود بنام

مرحوم امیر عطائی که پیش کسوت همه بودند و

البته من آن موقع در رادیو نبودم ولی بعدها هم

گاهی از ایشان دعوت و صدای سازشان را ضبط

می‌کردند اما بنده با ایشان سعادت مقابله هنری

نداشتم.

□ استاد دیوان بیگی چطور.

□ چرا چرا... برخورد داشتیم. آقای کیهان

دیوان بیگی از پیشکسوتان فعلی و از دوستان

بسیار خوب من بوده و با همدیگر مبادله موسیقی

داشتیم. حتی یک کنسرت بزرگ ۱۴ نفره گذاشته

بودم توی همین سینما هلال احمر بندر انزلی که

آقای دیوان بیگی آن‌جا با من همکاری داشتند به

انضمام نوازندگان دیگری که دور هم بودیم.

□ بعد از دوره اول، کار در رادیو را چگونه

ادامه دادید؟

□ گفتم که رسماً سال ۳۹ در رادیو گیلان

شروع به کار کردم اما بعداً دیدم این گروه کادر

ضعیفی است و از نظر تعداد نوازنده فقیر است و

احتیاج به کادر قوی‌تری دارد، از طریق رادیو

اعلام کردیم که هرکی نوازنده و یا خواننده خوب

و با استعدادی هست، می‌تواند خودش را به رادیو

معرفی کند تا بعد از امتحانات مقرر دعوت به

همکاری شود.

□ به اصطلاح راه را باز کردید. همین‌جا

سئوالی کنم: رادیو و ابوابجمعی آن مثل

مدیریت، وسایل و استودیوی آن دوره چه

وضعیتی داشت؟

□ از نظر مدیریت، آقای مومن پور مدیریتش

خوب بود، خیلی باذوق بود و خودش هم اهل

و شعر و شاعری بود و کمی هم با سازی
 با بود. سلامتی هنوز هم حیات دارند و در
 هکده ساحلی خزر ویلا، با آرامش زندگی
 می کنند. از نظر استودیوها و مکان ضبط و پخش
 دوره من همان ساختمان تلفن خانه قدیم بود که
 بسیار وضع اسفناکی داشت و شما هم در نوشته های
 قبلی تان به واقعیت نوشتید. یک استودیوی پخش
 داشت با یک استودیوی ضبط، میکروفون ها همه
 قدیمی و تعدادشان اندک بود و وقتی می خواستیم
 بنوازیم ۵-۶ نفر دور یک میکروفون جمع
 می شدیم که درست نبود و صدای سازها در هم
 ادغام می شد و برگشت صوت داشت. خلاصه با
 یک وضعیت اسفناکی نوار ضبط می کردیم.. خود
 من هم خیلی وسواس داشتم در ضبط، اپراتورها از
 دست من به تنگ آمده بودند و پیش می آمد که تا
 ساعت ۱۰، ۱۱ شب آنها را نگه می داشتم و هی
 ضبط می کردند و من می گفتم خوب نشده و سه
 باره و چهار باره ضبط می شد تا با مقدمات کمی
 که داشتیم درست و حسابی ضبط شود.

خاطره جالبی از این جریان دارم و یادم می
 آید که درست زیر اتاق ضبط، نجاری مغازه داشت
 که صدای ابزارش بلند بود و هی قارو قور می کرد
 و مزاحم کیفیت کار می شد. آن نجار عاشق
 موسیقی هم بود و ما موقع ضبط برایش پیغام می
 دادیم که کار را تعطیل کند و فعلاً چکش نزنند. او
 هم پیغام می داد که: ای آقایان مگر من نباید
 کاسی بکنم؟ چشم، من که عاشق موسیقی هستم
 کارم را تعطیل می
 کنم... بله، شتونده
 عاشق هم بود، او
 کارش را تعطیل می
 کرد که ما بتوانیم
 راحت ضبط کنیم. بله
 در یک همچو وضعی
 بود که ما کار می
 کردیم. ساختمان
 رادیو اجاره ای بود و
 طبقه زیرش هم چند تا
 دکان دیگر بود که تازه
 یکیش این نجاری
 بود...

□ هم آن اطاق
 ضبط یادم هست و
 هم آن اطاق فرمان که
 شکل یک پستو بود
 والحمداله امروزه
 صدا و سیما بهترین
 اطاقهای ضبط و

پخش و آخرین محصولات علمی و فنی را در
 اختیار دارد، اما قتش رسیده که از نظر مالی و
 حمایت هم، از هنرمندان آن دوره بگویید .

□ از نظر مالی هم ارقام خیلی کوچک بود.
 یادم هست که آقای پوررضا در ماه ۸۰ تومان می
 گرفت، خود بنده که رهبر ارکستر بودم و نت
 نویس و تنظیم آهنگ و سلونوازی هم با من بود،
 ماهی ۲۰۰ تومان به من می دادند!

□ خوب بفرمائید ما حاصل کار زحمات شما
 چگونه بود؟

□ محصول؟ محصول عالی، عالی... هر چه
 می فرستادیم برای شبکه رادیویی کشور، اکثراً
 تایید و تصویب می شد. یادمان نرود که زیر دست
 امثال حبیب اله بدیعی ها تایید می شد. احکام
 تاییدیه های آنروزها مدارک افتخارآمیز امروز
 موسیقی گیلان است که بواقع باید قاب گرفته
 شود. آن محصولات موسیقی زیر دست چنان
 اساتیدی تایید می شد و از شبکه های سراسری
 ایران مرتباً پخش می گردید خودتان که وسایل و
 ادوات و مکان ضبط را دیدید و سر بسته می دانید
 من چه می گویم... بحث سر این است که اگر آن
 دوره پول نبود، امکانات نبود، تا بخواهید عشق
 بود. کوه بیستون را هم عشق کند، نه دستهای فرهاد

□ هفته ای یا ماهی چند آهنگ به رادیو می دادید؟
 □ ماهی ۴، ۵ آهنگ باید ضبط می کردیم و
 بسیار وضع مشکلی داشتیم.



ارکستر رادیو گیلان (سال ۱۳۴۱)

از راست به چپ: منوچهر ویسانلو - بهمن شکیبی - منصور فانی (خواننده) -
 خسرو کشوری (نشسته) - یوسف چنانی افشار - غلامرضا امانی

□ این درست است بهترین آهنگ های
 گیلکی در همان دوره تنگدستی بوجود آمده؟
 □ بله، البته محصولات گیلکی آن زمان در دو

بخش تهیه می شد، به لهجه غرب و شرق گیلان.
 بیشتر کارهایی را که آقای پور رضای خواندند و
 یا ملودی هایش را می آورد و تنظیم می کردیم، به
 لهجه شرق گیلان «بیه پیش» بود و به لهجه گیلان
 غرب نیز امثال مرحوم فانی ترانه می خواندند.
 خواننده های آزادی هم بودند مثل آقای فرامرز
 دعائی، البته فرامرز دعائی هم خوش صدا بود و
 هم با ذوق و یادم هست هر وقت به او پیشنهاد می
 کردیم که: ما برای شما آهنگ بسازیم و شما
 بخوانید، پوست گلوش را می گرفت و می گفت:
 خواهش می کنم اجازه بدهید خودم بسازم، خودم
 ترانه اش را بیاورم یا شعرش را بگویم، فقط شما
 برایم تنظیم کنید و اتفاقاً بعضی از آهنگها و
 شعرهایی که می آورد خیلی روان و خوب بود.

□ آهنگ سازی قریحه خاص خودش را
 دارد، بسیاری از کارهای آقای دعائی در ذهن
 مردم ماندگار شد و صدای مردمی او می
 توانست موسیقی گیلان را پایدار نگه دارد. او
 بعد از فانی در گیلان استعداد درخشانی بود.
 شما چه نظری دارید؟

□ بله، بله، دو سه تا از آهنگهای او را خودم
 تنظیم کردم که یکی همان آهنگ معروف «بیا مرا
 یاری بدن» بوده است و دیگری ترانه «بی وفا»
 در چهارگاه و چند تائی دیگر... این صدا، صدائی
 بود که سرعت در دل
 قاطبه مردم خودش را
 جا کرد و خیلی
 طسرفدار داشت،
 حیف، حیف که
 نتوانست ادامه بدهد.

□ بله... داشتید
 می فرمودید وضع
 استودیوها و وسایل
 ضبط و دستمزد
 هنرمندان آن گونه
 بود و فقط عشق به
 موسیقی به ادامه این
 راه کمک می کرد.

□ بله، خصوصاً
 مسایل مالی باعث شد
 که بعد از انتقال آقای
 صومن پور و آمدن
 آقای نواب صفا که
 رادیو هم به مدیریت
 کل تبدیل شده بود،

احتیاج به ترمیم بودجه موسیقی احساس شود، آقای نواب صفا بسیار مدیر خوبی بود و تجربه والائی هم در شاعری و هم در ترانه سرائی داشتند. ایشان نواز سلوی ساز مرا که در شوشتری پخش می شد گوش کردند، نمی دانستند نوازنده محلی است، وقتی اعلام کردند اسم مرا، ایشان یکبار خورد چون فکر می کرد قطعه از یاحقی است.

□ آقای جان، من هم وقتی بار اول صدای ساز شما را شنیدم فکر کردم یا حقی زده.

■ سبک اجرای من مثل یاحقی بود و صدالبته این فقط من نیستم که این گونه می نوازم و تحت تأثیر سبک آقای یاحقی قرار دارم، خیلی های دیگر هم هستند، آقای یاحقی مؤلف سبکی خاص در ویلن نوازی موسیقی ایرانی هستند و به دلیل مؤلف بودن، هیچ ایرادی در پیروی از سبک مؤلف نیست و من هم این گونه بودم.

بله می گفتم، آقای صفا با تعجب گفت اطلاع بدهید هرچه زودتر این نوازنده بیاید. در جلسه معارفه خیلی به من عزت و احترام گذاشت و تقدیر و تجلیل کرد اما بچه های موسیقی از کمی دریافتی حقوق اعتراض داشتند و مرا نماینده گفتگو کردند که پیش مدیر کل رفتم و تقاضای اضافه حقوق بچه ها را کردم که گفت: چشم...

حتماً اقدام می کنم. اما دگر بار و دگر بار که رفتم هی گفت چشم ولی عمل نکرد و من هم تصمیم متقابل گرفتم تا سالگرد رادیو گیلان که من رادیو را فال گذاشتم و نرفتم. این کار برایشان خیلی گران آمد و

فرستاد دنبال من همراه بسا یک یادداشت که: هنرمند گسریز پای آقای ویسانلو، خواهشمندم به محل کارتان برگردید... اما من نرفتم و پیغام دادم: تا زمانی که به قولتان وفا نکنید، من هم تسمه های آن جا ندارم...

با قهر من مرحوم فروزانفر جایگزین من شد و کار را ادامه داد. فروزانفر به هر صورت هم کسوت من بود و نوازنده خوبی هم بود، ولی از نظر اطلاعات

موسیقی... به هر صورت من نرفتم که نرفتم تا مدیر بعدی آمد، آقای مهندس منوچهر گل سرخی که آمد و نوارهای مرا شنید و سلوها و کارهایم را گوش کرد، مورد مرا پرسید که جریان را گفتند. من هم ماقع را گفتم. به هرحال قرار شد که اضافه حقوقی به بچه ها بدهند و در سال مالی هم پیشنهادی برای ترمیم حقوق هنرمندان به مرکز ارائه نمایند... و این شروع مجدد کارم با گروه موسیقی رادیو گیلان بود.

□ گویا بعد از آمدن مجدد شما به جای مرحوم فروزانفر، تحولات زیادی در حوزه موسیقی انجام گرفت منجمله شما بانی تاسیس اولین شورای موسیقی در گیلان بودید. همین طور است؟

■ خوب، کارها کم کم بهتر می شد. فراورده های بهتری داشتیم. من برای اولین بار در زمان نواب صفا شورای موسیقی رادیو گیلان را تشکیل دادم که حرکت اساسی آن در دوره دوم فعالیتم بوجود آمد. این دوره هم اکثر محصولات در تهران تایید و پخش سراسری می شد. مرحوم زعفرانیان مدیریت موسیقی شهرستانها در تهران، به رشت آمد و ضمن تایید و تشکر با من مصاحبه کرد و همین شناخت و دیگر شناخت ها وسیله شد تا در سال ۴۸ از آموزش پرورش به وزارت اطلاعات و رادیو تهران منتقل شوم. در سال ۵۰ رادیو در تلویزیون ادغام شد و من هم خود را به آن جا منتقل کردم که اکنون نیز باز نشسته صدا و

سیمای مرکز گیلان هستم.

□ آقای ویسانلو سابقه طولانی شما در مرکز موسیقی گیلان و ادارم می کنند این سؤال را مطرح کنم که در دوره شما به غیر از فرامرز دعائی چه خواننده یا خواننده های دیگری به موسیقی گیلان پای گذاشتند که مقبول عام و تأثیر گذار بودند؟

■ یک نفر در انزلی بود که من خودم او را تعلیم و پرورش داده بودم بنام عبدالله جعفری که حالا در تهران هست، جعفری در رادیو گیلان یکی، دو نوار ضبط کرد که ادامه نداد. یک انزلی چی دیگر بنام حُجت غواص با اسم مستعار «شهرام» اجرای موسیقی پاپ می کرد و در گیلان و تهران به شهرت رسید و یک نوجوان با استعداد بنام عسکر نژاد که آن هم غازیانی بود، تربیتش کردم و بردم رادیو یکی دو ترانه قابل قبول اجرا کرد اما، آن جوان هم بمللی ادامه نداد.

از نوازندگان با استعداد در دوره حضور من، یکی آقای بهمن شکیبی بود، آقای ترانز کوهی بود، آقای دست یار بود که تار می زد و آقای احمد سیگارچی که عود می زد، این آقایان و عده های دیگر، پیرو اعلامی که از رادیو کرده بودیم، با ما پیوستند و هنرمندان خوبی هم بودند و تا چند زمانی هم ادامه دادند که البته به علت عدم مجوز استخدام، اینان بطور جلسه ای حقوق می گرفتند.

□ وقتی سال ۴۸ به تهران رفتید آیا ارتباط

هنری خود را با گیلان

قطع کردید یا نه؟

■ ارتباط تقریباً

قطع شد، خوب

دوستان دیگر مثل

مرحوم فروزانفر

جایگزین شدند، آقای

امانی هم کار می کردند

و تهیه کنندگی برنامه ها

را هم دوست دیرینم

فریدون پور رضا به

عهده گرفته بود و این

روند ادامه داشت تا

سال ۵۶ که دوباره به

گیلان منتقل شدم،

زمانی که آقای دکتر

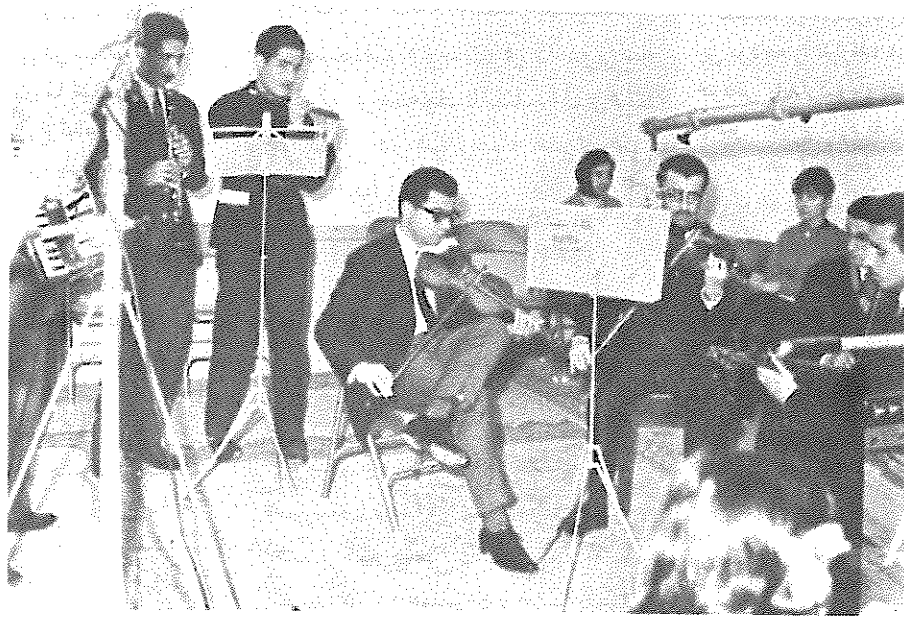
منصوری مدیریت

صدا و سیمای آن دوره

را داشتند.

□ آیا در تهران هم

در کار موسیقی بودید



ارکستر رادیو گیلان (سال ۱۳۴۲)

از راست به چپ: دستیار (تار) - طراز کوهی - منوچهر ویسانلو - بهمن شکیبی - غلام رضا

امانی - یوسف چنائی افشار - غلام فتادی اصیل

سده بودید؟

بله، زمانی که هنوز رادیو در تلویزیون
سده بود، دلم می‌خواست بروم در رادیو
گمی کنم، شادروان حبیب اله بدیعی که آن
زقع رئیس اداره موسیقی بودند و من را
شناختند به من گفتند: آقای ویسانلو شما برای
ما شناخته شده هستید و تست و امتحان هم شما
لازم نیست بدهید، این ارکستر و این هم شما،
بفرمائید... و لیکن در این جا دو تا دستمزد شما
نمی‌دهند چون شما کارمند این وزارت خانه
هستید و همان حقوق کارمندی لحاظ خواهد شد و
حقوق هنری تعلق نخواهد گرفت.

□ خوب گذشته‌ها گذشت، برویم سر
موسیقی فعلی امروز صدا و سیما می‌مرکز گیلان
که شما در شورای موسیقی آن عضو هستید، آقا
جان، آن جا چه خبر است؟

□ دو شورا در صدا و سیما مرکز رشت کار
موسیقی را سامان می‌دهند، یکی شورای شعر و
دیگری شورای موسیقی، آنها شعر را در اختیار
شورای موسیقی می‌گذارند، بعد آهنگساز برایش
انتخاب می‌شود و رویش آهنگ می‌گذارند.
□ یعنی امروز موسیقی با شاعر و شعرش
جفت نیست؟

□ خیر جفت نیستیم، از گذشته‌های دور هم
همین طور بوده، شورای شعر سوا بوده، شورای
موسیقی هم سوا، تهران هم همین طور است.

□ خوب آخر برای احساس واقعی، سوا
آن جدائی سازمانی، شاعر و آهنگساز کنار هم
می‌نشستند، احساساتشان را بهم القا می‌کردند.

□ البته هر وقت نیازی پیدا بکنیم و آهنگساز
لازم بدانند که مثلاً تغییر کوچکی در سیلاب شعری
ایجاد شود و روان‌تر گردد و با شاعر تماس
خصوصی داشته باشد، بله این نوع تماس را داریم.
□ فرمودید در شورای موسیقی چند نفر
هستید؟

□ در شورای واحد موسیقی، من هستم، آقای
کنعانی هست، آقای آزادی وطن هست و آقای
بابک ربوخته که سرپرست شورا هم آقای رضائی
نیا هستند و این شورا هفته‌ای یک مرتبه «روزهای
پنجشنبه» تشکیل می‌شود.

□ از آقای امانی دعوت نشده؟

□ آقای امانی قدمشان روی چشم شورا هست
گویا قبلاً بودند و بعلمی رفتند. درب این شورا به
روی اساتید همیشه باز است. خوب هر مکان
هنری - پرورشی شرایط و مقررات خاص
خودش را هم دارد، این شورا به جوانان با استعداد
که تفکرات موسیقایی بالا دارند بها می‌دهد، مثل
همین آقایان آزادی وطن و ربوخته که صد البته

هر چه می‌فرستادیم برای
شبکه رادیوئی کشور، اکثراً
تایید و تصویب می‌شد. یادمان
نرود که زیر دست امثال حبیب
اله بدیعی‌ها تایید می‌شد.
احکام تاییدیه‌های آنروزها
مدارک افتخارآمیز امروز
موسیقی گیلان است که بواقع
باید قاب گرفته شود.

توصیه می‌کنم عزیزان
اساتید و هنرمندان جوان
خودبزرگ بین نباشند و هرکسی
محدوده خود را بشناسد و بیشتر
از آن غلو نکند و اگر کسی پیدا
شد چهار پله بیشتر آموخته، به
او احترام بگذارند. اگر این
عوامل پایه برطرف بشود می
تواند محیطی سالم و صمیمی
ایجاد کند.

مرکزیت اگر بوجود بیاید و
آدم‌های آگاه و مطلع بنشینند و
تصمیمات درست و دلسوزانه
بگیرند و متعهد باشند، آن وقت
هرکسی در هر زمینه هنری می
تواند فعال باشد

مطبوعات همیشه نقش
تعمین‌کننده دارند، بساید
واقعیات را منعکس کنند،
خوب، بنویسند هنر فقط مثلاً
هنر تئاتر نیست، هنر
خشوشنویسی نیست، هنر
سینماگری نیست، هنر قرآن
خوانی نیست، هنر موسیقی هم
هست...

من پیشکسوت هم باید تابع آن مقررات باشم.
□ شورای شعر چگونه؟ در شورای شعر
چند نفر هستند، می‌دانید؟

□ دقیقاً نمی‌دانم، اما... آقای دکتر رحمدل
هستند، آقای پاک سرشت هستند، آقای بهمن
صالحی و آقای رضائی نیا و یکی دو نفر دیگر...

□ از یک نفر هنرمند پیشکسوت و آهنگساز
مثل حضرتعالی نمی‌شود این سؤال را نکرد!
در شعر برای پیشبرد موسیقی امروز، در گیلان
چقدر دستمان باز است.

□ خیلی باز نیست، شما هر واژه‌ای را به
راحتی نمی‌توانید که دلتان می‌خواهد روی آهنگ
بنشانید. ضوابط اخلاقی اجتماعی مصوبه را باید
رعایت کرد.

□ واژه‌های ضد اخلاقی و ضد مذهبی که
باید رعایت شود ردخور ندارد، قوانینی هم
هست که رعایتش لازم الاجراست، اما همین
بهانه و وسواس واژه‌گذاری، فکر نمی‌کنید
صدمه به موسیقی منطقه می‌زند؟ چون فولکلور
شناس کم داریم، یا از طرف صدا و سیما
شناخته نیست یا بعلمی دعوت به کار نمی‌شوند،
سرتیپ پور که در گذشت، عاشورپور که به
کهولت رسیده و پرورضا هم از بیه پیش هر چه
داشته رو کرده اگر چه هنوز زحمت می‌کشد اما
دیگر خسته است، پس دست غیبی لازم است!

□ یک اکیبی می‌خواهد راه بیفتد برود مثلاً
پسای کوههای خلخال یا دامنه‌های ماسال و
شاندزمن، یا دیلمان و اشکور و هر جای دیگر در
گیلان، تحقیق کند. آقای پور رضا زحمت خودش
را کشیده، باید دیگران راه بیفتند، دیگران هم که
این بودجه را ندارند، هر نقطه‌ای موسیقی خاص
خودش را دارد و آواهای خاص خودش را، آن
ایکس احتیاج دارد به هزینه، رفت و آمد دارد،
می‌خواهد آنجا بخوابد، بخورد و بماند، این که
نمی‌تواند در راه عشق همیشه از جیب خودش
خرج کند. بودجه‌ای برای این کارها نیست.

□ خوب خواننده هم مشکل تعلیم دارد و
تعلیمش هم گوشه‌اش به بودجه بر می‌خورد.

□ شما فرضاً بهترین آهنگ و ترانه را
بسازی. وقتی خواننده نتواند آنرا خوب بازگو
کند، موزون نتواند بخواند، خوب قابل قبول
نیست، تربیت خواننده هم سواستعداد ذاتی،
خرج دارد...

□ باز همان سؤال عام، آقای ویسانلو، شما
نمی‌توانید نسخه‌ای برای موسیقی گیلان
بنویسید؟

□ والله، بنده کمتر از آنم که بتوانم این نسخه را
بنویسم، اما چند عامل را همان طور که عرض

کردم، باز تکرار می‌کنم. یکی تأمین اعتبار هست برای کارهای تحقیقی، این یکی، دیگر این که، تأمین اعتباری شود برای موسیقیدانهای آگاه و معلمانی که می‌توانند درس نت و سلفژ بدهند و تدریس و آگاهی بدهند. عامل دیگر این که، شرایطی را بوجود بیاورند که همه نسبت به همدیگر در حوزه موسیقی، رؤوف و مهربان و

صمیمی باشند و دست بدست هم بدهند و صمیمانه با هم کار کنند. توصیه می‌کنم عزیزان اساتید و هنرمندان جوان خودبزرگ بین نباشند و هرکسی محدود خود را بشناسد و بیشتر از آن غلو نکند و اگر کسی پیدا شد چهار پله بیشتر آموخته، به او احترام بگذارند. اگر این عوامل پایه برطرف بشود می‌تواند محیطی سالم و صمیمی ایجاد کند و در نهایت این که ما احتیاج به مرکزی داریم به نام هر چیزی که اسمش را بگذارید.

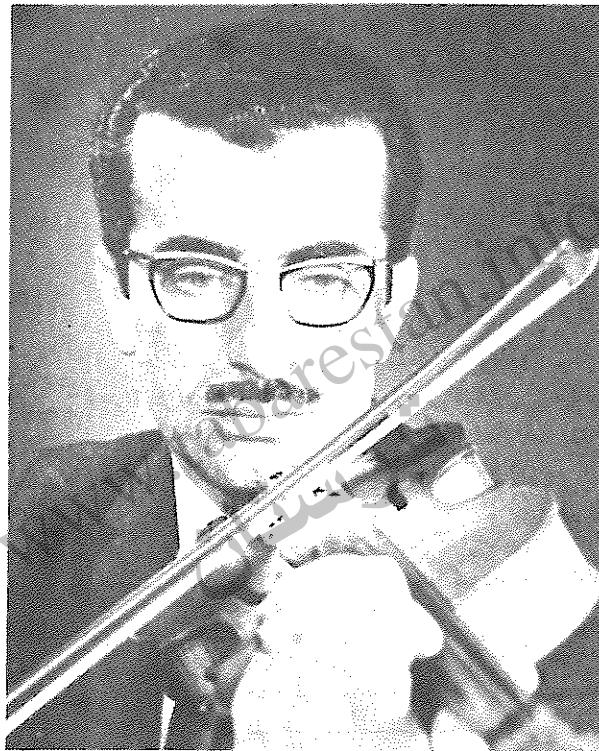
□ من در مصاحبه‌های گذشته‌ام با اساتید گیلانی این سؤال کلیدی را همیشه داشته‌ام که: «آقا، شما وجود یک فرهنگ خانه را که موسیقی را بصورت پایه و علمی اشاعه دهد، لازم نمی‌دانید؟ که اکثراً جواب دادند: وقتی ابزارهایش نیست، شوق و ذوقش نیست و هزینه هم برایش نمی‌شود،

چه فرهنگ خانه‌ای وقتی عضوی ندارد، کلاسی در بسته است. آقای ویسانلو شما چه نظری دارید؟

■ از دو سه سال قبل من راجع به انجمن موسیقی گیلان در تلاش هستم، متأسفانه متوجه شدم که ارشاد خیلی زیاد این موضوع را تحویل نمی‌گیرد. شاید هم زیاد تقصیر ندارد، آنها می‌گویند که تهران می‌گوید: شما باید زیر نظر ما باشید و تا ما اجازه ندادیم شما نمی‌توانید این کار را بکنید. و آنها هم تحت شرایط و ضوابط خاصی می‌خواهند این اجازه را بدهند و همه چیز را در اختیار خودشان بگیرند.

□ شاید در این مورد اختلافات پنهان و آشکاری میان صدا و سیما و ارشاد هست در این مورد من از ارشاد چیزی سؤال نکردم.

■ همین دو سه روز قبل که بنده با آقای پور رضا گفتگو می‌کردم، این مورد را هم صحبت کردیم یعنی تشکیل همین انجمن... گفتم اصلاً بیائیم اسم انجمن موسیقی ملی گیلان را وا بدهیم تا بهانه آنها را بگیریم و اسمش را بگذاریم، خانه موسیقی گیلان، به من گفت: آخر ما تازیر چتری نباشیم، حمایتان نمی‌کنند.



بعضی‌ها موسیقی را دوست ندارند... می‌گویند اصلاً موسیقی مغایرت دارد با... اما سؤال اینجاست که آیا یک قاری خوش صوت که به آن زیبایی می‌خواند، صوت قشنگ دارد و کلام آسمانی را به دل آدم می‌نشانند، به جان آدم می‌نشانند، آیا صوت ایشان موسیقی نیست؟ خوب این موسیقی چه از تارهای حنجره او بر بیاید و چه از تارهای ساز بنده، چه فرقی می‌کند!

□ راهکار دیگری پیدا نکردید؟

■ ایشان می‌گفتند من می‌روم تهران با شخص وزیر صحبت می‌کنم که: آقای وزیر، وقتی ۴، ۵ تا خیر گیلانی از نظر مالی می‌خواهد ما این انجمن را حمایت و هزینه بکنند، چرا باید تمام این امکانات و موجودیت شخصی را در بست در اختیار شما بگذاریم؟ برای چی... خوب... شما نظارت بکنید بر ما ولی امکانات ما برای ما بماند، آنها امکانات که نمی‌دهند هیچ، موجودیت امکانات خصوصی ما را هم می‌خواهند و به صراحت می‌گویند هر آنچه را که شما بوجود می‌آورید در بست زیر نظر ما و در واقع اموال ماست، از محصولات هنری تا میز و صندلی... بله قرار شده که این صحبت با وزیر بشود.

□ آن فرهنگ خانه که اشاره کردم اگر بوجود بیاید هنرهای دیگر را هم با واژه جهانی «آرت Art» در برگیرد با شمول به موسیقی، فکر می‌کنم مشکل سکوت و پس رفت این هنر در گیلان حل خواهد شد. این طور نیست؟

■ آن مرکزیت اگر بوجود بیاید و آدم‌های آگاه و مطلع بنشینند و تصمیمات درست و دلسوزانه بگیرند و متعهد باشند، آن وقت هر کسی در هر زمینه هنری می‌تواند فعال

باشد، بگویند: فلانی تو این کار را بلدی برو این کار را بکن و همین طور فلانی‌های دیگر در هنرهای دیگر... بله یکی از راهکارهای مهم تشکیل همین مرکز است، همین، ایجاد این مکان...

□ صدا و سیما و ارشاد یک مشکل دیگر ما را هم به درستی حل نکردند و یا به علت عدم راهکار نمی‌خواهند حل بکنند و آن هم ایجاد کلاسهای آزاد موسیقی در جهت تعلیم و تربیت مشتاقان موسیقی در گیلان است که با هم و یا تنها به این گونه مراکز کمک و نظارت کنند. این سه، چهار کلاس آزاد هم که مجوز پذیرش دارند ضمن ضعف در تربیت هنرجو، نظارتی هنری و مفید بر آنان نمی‌شود.

■ همین چند کلاس آزاد هم که شما می‌بینید به غلط یا درست دارند کار می‌کنند، در زمان

مرکزیتی در گیلان تحت عنوان مثل همان خانه سنگ و غیره داشته باشیم و مرکز ثقل درست و حساسی وجود بیاید، موسیقیدان‌های آگاه آنجا بنشینند و تصمیم گیرنده باشند و بودجه و اعتبارش هم باشد، آن مکان می تواند تعیین کننده سرنوشت خوبی برای موسیقی گیلان و آینده آن باشد.

مدیر کلی آقای مظفری، مدیر کل قبلی ارشاد به آنها مجوز داده شد.
 □ این نوع مجوزها را در کل عرض نمی‌کنم، مقصودم کلاس‌هایی است که خود ارشاد یا صدا و سیما هزینه بدهند و ۴ تا مثل شما را بگذارند بالای سرشان تا با تدبیر و علم بالا، موسیقی را اشاعه بدهند.
 □ یک چنین کلاسی را هم تشکیل داده‌اند منتهی معلمان لازم را در اختیار ندارند یعنی معلم هست، اما پول نمی‌دهند، هزینه نمی‌کنند.
 □ پس ما هر چه حرف زدیم، بیشتر از شاید یک ساعت، همه‌اش می‌خوریم به پول!
 □ خوب اول شرطش همین است، شرطش تامین مالی است، یعنی اعتبارات.
 □ این جا فکر می‌کنید مطبوعات دلسوز چه کار می‌توانند بکنند و چه نقشی می‌توانند داشته باشند؟

□ مطبوعات همیشه نقش تعیین کننده دارند، باید واقعیات را منعکس کنند، خوب، بنویسند هنر فقط مثلاً هنر تاتر نیست، هنر خوشنویسی نیست، هنر سینماگری نیست، هنر قرآن خوانی نیست، هنر موسیقی هم هست...
 □ همین جا این سوال بجااست که مطرح شود، آیا مشکل اجتماعی برای این کار وجود دارد؟ یک جو خاصی آیا حاکم است؟ می‌توانید سر بسته با آره یا نه هم جواب بدهید.
 □ چرا... چرا... مشکل داریم... بعضی‌ها موسیقی را دوست ندارند... می‌گویند اصلاً موسیقی مغایرت دارد با... اما سوال اینجاست که آیا یک قاری خوش صوت که به آن زیبایی می‌خواند، صوت قشنگ دارد و کلام آسمانی را به دل آدم می‌نشانند، به جان آدم می‌نشانند، آیا صوت ایشان موسیقی نیست؟ خوب این موسیقی چه از تارهای حنجره او بر بیاید و چه از تارهای سازبند، چه فرقی می‌کند!
 □ در تهران موسیقی این همه اشاعه دارد، این جا ما در اشاعه موسیقی مشکل داریم، چرا؟ در این منطقه سلیقه‌ای عمل می‌کنند؟
 □ سلیقه‌ای برخورد می‌کنند بله، سلیقه‌ای، ما ارکستر «گیل چاووشان» را که اوایل انقلاب در خدمت آقای پور رضا تشکیل دادیم و همت ایشان هم بوده و مساعی داشتیم، خوب این جا خیلی مخالف بودند و بالاخره ارکستر را منحل کردند و گروه از هم پاشیده شد.
 □ یعنی بعضی‌ها می‌گویند حرام است؟ پس چرا تهران حرام نیست. موسیقی عرفانی و سنتی را می‌گویم، خوب، مبتذل که مبتذل است و ماکاری به آن نداریم.
 □ مبتذل که مبتذل است، ابتذال را هیچ کس قبول ندارد و ممکن است در موسیقی باشد، در شعر باشد.

□ با این فیلترها که گذاشته‌اند، دیگر ابتدالی نمی‌تواند وجود داشته باشد، شما در شورا خودتان می‌گویید حتی یک جمله یا کلمه می‌تواند مجموعه‌ای را رد صلاحیت کند. در رد شخصیت‌های موسیقی هم همینطور؟
 □ بله... و بهر صورت، آخر کلام اینکه اگر مرکزیتی در گیلان تحت هر عنوان مثل همان خانه فرهنگ و غیره داشته باشیم و مرکز ثقل درست و حساسی بوجود بیاید، موسیقیدان‌های آگاه آنجا بنشینند و تصمیم گیرنده باشند و بودجه و اعتبارش هم باشد، آن مکان می‌تواند تعیین کننده سرنوشت خوبی برای موسیقی گیلان و آینده آن باشد.
 □ آقای ویسانلو بعنوان آخرین سوال، که حسن ختامی به این گفتگو داده باشم، می‌پرسم، خودتان تا کی مشتاق هستید این هنر را دنبال کنید؟
 □ من تا روزی که نفسم بالا و پائین می‌رود و این عشق در دلم سو سو می‌زند، ادامه می‌دهم، مگر این که روزی وضعیتی پیش بیاید که بهر علتی نتوانم سازم را بدست بگیرم. پس تا زمانی که دستهایم کار می‌کند، فکرم کار می‌کند، راه می‌روم و سر با هستم به اشاعه این هنر ادامه می‌دهم.
 □ انشالله همیشه سالم و خدمتگزار باشید.
 استاد بفرمائید، برای گیله وا چه پیامی دارید؟
 □ برای گیله وا من این اخلاص را دارم، این ارادت را دارم، برای مسئولان این مجله که همه ایشان روشنفکرند و با نیت پاک و بی دریغ برای اعتلای فرهنگ و هنر این دیار کوشش می‌کنند و برای جنابهایی که با کمترین توقع رسالت بزرگی را به عهده گرفته‌اید و پیشگام پر شکیب و زحمتکش این راه سخت هستید آرزوی موفقیت دارم. از خداوند می‌خواهم که مدیر مسئول دانشمند این ماهنامه برای پیشبرد اهداف مقدسش، همیشه موفق و کوشا باشد.

درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک‌ساله)

نام..... نام خانوادگی.....
 سن..... شغل..... میزان تحصیلات.....
 نشانی: شهر..... خیابان.....
 کوچه..... شماره..... کدپستی..... تلفن.....
 (از شماره..... فرستاده شود)

لطفاً این فرم یا فتوکی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

• داخل کشور ۲۵۰۰ تومان • اروپا ۵۰۰۰ تومان • آمریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن ۶۰۰۰ • حوزه خلیج فارس و جمبوری‌های همسایه ۴۰۰۰ تومان

گیله‌وا، ماهنامه‌ای برای عموم شمالی‌ها، برای آن دسته از گیلانی‌ها و مازندرانی‌هایی که به حفظ هویت قوم‌ی و بومی خود در جمع خانواده بزرگ ایرانی سخت پایبندند.



دکتر سَورسور ایزدی درگذشت

دکتر سَورسور ایزدی متخصص سل و فوق تخصص بیماریهای ریه در اولین دقائق آغازین روز ۱۳ مهرماه ۷۹ به تقال الله پیوست و روز بعد در جوار مزار میرزا کوچک جنگلی، در سلیمانداراب رشت، با حضور جمعی از بستگان و یاران و عده‌ای از مردم شریف رشت به خاک سپرده شد.

دکتر ایزدی به دلیل ویژگی‌ها و شاخصه‌های بارزی که داشت، در اقصی نقاط گیلان نامی آشنا بود، این پزشک اندیشمند، عاشق طبابت و دانش پزشکی، دوستدار کتاب و کتابخانه، اهل مطالعه و پژوهش در زمینه‌های پزشکی، اجتماعی، رفاه عمومی و امور فرهنگی بود و قریب ۵۰ سال از عمر پر بارخود را بی وقفه صرف این امور نمود.

او در سال ۱۳۰۲ شمسی در مشهد متولد شد و پس از اخذ درجه دکترای پزشکی و تخصص در رشته بیماری سل از دانشگاه تهران، فوق تخصصی ریه از انستیتو ریه لندن، ضمن انجام خدمات پزشکی، دوره‌های عالی مدیریت اداری و بازرگانی، برنامه ریزی پیشرفته با مشارکت دانشگاه استنفورد آمریکا و کالج مدیریت انگلیس و... را نیز گذراند و در رشت ماندگار شد و نزدیک به ۵۰ سال در این شهر منشا خیر و ثواب گردید.

وی ریاست مبارزه با بیماریهای ریوی و سل در استان گیلان را بر عهده داشت. احداث مرکز نمونه برای مبارزه با سل در گیلان حاصل تلاش‌های بی وقفه اوست. وی همچنین قریب ۲۰ سال سرپرست بیمارستان رازی رشت بود.

این پزشک پرکار و فعال در چندین مجمع و انجمن علمی، تخصصی و پزشکی ایران و جهان نیز عضویت داشت. در گیلان علاوه بر مسئولیت در جمعیت خیریه حمایت از مسلولین رشت، در تحریریه مجله نظام پزشکی گیلان نیز عضو بود و مدیر مسئول نشریه و ریاست هیات مدیره جامعه پزشکان متخصص داخلی گیلان و نیز به مدت ۱۲ سال دادستان اداری اداره کل بهداشتی (سابق) استان گیلان بوده است.

شادروان دکتر ایزدی در زمینه خدمات فرهنگی، رفاهی و اجتماعی چون احداث خانه نایبانیان رشت با کمک‌های مردمی، ریاست هیات مدیره جمعیت نشر فرهنگ گیلان و کتابخانه ملی رشت، (سالهای نخست انقلاب) همکاری مدارم با مؤسسه خیریه سالمندان و معلولان رشت گامهای ارزنده‌ای برداشت. وی در مدت خدمت در کتابخانه ملی رشت در جهت پیشبرد اهداف این موسسه فرهنگی گام‌های بسیار مفید و اقدامات پسندیده و با ارزشی با همکاری سایر اعضا و کارکنان خدمتگزار کتابخانه انجام داد. روانش شاد باد [با تشکر از دوست روزنامه نگار و روزگوار جناب عصا]

هفته پژوهش در استان گیلان (۲۹-۲۲ آذر)

محتمع فرهنگی هنری خاتم الانبیاء رشت

در پایان برنامه موسیقی و پژوهشی در ملودی‌ها و آراهای بومی گیلان و چند قطعه موسیقی گیلکی به اجرا درآمد.

میزگرد گیلان‌شناسی

میزگرد گیلان‌شناسی ساعت ۶/۵ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۴ آذر به مناسبت هفته پژوهش با حضور استادان، پژوهشگران و دانشجویان در سالن مجتمع برگزار گردید. ابتدا استاد خمایی زاده یکی از محققان پیشکوت استان در مورد تاریخ و جغرافیا و وضعیت فرهنگی استان گیلان سخنانی بیان داشتند. سپس استاد دکتر بهزاد در مورد پژوهش و اهمیت پژوهش سخنرانی کردند و پس از آن آقای کمانی در مورد آداب و رسوم و سنن مردم گیلان سخنانی ایراد داشتند و در پایان برنامه پرسش و پاسخ اجرا شد.

معرفی طرحهای پایان یافته شورای پژوهشی ساعت ۹ صبح روز پنجشنبه ۲۵ آذر گردید. معرفی طرحهای پایان یافته شورای پژوهشی با حضور محققان و پژوهشگران استان گیلان برگزار شد.

در این جلسه ابتدا حجه الاسلام والمسلمین حاج آقا صدیق عربانی استاد دانشگاه مقاله‌ای تحت عنوان «امام علی (ص) و عدالت اسلامی» ارائه دادند و سپس مجریان طرحهای تحقیقی پایان یافته شورای پژوهشی از سال ۷۸ تا ۷۹ طرحهای پایان نامه‌های تحت حمایت شورای پژوهشی را به شرح زیر معرفی کردند.

- ۱- جنبش اجتماعی نهضت جنگل پایان نامه کارشناسی ارشد، تحقیق آقای عزیزا... اخوان ماسوله
- ۲- بررسی مشارکت زنان روستایی استان گیلان در فعالیتهای اقتصادی خانوار، پایان نامه کارشناسی ارشد خانم فروغ صالح دیرین.
- ۳- بررسی گرایش جوانان ۲۹-۱۵ ساله شهر رشت به روزنامه‌های سراسری، مجری طرح پژوهشی آقای رضا معصومی راد
- ۴- طرح پژوهشی بررسی وضعیت فرهنگی و اجتماعی زنان گیلان، مجری طرح پژوهشی خانم شادی پیروزی
- ۵- طرح پژوهشی امکان سنجی از مراکز فرهنگی استان گیلان، مجری طرح آقای احمد سفر دوست
- ۶- گیلان در عصر صفوی، پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ، تحقیق آقای فریدون واحدی پور در پایان مراسم لوح تقدیر و جوایزی به مجریان طرحهای پژوهشی اهداء گردید.

شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان به مناسبت هفته پژوهش از تاریخ ۲۲ لغایت ۲۹ آذرماه در محل مجتمع فرهنگی هنری خاتم برنامه مفصلی را تدارک دید که اهم آن‌ها عبارت بودند از:

نمایشگاه آثار و طرح‌های پژوهشی

نمایشگاهی از آثار و طرح‌های پژوهشی و تحقیقاتی مؤسسات پژوهشی گیلان در سالن مجتمع فرهنگی هنری خاتم برگزار گردید. در این نمایشگاه، حدود ۱۰۰۰ عنوان طرح و مقاله پژوهشی از ۳۰۰ محقق از ۹ مؤسسه و نهاد فرهنگی به نمایش گذاشته شد که مورد استقبال عموم قرار گرفت.

همایش پژوهشگران

و معرفی پژوهشهای برتر استان

همایش پژوهشگران و معرفی پژوهشهای برتر فرهنگی استان گیلان ۹ صبح روز سه شنبه ۲۲ آذر با حضور مسئولان فرهنگی، استادان، محققان و پژوهشگران در سالن مجتمع رشت برگزار شد. در این همایش به ترتیب حاج آقا انصاری مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و رئیس شورای پژوهشی، دکتر نوروزی مشاور پژوهشی مدیرکل، دکتر سیروس صالحی عضو هیات علمی شورا در مورد اهمیت تحقیق و پژوهش سخنرانی کردند.

آنگاه پژوهشهای برگزیده و برتر فرهنگی گیلان به شرح زیر معرفی شدند:

- ۱- در زمینه فرهنگی - دینی (طرح پژوهشی تذکره شهدای کربلا تحقیق آقای دکتر غلامرضا رحمدل)
- ۲- در زمینه تاریخی (طرح پژوهشی کاوشهای باستان‌شناسی تالش تحقیق آقای دکتر محمد رضا خلعتبری)
- ۳- در زمینه فرهنگ مردم «فرهنگ بومی» (طرح پژوهشی آئینه امامزاده ابراهیم تحقیق آقای قاسم غلامی کفتودی)
- ۴- در زمینه فرهنگی - ادبی (نقد و بررسی اشعار بهمن صالحی - پایان نامه کارشناسی ارشد تحقیق آقای محمد توکلی مقدم) و تاریخ ادبیات گیلان تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری (تحقیق آقای علی احمدی آرا - پایان نامه کارشناسی ارشد)

سپس به محققان و مجریان طرح‌های پژوهشی برتر فرهنگی استان توسط حاج آقا انصاری مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان لوح تقدیر و جوایزی اهداء شد.

از واقعیت امیری تا روایت دیگران

«ناگفته‌های زندگی استاد امیری به بهانه ششمین سال مرگ وی»

زمان و مکان: سال ۱۳۵۵، برنامه صبح جمعه رادیو ایران.

مجری: فریدون فرخ زاد.
شرکت کنندگان بخش آواز سنتی:
آواز: رجبعلی امیری فلاح،
تار: فریدون حافظی.

گفتگوهای قبل از آواز:

فرخ زاد: حالا آقای امیری آمده‌اند که ۷۳ ساله‌اند.

امیری: هفتاد و پنج سال
فرخ زاد: خودشون میگن ۷۵ ساله‌اند. هفتاد و پنج سال؟ خوب... آقای امیری ۷۵ ساله از شمال

اومدن، خوب، چه شعری می‌خوانید؟
امیری: شعری از سعدی، حافظ می‌خوانم، از سعدی می‌خوانم.

فرخ زاد: پس فریدون حافظی هم تار می‌زنند.
امیری: استاد ماست.

فرخ زاد: در بیات اصفهان. آقای امیری ۷۵ ساله و اهل بندر پهلوی هستند و آقای حسین ملک معرفی شون کردن به برنامه ما و به خود من... که برای شما این آواز را با غزلی از سعدی می‌خوانند.

امیری: خیلی معذرت می‌خوام، با آقای امیر قاسمی هم خیلی زندگی کردیم که استاد ماست.
فرخ زاد: آقای امیر قاسمی را اتفاقاً من می‌شناسم. خوب شده که اسمشان آمد.

امیری: ما همه‌اش با هم هستیم.

فرخ زاد: آقای امیر قاسمی پسری دارند که...

امیری: آقای خانی

فرخ زاد: بله آقای خانی هستند که فیلمبردار معروفی هستند و آقای امیر قاسمی هم که سنی از ایشان گذشته و فکر می‌کنم ۸۰ سال دارند.

امیری... آقای قاسمی چند سال شونه؟

امیری: نود سال

فرخ زاد: نودسال شونه؟ من دیدم آقای قاسمی را در منزل شون که در نود سالگی نشسته‌اند و خیلی زیبا آواز

می‌خوانند. هر کاری کردم که بیایند به رادیو تلویزیون، نیامدند. گفتند: این قدر پیرم که دیگر نمی‌تونم تکون بخورم... حالا آقای امیری اومدن ۱۵ سال جوان‌تر و غزل سعدی را میخوان بخوانند با صدای ساز فریدون حافظی...

گفتگوهای بعد از آواز:

فرخ زاد: بُراوا آقای امیری، واقعا، من چون موسیقی ایرانی را فقط از راه شنیدن می‌شناسم و چندان آشنایی ندارم به دستگاه موسیقی ایرانی، هر چه که می‌خواد، باشه، آدم ۷۵ ساله اگر بتونه این جور آواز بخونه... هان؟ فریدون حافظی... تو چی میگی؟

حافظی: خیلی بالاست، بسیار صدای باز و رسا و قشنگی داره.

فرخ زاد: شما حتماً از زمان جوانی آواز می‌خواندید آقای امیری؟

امیری: از ۷ سالگی می‌خواندم.

فرخ زاد: استادتان کی بود، استاد داشتید؟

امیری: استاد من پدر تاتایی، محمد بلبل خوان بود، خواننده مظفرالدین شاه بود، در مازندران توسط آقای چیت ساز با او ملاقات کردم.

فرخ زاد: شما آن موقع بچه بودید؟

امیری: تقریباً بله، بله ۱۵ تا ۲۰ ساله بودم.

فرخ زاد: استاد شما همین آدم بود؟

امیری: استادم اون بود. اون دستگاه‌ها را به من یاد داد.

فرخ زاد: آن موقع شمال بودید؟ بندر پهلوی؟

امیری: نخیر، آمدند مرا بردند. آوردند رادیو و چند برنامه رادیو اجرا کردم.

فرخ زاد: قدیم؟

امیری: قدیم ۱۳۲۰
فرخ زاد: زمان قمر؟
امیری: بله زمان قمر، آن موقع اجرا کردم... بعد گفتند دیگه باید نخوانم. اداره سازمان برنامه رفته بودم.

فرخ زاد: یعنی از نظر فامیلی گفتند که دیگه





استاد امیری و استاد شجریان (یک سال قبل از فوت امیری)

شما آواز نخوانید؟

امیری: بله؟ نه... بودجه نداشت، من عایله مند بودم. رادیو بودجه نداشت.

فرخ زاد: آن موقع مثل حالا نبود که خواننده‌ها و نوازنده‌ها مثل آقای فریدون حافظی تارشون از طلا باشه.

حافظی: طلا که چه عرض کنم...

✽

این گفتگوی کوتاه همراه با ۱۰ دقیقه آواز زیبای امیری همراه با تار حافظی، تنها مدرکی است که از آن مرحوم در رادیو به جا مانده است و حکایت از زندگی سراسر محرومیت و رنج و فقر این هنرمند وارسته و گوشه گیر دارد. صحبت کوتاهی که به درازای زندگی پُر بار هنریش، معنایش را به سادگی می رساند.

گوشه گیری امیری در زندگی هنریش حیرت انگیز است. در قسمت دیگری از همین نوار و قبل از شروع آواز، مجری در معرفی وی می گوید: حالا آقای امیری ۷۵ ساله را آقای حسین ملک معرفی شان کرده اند... و ببینید چه حقیرانه مجری می گوید آقای ملک ایشان را معرفی کرده؟ یعنی اگر حسین ملک معرفی نمی کرد، همین یک آواز هم از رادیو ضبط و پخش نمی شد؟ خوب البته حسین ملک «استاد سنتور و صاحب کلاس موسیقی ملک» از مشاهیر موسیقی بود.

البته بلافاصله، امیری به سادگی با آن لهجه شیرین اش می گوید: خیلی معذرت می خواهم، با آقای امیر قاسمی هم خیلی زندگی کردیم که استاد ماست... و جای دیگر می گوید: همه اش با هم هستیم... او از دوستی با کسی می گوید که جزو سه چهار نایفه آواز مطرح آن دوره بوده است.

مجری برنامه که از موسیقی ایرانی چیزی نمی داند و بگفته خودش موسیقی ایرانی را اصلاً نمی شناسد، اما استاد امیر قاسمی و حتی پسرش را خوب می شناسد و می گوید: زفتم منزل امیر قاسمی که بیاید رادیو و آواز بخواند که هر کاری کردم نیامد... بعد از امیری می پرسد: آقای امیر قاسمی چند سال دارد و امیری می گوید: ۹۰ سال... اگر توجه داشته باشیم که این گفتگو در برنامه صبح جمعه اجرا شده و برنامه صبح جمعه فقط در جهت تفریح مردم و معرفی بعضی هنرمندان بدون جهت گیری هنری و فقط نفس معرفی را داشته است، پس امیری برای اولین بار، آن هم توسط ملک به رادیو دعوت شده و به مردم ایران معرفی گردیده است.

نویسنده این مقاله با آشنایی تنگاتنگی که به مدت ۱۰ سال «از سال ۶۲ الی پایان عمر امیری»

با آن روان شاد داشته است، ضمن افتخار شاگردی از محضر استاد، دانسته‌های بسیاری از زندگی وی را در خاطر دارد که به جهت بعضی گفته‌های بیجا و بعضاً غرض آلود در جهت صدمه به شخصیت واقعی او که بعد از فوت ایشان در بعضی مطبوعات و مجلات آمده و باعث بعضی شایعات غیرواقع گردیده، مختصراً برای

ضبط در تاریخ موسیقی ایران و گیلان، در پی می آورد.

رجبعلی امیر فلاح، در سال ۱۲۸۰ «اواخر سلطنت ناصرالدین شاه» در دهستان سنگاچین، از توابع بندرانزلی «پهلوی سابق»، به دنیا آمد. خودش می گوید: اسم پدرم امیر بود، پدرم اسم مرا رجبعلی گذاشت، ۱۰، ۱۲ ساله بودم که پدرم فوت کرد. اسم من پشت قرآن ثبت شده بود و موقع سجل گرفتن، بزرگتران اسم من و سایر اولاد را بردند و چون پدرم زارع بود، اسم کوچک پدر با پسوند فلاح همراه شد و بصورت امیری فلاح در آمد و من شدم رجبعلی امیری فلاح. با مقابله تاریخ تولد از سال قمری به شمسی که در قرآن بود، سال ۱۲۸۰، سال تولد من شد.

امیری در کودکی به مکتب خانه محل رفته و سواد خواندن و نوشتن را آنجا آموخته است. خودش می گفت: مرا به ملاحانه محل سپردند، نزد «ملا عبدالله طالقانی» قرآن را به درستی آموختم و به نوشتن و خواندن ابتدایی زبان فارسی واقف شدم. می گوید: خیلی بچه بودم، توی ملاحانه ملا عبدالله، همیشه ترکه تادیب بلند بود، همیشه ترکه ملا و چوب و فلک حاضر بود، من با استعداد و خوش صدا بودم، قرآن را با صدای خوش می خواندم و بدون ترکه و چوب و فلک، قرآن را تمام کردم، خواندن نوشتن را هم یاد گرفتم.

امیری به علت از دست دادن پدر و مادر در کودکی، به ناچار وارد کسب و کار محلی، یعنی زراعت و صیادی گردید و از این به بعد صدای زمزمه امیری هم، کم کم به صورت خواندن آوازاها و ترانه‌های بومی، به گوش اهالی می رسید. می گوید: یا توی بچار، زراعت می کردم یا توی دریا برای صید، ماشک «تور» می انداختم و حین کار آوازهای «بچارکاری»، «بچار گتاما» و اشعار

شرفشاهی را آنقدر خوب و بلند می خواندم که حتی دخترهای کُردمحل «دهستانی نزدیک سنگاچین» هم عاشق صدایم بودند و موقع خواندن من، سکوت می کردند و دست از کار می کشیدند. من هم باج «قدکوتاه» خوشگل بودم و هم خوش صدا و اگر می بینی سه تا زن گرفتم، دو تایش، این جور زخم شدند که بعدها پلاکشان دادم، مادر بچه‌ها هم در خانه پدرشان که مستاجر بودم عاشق من و صدایم شده بود که به ناچار به من شوهرش دادند و می بینی با اینکه الان سخته کرده و تکان نمی خورد و حرف نمی زند، ولی همین که من می خوانم، چون گوشش خوب می شنود، از چشمش اشک بیرون می زند. «گفتگوی سال ۶۴»...

بعلمت آنکه امیری بسیار کم گو بود، جز به مناسبتی و حال و هوایی، چیزی از گذشته دورش نمی گفت و بنابراین خاطرات چندانی تا لحظه آن «اتفاق مهم» یعنی رفتن به شهرستان شاهی و دیدار با محمد بلبل خوان، به درستی و صداقت از وی به جای نمانده است. همیشه می گفت: قربان تو بروم... از بچه گی زیاد تر یادم نیست، آخه همه اش داشتم کار می کردم، یتیم بودم، از صبح تا شب دستم داشت کار می کرد و دهنم هم آواز می خواند...

استاد امیری همان طور که به نگارنده به مناسبت‌های گوناگون اظهار داشته، چون وضع مطلوب مالی از جهت سرپرستی خانواده اش را نداشت توسط مرحوم دکتر مشحون که از صدای امیری لذت می برد، کاری در بانک صنعت و معدن آن زمان پیدا کرد و بعدها که صنعت و معدن تبدیل به سازمان برنامه گردید، به آنجا منتقل شد و مدت ۱۸ سال خدمت کرد. مستخدمی دولت او را قانع نکرد و پس از ۱۸ سال خدمت، خود را با خرید

و با پول مختصری که دریافت نمود، خانه رچکی در یکی از کوچه‌های تنگ و باریک خیابان بریانک تهران خرید و زن و بچه هایش را از کرایه نشینی نجات داد.

سال‌های بعد از بازخریدی، از بدترین سال‌های زندگی وی از جهت مالی بوده که همزمان با ظهور موسیقی پاپ و جاز در بین جوانان و موسیقی مدرن، اساتید و مکتب داران را یکسره گوشه گیر و بعضاً از دور خارج کرد. همین عدم بضاعت مالی و شیوع موسیقی کافه‌ای و کاباره‌ای باعث شد که چند تایی از بزرگان قدیمی موسیقی به این اماکن رجوع نمایند که در این راستا و بناچار، امیری بین سال‌های ۴۵ تا ۵۵، هر از گاهی در کافه‌های زیرزمینی «مصطفی پسیان»، «کریستال» و غیره، آواز و ترانه‌های گیلکی می خواند و با اندک پولی که می‌گرفت، زندگی خانوادگی را سامان می‌داد.

همان طور که گفتیم، این فقر و خواندن در کافه‌های آن چنانی، در آن سال‌های ابتدال هنر، منحصراً امیری نبود. نگارنده خود با چشمانش، مرحوم روح‌انگیز، بزرگترین خواننده زن بعد از قمر را دیده است که چطور زن ستم دیده با آن پای لنگش، عصا به دست، سر پیری، به طور رقت انگیزی همراه با تارزنی هم سال خود، جلو یک مشت مست و خوشگذران در کافه زیرزمینی کریستال، آواز می‌خواند و چقدر خوب و غم‌انگیز هم می‌خواند، و بیاد بیاوریم همان زمان در کاباره «مولن روز»، زوج یاحقی و حمیرا برای یک ربع اجرای برنامه آخر هر شب، دو هزار تومان دریافت می‌کردند.

این دوران زیاد نپایید و دوستان امیری وی را به کلاس‌های تدریس خود آوردند و از این کار منصرفش کردند. مرحوم اسماعیل مهرتاش، سلیمان امیر قاسمی، نورعلی خان برومند و دیگر پیشکسوتان، کلاس تدریس موسیقی و تعلیم آوازی در خیابان لاله زار تهران داشتند که امیری به جمع مدرسین آن جا پیوست. از این کلاس، بزرگان آوازی مثل زنده یاد محمودی خوانساری، اکبر گلپایگانی و محمد رضا شجریان تلمذ نمودند و شاگردان خلف آن مجموعه اساتید بودند اما، هیچوقت از استاد امیری نشنیدم که با وجود اساتید نامبرده بخود اجازه دهد و بگوید که اینان را تعلیم داده، بلکه می‌گفت: خوانساری و شجریان و دیگران هم به آن کلاس می‌آمدند و تعلیم می‌گرفتند.

استاد امیری در کلاس موسیقی زنده یاد حسین ملک نیز چندی حضور داشت و شاگردان آن هنرکده را تعلیم ردیف آواز می‌داد که نوار

منحصر به فرد رادیویی ایشان که در ابتدای مقاله شرحش آمد، یادگار حضور و تدریس در آن کلاس و آن سفارش و معرفی ایشان توسط ملک به فریدون فرخ زاد در برنامه صبح جمعه رادیو ایران بود.

متأسفانه عدم آشنایی به علم موسیقی «نت و سلفژ» و شاید تنبلی در فراگیری آن و ضعف در بخاطر سپردن اشعار متقدمین و متاخرین (اکثر مواقع حین خواندن به دفترچه

اشعارش مراجعه می‌کرد) بعزت کم سواد و کمی مطالعه، مجموعاً باعث عقب افتادگی همه جانبه استاد گردید ولی، چون «گوش» قوی داشت، از راه گوش و دهان و باصطلاح، سینه به سینه، زیر و بم‌های موسیقی و آواها و نغمه‌های حتی فراموش شده را به خاطر داشت و به شاگردانش، به نحو احسن انتقال می‌داد که نگارنده خود سال‌ها از وی تلمذ نموده و افتخار شاگردیش را داشته‌ام.

بعد از انقلاب، استاد امیری از روی اجبار و در اثر کم توجهی فرزندان، به یکی از شغل‌های ایام جوانی‌اش که توربافی بود «ماشک بافی»، پناه آورد. در منزل، و روزهای آفتابی که هوا خوب بود، سرکوخه بساط توربافیش را پهن می‌کرد و با هنرمندی و مهارت بی نظیری که از سن و سال او بعید می‌نمود، شروع به بافتن تور می‌کرد. استاد هر ۱۰ روز تقریباً یک تور ماهی‌گیری می‌بافت و ۲ الی ۳ تا که می‌شد، ساکاش را می‌بست و تورها را می‌برد بندرانزلی و زیر پل قدیمی، همان جا که ایستگاه کرایه‌های رشت است، به دکه‌ها و مغازه‌های وسایل ماهی‌گیری می‌فروخت و خیلی ارزان هم می‌فروخت. آن دکه‌ها امروزه یاد آن پیرمرد آواز خوان را با آن محاوره و گفتارهای تندی که بسرعت ادامه می‌گرد لابلد به یاد دارند. راستی راستی که پیرمرد، چشمان بود.

امیری بعد از هر فروش از تورهایش، زیر همان پل قدیمی انزلی اشبل و ماهی شور و کولمه می‌خرید و بعد از دیدن دوستان قدیمی و این اواخر، دیدن پسر و نوه‌هایش که مجدداً به انزلی آمده بودند، یکسره به تهران و خانه کوچکش بر می‌گشت و ماه دیگر باز هم با ۲، ۳ تور بافته شده دیگر، عازم انزلی می‌شد...

غرور وی به او این اجازه را نمی‌داد که طبقه بالای خانه کوچکش را که دو اطاق تودرتوی کوچک داشت، به کسی اجاره بدهد. از وقتی که با استاد فامیل و هم جوار شدم تا موقع مرگش، طبقه



استاد امیری و استاد محمدرضا لطفی نوازنده ناز

بالا دست پسر کوچک و نوه‌ها و عرووش بود و چیزی هم بابت کرایه از آن‌ها نمی‌گرفت و آنان مجاناً از منزل پدری استفاده می‌کردند تا صاحب خانه شدند و رفتند. آن روانشاد از کمک دیگران نسبت به خود چه مالی و چه غیر آن، به سختی پرهیز می‌کرد و بدش می‌آمد که کسی به نوعی دستش را بگیرد حتی در موقع مرضی.

سال‌های آخر زندگی استاد قدری شلوغ بود و با آنکه در اثر گسست فامیلی، دیدارهایم با وی حدودی کم شده بود ولی، هر وقت به دیدارش می‌رفتم منزل پُر بود از افراد مختلف که این شلوغی را دیگران، ناخواسته برایش تدارک می‌دیدند و با وضع کهنوت و بیمارستان خوابیدن‌های پشت سرهم، هیچ تطابق نداشت. افراد همه جور بودند از کارآموز گذشته، بعضی‌ها هم منشاء خیر بودند که این آخر عمری بیاد پیر دیرآواز افتاده بودند... او تا قبل از مرضی، با توربافی خرجش را در می‌آورد و محتاج کسی نبود اقا بعد از اولین بیماری و با فهمیدن جامعه موسیقی از وضع نگران کننده استاد، شاگردان قدیمی هم آمدند، برادران شجریان و محمد رضا لطفی هم پیدایش شد و به همت همین‌ها، گلریزانی در زنده بودن برایش ترتیب دادند که بسیار به جا و در زمان حیاتش اتفاق افتاد. منزل استاد امیری را همین جماعت گازکنشی کردند و حامی تمیز هم برایش ساختند که شاید کم لطفی‌های گذشته را جبران کنند.

اما امیری هوش و حواس گذشته را بعد از مرضی، دیگر نداشت، وگرنه اجازه این خدمات را نمی‌داد و دیدیم که از این مزایا هیچ استفاده نکرد و خیلی زود در گذشت.

استاد امیری بسیار ساده زندگی میکرد. چند دست رختخواب بر روی یک تخت فنی قدیمی، یک ضبط صوت کهنه مارک ناسیونال که دایم خراب می‌شد، یک چمدان کهنه و قدیمی که پر از خرت و پرت متعلق به او بود به اضافه تعداد

زیادی عکس‌های دوره جوانی همراه با دیگر ائسائیه و یک رختخواب همیشه گسترده که در طاقچه بغل آن، بر روی دیوار دو سه دست لباس کاورکشیده و در کف آن مقداری نوار از صدای خودش و یک چمدانک قزمز شطرنجی، حاوی وسایل اصلاح صورت وی بود، اینها و چند چیز دیگر، همه ی وسایل زندگی امیری بود که بعد از فوتش، عکس‌های قدیمی و جدید به اضافه کلیه نوارهای صدای او که یادگار روزهای تنهایی‌اش با آن ضبط کهنه بود، اکثراً گم و گور شد و تعدادی هم در دست دختر بزرگش می‌باشد که هیچ معلوم نیست برای چه روز مبادایی، مخفی نگه داشته است.

از همه این وسایل و یادگاره‌ها، آن چمدان اصلاح با تمام محتویات و حتی پیش بند اصلاح وی به اضافه دو عدد کراوات یادگار طاغوت وی، در اختیار نویسنده قرار گرفت که به غیر از چمدان که پوسیده و از بین رفت بقیه حفظ شده است.

از واقعیت امیری تا روایت دیگران

بعد از فوت استاد امیری، نوشته‌های پراکنده‌ای در شرح حال و زندگی هنریش، درست یا نادرست در بعضی رسانه‌ها و مطبوعات نقل قول شده است که متأسفانه اکثر آن نوشته‌ها از متن مصاحبه امیری با آقای عزیز طویلی، یک سال قبل از فوت ایشان برداشت شده است. که در گیله‌وی شماره ۱۲ (خرداد ۷۲) - چاپ شده بود. با نگاهی مختصر و دقیق معلوم است که همه برداشت‌ها یکسان ولی با بزرگنمایی و با رنگ آمیزی و خیال پردازی غیر واقع همراه می باشد که به طور مثال مقابله ماهنامه جدول «شهریور ۷۶ ویژه نامه» و کتاب مردان موسیقی سنتی «جلد ۴ - چاپ اول - نوشته حبیب الله نصیری فر» با مندرجات گفتگوی آقای طویلی در گیله‌وا است.

لازم است توجه داشته باشیم که مصاحبه با استاد امیری در آن تاریخ با توجه به کهولت سن استاد، نود و دومین سال زندگی و آخرین سال حیات وی پس از گذشت ۶ ماه بیماری مداوم صورت گرفته است. این گفتگو به شرط صحت نقل قول از راوی، می تواند ناشی از حواس پرتی و اشتباه در سال‌های کهولت استاد و بیماری و نسیان وی باشد که بعداً دستمایه بی‌خبران و مفرضان گردیده است.

نویسنده این سطور به عنوان شاگرد و همدم ده ساله و جستجوگر در تحقیقات موسیقی گیلان (و نه حتی به عنوان یک فامیل) وظیفه دارم موارد زیر را برای آگاهی و تفهیم واقعیات به قلم آورم.

۱ - در مورد این که (آقای جیت ساز دختری بنام «عصمت بابلی» را به امیری معرفی کرده که او را تعلیم دهد باید گفت ابتدا آنکه آن مرحوم آدم مبادی آدابی بود، خانم عصمت باقرپور را که به دلکش معروف است، این گونه و به صورت موهن هیچ وقت صدا نمی‌کرد و ثانیاً به دلیل زیر، ابداً خانم دلکش را تعلیم نداده است.

خانم عصمت باقرپور «دلکش» در هفته نامه سینما می‌گوید: متولد ۱۳۰۰ در بابل هستم، خوانندگی را در ۲۵ سالگی به کمک مرحوم عبدالعلی وزیر شروع نمودم «هفته نامه سینما - شماره ۲۹۴ - گفتگو با دلکش» با توجه به سال تولد امیری که ۱۲۸۰ است و با عنایت به گفته خودش در گفتگو با فرخ زاد که می‌گوید: در ۲۰ سالگی در آمل با آقای جیت ساز و محمد بلبل خوان آشنا شده است، پس زمان تولد دلکش در بابل، امیری در آمل تازه داشته موسیقی را از بلبل خوان می‌آموخته و دلکش در آمل نبوده تا امیری نا آشنا با موسیقی، وی را آموزش دهد. بیست و پنج سال بعد، یعنی در سال ۱۳۲۵ دلکش نوآموز، از وزیر درس آواز می‌آموخت که از آمدن امیری در سال ۱۳۲۰ به رادیو ۵ سال می‌گذشته است. در سرتاسر مصاحبه با خانم باقرپور، وی هیچ‌گاه اسمی از امیری نیاورده است...

۲ - در مورد این که (در یکی از روزها، مرحوم صبا همراه سه نفر به انزلی وارد گردید، و او را با همان لباس صیادی جهت عروسی فوزیه به تهران برده است...) باید گفته شود: لباس صیادی، آن هم در آن دوران را خوب به نظر آورید؟... آیا امکان دارد با چنان هیبتی، آن هم توسط صبا که همیشه پایبند می‌زد، امیری را برای بزرگ‌ترین جشن عروسی در کشور، به تهران ببرد؟... این گفته‌ها از زبان امیری که تا اواخر زندگی، کراوات سورمه‌ای گره ۷ خود را از گردن جدا نمی‌کرد، نه واقع است و نه برازنده. نویسنده معتقد است که با این نقل قول‌ها به استاد جفا شده است.

سوی مورد بالا، از گفتگوی کذایی امیری با صبا و مقابله امیری با آن سناریو در مقابل قمر، بعد از آن نوشته در گیله‌وا، دیالوگ‌های حیرت‌انگیز و رویاگونه‌ای در کتاب مردان موسیقی سنتی - جلد ۴ - چاپ اول - حبیب الله نصیری فر» و ماهنامه جدول - ویژه‌نامه شهریور ۷۶ و چند جای دیگر آمده است که غیر واقع و زینده استاد نیست و صد البته جناب عزیز طویلی با شرحی که بر آن گفتگو خواهند آورد، برداشت‌های مفرضانه دیگران را از آن یگانه

گفتگو، افشا خواهند کرد.

۳- در مورد این که (امیری در ۷ سالگی در حضور مظفرالدین شاه اذان تلاوت نمود...) «ماهنامه جدول - شهریور ۷۶ - ویژه‌نامه» باید گفت: این جا به وضوح معلوم است که کسی می خواهد برای خود «چیزی» دست و پا کند چه گونه بوده است که مظفرالدین شاه، سر راه اروپا گذرش به سنگاچین افتاده باشد؟ آن هم سرظهر که یقه امیری ۷ ساله را!!! بگیرد تا او برایش اذان بزند؟... سنگاچین حدود ۲۰ کیلومتر از انزلی به طرف آستارا، فاصله دارد. نه در سال‌های دور نه اکنون هیچ گاه مکانی برای تفریح و خوش گذرانی بزرگان نبوده است تا قجرهای متمدن اروپارفته، آن جا اطراق کنند. تازه یک نکته مخفی می‌ماند و آن این که قجرها و روشنفکران صدر مشروطیت، برای رفتن به اروپا خود را به انزلی می‌رسانند و از «پُرت» انزلی، سوار کشتی‌های بخار آن دوره می شدند و به قسطنطنیه عثمانی یا سن پترزبورگ و جاهای مرسوم آن دوره می‌رفتند و از آن جا با قطار یا کالسکه، به مرکز اروپا سفر می کردند و صد البته دهستان سنگاچین با آن فقر و فاقه هم آن زمان ، هم، اکنون به هیچ وجه در مسیر حرکت مسافری اروپا نبوده که امیری ۷ ساله «بخوانید دو، سه ساله»، برای مظفرالدین شاه اذان بزند!

امروزه امیری زنده نیست و صحنه خالی است. نویسنده که سال‌ها در کنار استاد بوده، مدت‌ها می‌خواست جوابی‌های بر رد این نوشته‌ها که بخصوص پس از فوت وی، هر از گاهی در مطبوعات مختلف نشر می‌یافت، بنویسد، تا واقعیت امیری و نقل قول دیگران به نقد واقع، کشیده شود. امیری اگر زنده بود، هیچ وقت خود را آن گونه به صبا نمی‌چسباند که در ویژه نامه جدول ۷۶ آمده است. همه اهل موسیقی می‌دانند که حضور صبا در گیلان، کشف خواننده گیلک نبوده، بلکه حضور وی در مدرسه صنایع مستظرفه، تدریس موسیقی علمی، سرپرستی مدرسه و از همه مهم‌تر، کشف و ضبط ترانه‌ها و آوازه‌ها و نغمه‌های فراموش شده گیلکی بود که در این راستا بواقع خدمتگذار و موفق هم بوده است. متأسفانه یا خوشبختانه، ما در آرشبو و خااطرات بزرگان، این گونه نشست‌ها و بزن و بکوب‌ها را از صبا و امیری ضبط و به یاد نداریم. این مجموعه گفتگوها و نقل قول‌ها، همان قدر مغشوش و هذیانی است که ارتباط شعری و عاطفی استاد امیری با زنده یاد شیون فومنی. بعد از یک بار آشنایی این دو توسط من، که در منزل من ناهاری با هم خوردیم، زمان و مکان و اتفاق پیش نیامد که این دوزنده یاد، به علل و سببی باهم باشند. ۳۷

تقدیم به برادر م. ب که در سوگ همسرش و مونس چهل سال گذشته زندگی اش تنها و غمگین نشسته است. این ترانه بر وزن ترانه «ساری گالدی» ویگن است.

«خوشته گول»

«حجت خواجه میری ره»

ترانه جدائی

(فارسی - سیلکی)

روز و شب با خیالت هستم
عکس تو در دستم
دیده بردر بستم
تا ییایی

بی خبر از تو چون پائیزم
اشگ غم می ریزم
خوابی یا رویایی
تو کجایی؟

رفتی و برنگشتی دگر
همچو مرغ سحر
پرزدی از بامم
گمشدی در شامم
لیکن آیی تو هر شب بخوابم

تی چومان خورشید تابانه
مثل تابستانه
روشنی بخش می جسم و جانه
تی لبان غنچه خندانه
عطر بهاران

شیرین تر از خاب عاشقانه

تو بیا تا بهاران بایه
ماه تابان بایه
پور ستاره شبان
دار جور بولبولان
عطر گول بایه ازباغ و بوستان

مهوش بدرکوهی - آلمان

اویرا بوستی تو
چو تو بگم:

می دیل درد ناره یا
می بغض و زاری یا
کی دشکسه می سینه سر.
خیال خاله خاله یه
کی خون آرسویه.

تی وخت شوئون نوبو
چاوش ته ره نخانده بو
رخت سفر نو دوخته بو

چوتو تی داغافورم!

کی بو؟
آتش بزه می دیل لانه یا
آتش بیگیره روزیگار!

تی خانه یا -

کی نوگولانا پر پر کونی
سیوایی دانه یا زیمین سر شانی.

شبان -

ستاران کی فاندرم

ترا بوجور دینم

تو آسمان لچه گی ایسایی

چه خاک ویریشته بی

به سو بینیشته بی

دخوشته گول.

هوشنگ عباسی

وهشته باغ
تازه بوله بو
کی خوشک لات تاسیانه
رو نما بو بوسته بو.
به چوم آمویی سبز سبز
تی تی دوسته خال به خال
قرار حالا ناشتی اون
بهار امره

بال به بال شویی

سیاه زمستانا -

به غم بینیشته دیلانا

خوزنگ مهربانی جا

توشکه زئی

به گرم آفتاب.

آتاریکی ز مات ره

ستاره سو

چه عشق چشمه

شیر آدوشتی اون

چه آسمان قاداره سو.

به پوشت و روبرو

دوجور نوبو.

پيله روخانه بو

کی عشق دریا شوئون امره

زنده بو.

دخوشته گول

آلان کویا ایسایی؟

باور نارم

مشاعر

بر تولا ت پرشت
واگردان جه انگلیسی: دلفک

راشی دیمه

راشی دیمه نیستمه -

شوفر

چرخا عوض کونه

جه اویا کی آیم

دیل بکنده یم

اویانی کی شم

دیل دئبستمه

پس چی ره اتو

- بی شکیب -

چرخ عوض دکشا فاند رمه؟

* راشی دیمه = کنار جاده

هنده پائیز شب
هنده سرد وا
سیا ابران میان زنه سو
- سیفیدی -

شَلختان باموید.

پاز شب پاییزی / پاز باد سرد / میان ابرهای سیاه
برق می زند / - سفیدی - / غازها آمده اند.

۲

پاییز خو سازقا دَوسته

فاند رم زمستانا

خو رختا اورگاده

پيله رز دارکشه

پائیز بجه خود را بست / به زمستان می نگرم /
لباس خود را آویخته / در آغوش درخت انگور

۳

زمین و آسمان

بودوخته نا

های...!

فیتله فیتله واره ورف

زمین و آسمان / بهم دوخته است / آی...! /
دانه های درشت برف می بارد.

۴

زمستان بامو باز

مارک گیس

ای زخ ده مو -

سیفیدابو

بار دیگر زمستان آمده / یک ردیف دیگر از موی
/ گیوان مادر / سفید شد.

رشت - م. پ. جکتاجی

اساشعر

تاریکی نشتی

روشنا ر پنی

فهینی؛

کهنه خنه به ر دمه .

در تاریکی نشته ای / روشنایی را می بایی / می

فهمی / به بوی کهنه خانه ای آغشته ام.

یه ریه جا دورها کین

نتومه

تو، چوژ بیجاری

مو، کول چلارو

هر دو

باهاژ چوم براه

نومزرعه بایر هستی / من بیل کند شده / هر دو /

منتظر بهار

رضوان شهر (چوکا) - کوروش اسدالله پور

مازندران - الهام تبری

عرض حال

آني صدا چڱه ڏاڻي. ڀاره بوسه سيم تارا مانسي، لرزي. رئيس چومان واڪا بوسه بنا ڪوڊه جبر تا جئور، عينڪ پوشت اونا فاندستن. آني سلاما عليڪ نيگيڙهه، خو اخما تورشا ڪوڊه بوگوفته:

- چيه عمو؟

عمو رجب گب نزه، جي خونيم تنه جيب دوروني ايتا عرض حال بيرون باورده بنا رئيس ميز سر. رئيس عرض حالاننگا بوڪوڊه، خو سرا تڪان بدا بوگوفته:

- نظمي ره عرض حال فادايي؟

عمو رجب ايجهه آيا اويا بوڪوڊه بوگوفته:

- دو سه تا فادام آقا. هي کس محل ننا. رئيس امنيه امره گب بزم. بوگوفتم مي خانه يا بوسو جانه يدي. سه قوتي بچ مي آذوقه، ايتا اورو سي صوندوق تخم جوب، مرغ لانه با مرغان نيصفه شب بنا ڪوڊه شواله کش سوختن. ايتا اسب کي مي پسر سرمايه بو، حيوان آتشا بيده بوتوراسته، لافند بورسيه بوگورويخته. مي خانه دار درختان آتش ول دوروني گورش کاڪا بوپوستيدي، جي مي

عمو رجب جي نفس ڏڪته بو، آني سینه دورون آتش ول زه بي. صوب شي نشڪسته، از مرزدشت را ڏڪته آب لب پياده بو. فلنگسي. جي سردی جئور بڪفته بو. آني کيلي بشڪسته بو، دگرا خوردی شتون دو بو. ڪول به ڪول خوس ڪوڊي وامچ وامچ امره عدليه پيافته. آني چڪره قوت دینه بو. جان ڪانش امره پلڪانانا فوجوڪسته بنا ڪوڊه بو جئور شتون. خوس آنا ولا نوڪوڊي، عرخ جي آني دوچولڪسته گل گردن چڪسي.

بخاطر باورده: اوسالان کي جوان بو، چانچو جبر خو ڪمرا خما نوڪوڊي. آني هم سلامان تا هزار تا آخ و اخ نوگوفتيديد، چانچو جبر نوشويدي. اون خم به ابرو ناوردي، ايجهه آني دوش به درد اموئي. الان از خو ڪمر نالسي.

عمو رجب ايتا خورده سراجبر سراجئور بوشو، از آن و اون واپرسه تا ايتا اوتاق در پوشت بئسا. دو ديل بو. بشم، نشم. آني خون خونا خوردن دو بو.

خو شانه امره درا وا ڪوڊه. ڏڪته اوتاق دورون بوگوفته:

- سلام عليڪم.

- رعیت چیه آقا، می خانهدیر حسن خانّ میلکّ و رجا بو. ای تیکه زمین نسقنی اورار سالان فاگیتتم، ایتا مرغ لانه اونی دورونی بساختم. سی سال بو اویا ایسابوم. بجار کار، بیج بینی، درّزار، علف بینی، می امورات گذشتی.

رئیس خو اخما ایتا خورده بی جیر بوجثور بوکوده، دوست ناشتی اون گب بزنه. خاصی آنی گبا واینه خو صدایا واکوده، بوگوفته:

- دیگری میلکّ سر آدم خانه نساژه کی پثر!

عمو رجب بوگوفته:

- دیگری کیه آقا؟

رئیس تشر بزه بوگوفت:

- تو و ایتا ده عرض حال نظمی ره فادی. تی دوماغ راسته یا بیگیتی بامویی آیا کی چی؟ بوشو ایتا ده عرض حال نظمی ره فادن. راد کف، مردوم میلکاگردن کلفتی آمره فاگیتیدی صاحب بوبوستیدی، یک ذرو نیم زبان داریدی!

عمو رجب ایتا خورده خو دورّ برا فانددرسته، خیال بوکون دنیا آنی سرفوگوردستا. آنا کارد بزه بی خون نامویی. آنی جان تنورّ مانستن سوختن دویو. عمو رجب گردن رگ بچسته بو. هتو کی پوشتا کوده، رئیس انی عرض حالا باره کوده فیشاده. بناکوده اوتاق دورونی قدم زتن و بیرونا فانددرستن.

عمو رجب دکفته بو خیابان شولوغی میان. کیله زه بی شتون دویو. رئیس اونا فانددرستی و خودش ره گب زه تی: انا گیدی اصلاحات ارضی. اییچه دیرا گره فیکر دکفته بیم، دولت آمره وا دکفته بیم. دولت امرام کی همه دانیدی سگ نتانه دکفتن.

عمو رجب بوشو. سالهای سال بوگذشته. هی کس اونا نیده و هی کس تا هسا نفامسته آقای رئیس، میر حسن خانّ مالیک پسره.

خانه آتش شواله کشه یی.

رئیس اخم و تاخم آمره بوگوفته:

- وستا کون عمو بوشو شوکر خدا بوکون خودت گورشا نوبوستی.

عمو رجب خودشا جیما کوده بوگوفته:

به خدا آقای رئیس وابوسوخته بیم. جی آبیلاوارث دونیا بوشو بیم. می پسر ایجباری بوشو، می زن بمرده، هی کسا نارمه.

رئیس بازم اونا جیر تا جثور فانددرسته، واپرسه:

- تی خانه کو سامان نهه بو؟

عمو رجب بوگوفته:

- علیگلّ خانه ورجا.

رئیس واپرسه

- کی کاربو نفامسی؟

عمو رجب بوگوفته:

- خدا باعث و بانی حوکما بوکونه. من نانم خدا دانه.

رئیس خو دیل دورون بوگوفته تی هفت پوشتام نوابدانه. عمو رجب دیل آتشاگیتن دویو. زن آنی شین کی زنده بو آنی آمره کومکّ کار بو. زمستانان دو نفری، کولو شا جارو چاکو دیدی، سرچینایا ویریس تابستیدی، لی یا زسیل باله کسا بافتیدی فروختیدی. اون، گابّ جیگایا، کروجا، دوراز کودی، خانه چشّ چکّه گیتی.

عمو رجب، خوره گب زی: الان هوا خوشیه، زمستان کویا وا بوخوسم؟ خاب دئن درمه یا راس راسی بیچاره بوستمه؟

عمو رجب ایوارکی یگو بوخورده، رئیس گوفتن دویو:

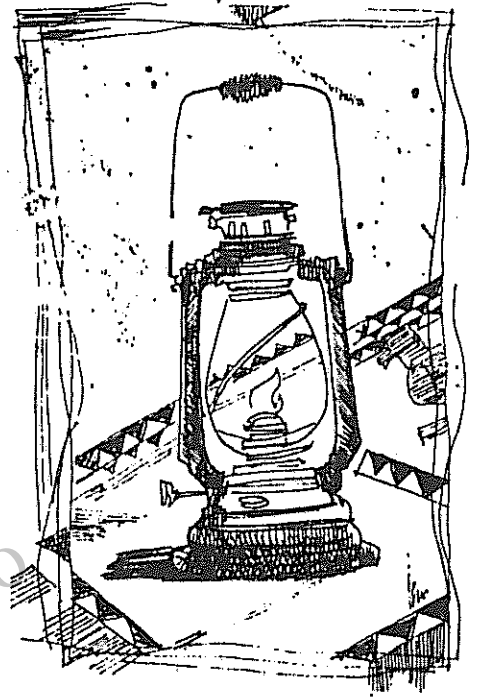
- کی رعیت ایسی؟

عمو رجب بوگوفته:

تی غم آبا کونه سنگین کویا
جه غورصه رنگ بره خورشیدرویا
می چوم رایا پایه، هر سال بهاره
بنفشه سینه کش باره تی بویا

پيله سنده دماسته روزگارم
تی تی رنگا نیده خوشکابو دارم
تی دس لاجوئی خال آبا فادن مه
خاله خاله بوبو چثورّ بیجارم
لشت نشاء - محمد دعائی (م. ناچه)

سراوان - مجید مقدسیان



پاییز گرم باد

«سمفونی باد در بارگاه پائیزی»

گرم باد
گرگ گرم کوئی
گاره مانستان اشانه

دازگوزکا
ولگا صدا آره
چاووش خانه

کولکاپس
جول کانه
سیاذوغالی دوخانه

گرم باد
داران ولگاوزه
داران ولگ زگره
کوگا مین اویره

کوچی سب دار
صارا تان
باد دس
اسیره

داران ولگ زگره...

گرم باد
داران ولگا وُره
صوب
تام توم بزه راشی نا
چیچال آفتاب چک جیر
کشاکیره

آسمان
سیا ابران وارشی ساروق
پيله گورخانه
ناودانان تقاره خانه
آکوگا
اوروگا یاگردانه

نسیم
جه سیمیر دیم
زردولگان آرسویا
توکانه

چیچیللاس
جنگل جولقین مین جوخوسه
جوم نزنه

وزگه*

می چشم آرسو
تی باغ شبنم
توگولی
مو تیفم
ولی گولان سایه پر نیشتم
وختی بهار آياز ترا بخورد
وزگه بزن
می به همسایه بیو.

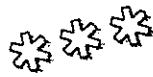
کرج - حسین شهاب کومله ای

وزگه = جوانه، برگ ریز درختان آرسو = اشک
تیف = خار آياز = شبنم

■ کیله وا/شماره ۶۰ / صفحه ۲۸

پائیز ۷۹ - مسعود خمایی
کلن - آلمان

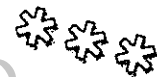
زمانه پاک بیوای روبه اورو
برنج بی خریدار کی بیده بو
گیله مرد و برنج، با ای زبیل قرص
ده واکوینا سوراخا بزنی چو



بزام هر در بدیم می رو دَوسته
گیله مرد دِق بگود، واللّٰهی خسته
ایسال خوشکی، ایسال هم کی ایطوره
دروغ نیه بگوم، کی دلیل شکسته

لشت نشاء - سید حسین رضوی

می پوشت سر بگو مگو زیاده
آلون مو چرخیم عین عراده
تی چشم تنگی یه روز آخه ته تُخینه
اره که موسوارم تو پیاده!



بدام شو، ساپور اندیشه موشو
هیزار تیه فانوس آمره ختم شو
اگه دونیا تیبی صته مناتی
م به فرقی ندانه هیته گاز شو

لنگرود - فرامرز محمدی پور

کوب کتل

تو ته را دیفراز مه را، من ته ره دیوار بمه
مهربانی بداری، خنده باوری، به تی لب
تی خصیر تان ره کوب کتل بمه تی نیشته
خالپواش بینه بمه، من تی بیارستن ره
سبز جنگل ته ره بم، داران سر بولبول و گول
اگر و بیار بداری بمه ته ره تورش کونوس
اگر پسر باوری ذوق جا شادی کونمه
ولانم جن و پری ته را بیوقتی ببه
ولانم پسانیز زرخ بسادته را بسپرکانه
ته ره بم نقش حصیر، تو پابش می سینه سر

تو ولان نازک لافند دیل به غورصه دکفه

ایستا گیلان مانستان ته ره گولسار بمه

بندرانزلی - محمد تقی بارور (نازک لافند)

* کوب کتل kob katal = چهارپایه چوبی که زنان حصیراف بر آن می نشینند و پلارهای حصیر را از روی آن رد می کنند و می بافند.



آیا زبان تبری و زبان مازندرانی دو زبان جداگانه هستند؟ اگر این دو زبان، تکامل یافته‌ی یکدیگرند، به چه دلیل، مازندرانیان امروز، اشعار شاعران تبری گوی گذشته را نمی‌فهمند؟ متأسفانه به خاطر تاریخ ابری مازندران، سفر به هزاره‌های دور ممکن نیست.

زبان باستانی اقوام تپور، آمارد، کادوسی و اقوام دیگری - که در دامنه‌ها و بلندی‌های جنوبی خزر زندگی می‌کردند - چه بود؟ و بعدها که اقوام آریایی بر این گستره چیرگی پیدا کردند و فرهنگ و آیین و زبان خود را به آنان قبولاندند، اقوام بومی مازندران و گیلان تا کی خط و زبان خود را حفظ کردند؟ آیا اکنون نیز واژگانی از زبان گذشته‌ی آنان باقی مانده است؟^۱ پاسخ به این پرسش‌ها ممکن نیست - و شاید روزی با گمانه زنی‌ها و باز یافت‌های تازه ممکن شود.

زبان تبری در سده‌های بعدی، آمیزه‌ای از زبان دینی ایرانیان قدیم، یعنی اوستایی و فارسی میانه به خصوص فارسی میانه‌ی اشکانی است. نفوذ زبان پهلوی اشکانی را باید مربوط به دوران حکومت اشکانیان دانست.

در این دوران، تپورها، در دامنه‌های جنوبی ساری (دو دانگه و بخش‌هایی از سوادکوه و چهار دانگه‌ی امروز و تبرستان گذشته) زندگی می‌کردند. این قوم نگیباناتان طبیعی در بندها و دروازه‌های البرز، و دیدبانان جاده‌ی ابریشم - که از ری تا خراسان گذشته ادامه می‌یافت - یعنی شاهراه پارت - ماد بودند. شهر صد دروازه، کانون حکومت اشکانیان، در همسایگی قلمرو پارت‌ها قرار داشت.

در تاریخ می‌خوانیم که فرهاد اول، پادشاه اشکانی، به کمک تپورها، آماردها را - که در قلمرو وسیعی از مازندران و گیلان امروز، از آمل تا سبید رود می‌زیستند - شکست داده، آن‌ها را به دره‌ی خوار (نزدیکی گرمسار کنونی) کوچانده، قلمرو آنان را به تپورها بخشید. این همزیستی بی‌تردید چیرگی فرهنگی و زبانی قوم برتر، یعنی زبان و فرهنگ اشکانیان را نیز به همراه داشت. معلوم نیست که تپورها از کسی آیین زرتشت را پذیرفته‌اند - اما تاریخ این واقعیت را پنهان نمی‌کند که فرمانده تپورها، در زمان اسکندر، فرادات بود که نامی ایرانی برخوردار؛ بنابراین تپورها، پیش از همبستگی با اشکانیان، بعد از کشاکش طولانی و خونین - که از ورای اسطوره‌ها می‌توان آن را باز یافت - به فرمانروایی اقوام تازه نفس آریایی تن داده، باید آیین زرتشت را

پذیرفته باشند.

تاریخ دربارہ‌ی زبان تبری، در دورہ‌ی ساسانیان سکوت کرده است - و ما برای نخستین بار در تاریخ تبرستان با شاعران و نویسندگانی روبه‌رو می‌شویم که به زبان تبری می‌سرایند و می‌نویسند. یادمان‌هایی چون بُرج لاجیم در سوادکوه و بُرج رسکت در بریم گواهی می‌دهند که تا سده‌ی پنجم خط پهلوی رواج داشت، اما خط اشعار و نوشته‌های ثبت شده در تاریخ تبرستان این اسفندیار، مانند خط فارسی وام گرفته از عربی است و از راست به چپ نوشته می‌شود. البته در این اشعار و اشعار بعدی با واژه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که برگرفته از طبیعت زنده و پُر غوغای مازندران است و در زبان فارسی و زبان‌های هم خانواده‌ی دیگر وجود ندارد.

بررسی شعر تبری، از اشعار مسته‌مرد (شاعر سده‌ی چهارم) گرفته تا اشعار قطب رویانی (شاعر سده‌ی هفتم) ما را به این واقعیت نزدیک می‌کند که شعر و ادب نوشتاری مردم مازندران، مانند زبان نوشتاری فارسی، در پویای گند و تدریجی تغییر می‌کند؛ به تدریج بعضی از حرف‌ها اضافه‌ها حذف می‌شود، فعل از وجه مصدری بیرون می‌آید و زمان و شناسه به خود می‌گیرد.

با این همه، از سده‌ی نهم به بعد، در اشعار بازمانده از میر عبدالعظیم مرعشی و ترانه‌های امیر پازواری با دگرگونی‌های بزرگی روبه‌رو می‌شویم که زبان این اشعار را از اشعار تبری در سده‌های گذشته دور می‌سازد. این دوری و تفاوت در نمونه‌های زیر آشکار است:

نون کشور بوین سوجن، کیهون آورجن

تدبیر کرده کادی، دیر هار موجن

(شعر هجایی - نوشتاری از اسپهبد خورشید

مامتیری قرن ششم)

یعنی اکنون کشور (رویانی) را ببینید که

می‌سوزد و شعله‌اش به آسمان می‌رسد و تدبیر

قاضی سبب شد که مردم به دور دست بگریزند.

یا:

داووره و روشی، چل شم ای شیم

وایی گرد، بازو شکت، و هار هجیر دیم

(شعر هجایی - نوشتاری از قطب رویانی -

قرن هفتم)

یا:

تیرنگ بدیمه که ویشه سر، نیشتیبه

بوتمه تیرنگ، ته مدعا چه چیه؟

(شعر هجایی - آوازی از امیر پازواری)

علت این تفاوت و دگرگونی را باید در

اسدالله عمادی

دیر دبیرستانهای ساری، قصه نویس و پژوهشگر

واقعیت‌های تاریخی آن عصر جست .

مرگ فخرالدوله‌ی باوند (۷۵۰ هـ ق) را باید پایان حکومت مازندرانیان بر مازندران دانست. تا این زمان، مازندران ناوابسته بود و ناوابستگی این منطقه، تمایل مردم را به حفظ زبان و هویت فرهنگی و ملی بیشتر می‌کرد. البته، ناوابستگی مازندران، تأثیری دو سویه داشت؛ از یک سو به زبان و فرهنگ بومی منطقه زندگی تازه‌ای می‌بخشید، از سوی دیگر موجب جدایی منطقه از سرنوشت جامعه‌ی ایرانی و در کل موجب انزوای تاریخی و عقب ماندگی اجتماعی می‌شد.

بعد از مرگ فخرالدوله، مرعشیان به قدرت رسیدند. حکومت دینی مرعشیان به زبان تبری بی‌اعتنا بود و بیشتر به زبان دینی ایرانیان، یعنی عربی توجه می‌کرد. در ضمن آشنفتگی‌های درونی جامعه، برادرکشی‌ها و ستیز خانگی در این دوران، به شعر و ادب نوشتاری - که میراث دار شعر مسته‌مرد، بُنداررازی، منصور منطقی و قطب رویانی و تداوم آثاری چون نیکی نامه و مرزبان نامه بود - موجب گسترش ادبیات شفاهی می‌شود. در این فرایند، اشعار هجایی - آوازی - که بیشتر در قالب رباعی است - و دو بیتی‌های موزون و مقفی، سینه به سینه نقل و ماندگار می‌شود.

شعر شفاهی به ناگزیر از زبان گفتار بهره می‌گیرد. به همین دلیل از سده‌ی نهم به بعد با تحول زبانی بزرگی در اشعار و سروده‌ها روبه‌رو هستیم. همه‌ی زبان شناسان، از فریدینان سوسورو بلومفیلد گرفته تا زبان شناسان جدیدتر مثل نوم چامسکی، بر این عقیده‌اند که تغییر در زبان گفتاری، تندتر از زبان نوشتاری است؛ زیرا پایبندی به قواعد و قوانین گذشته، موجب کندی دگرگونی در صورت نوشتار می‌شود. بنابراین، از سده‌ی نهم به بعد، حرکت شتاب آلود شعر گفتار مازندران به سوی سادگی و دوری از زبان دشوار و دیر فهم تبری، ضرورتی گریزناپذیر بود.

حرف آخر این که: جنبش شعر گفتار - که با اشعار ایرج میرزا و سید اشرف الدین گیلانی آغاز می‌شود و در شعر شاعران معاصر ادامه می‌یابد - از سده‌ها پیش در مازندران آغاز شده بود و شعر امروز تبری، میراث دار چنین تحول بزرگی است.

۱- زنده یاد سرتیپ پوردر کتاب "نشانی‌هایی از گذشته‌ی درر گیلان و مازندران" - برخی از همانندی‌های زبان سومری و شمالی را نشان داده است که جای بحث و گفتگو دارد

انتشار ۱۸ ویژه‌نامه در طول ۸ سال چاپ گیله‌وا

در طول هشت سال گذشته، گیله‌وا علاوه بر انتشار شماره‌های عادی (۵۷ شماره) چندین شماره ویژه‌نامه هم منتشر کرده است. این ویژه‌نامه‌ها به دو صورت ضمیمه مستقل و یا شماره پیوسته عرضه شده است. ویژگی‌های موضوعی هر یک از این ویژه‌نامه‌ها برای طیف خاصی از خوانندگان جذبه مخصوصی داشته است. از برخی این ویژه‌نامه‌ها به تعداد محدود در دفتر و آرشیو مجله موجود است و چون ممکن است عده‌ای از علاقمندان موضوعات مربوط از وجود آن‌ها بی‌اطلاع بوده و تمایل به تهیه آن‌ها داشته باشند، وضعیت آن‌ها در این جا اعلام می‌شود.

الف - ویژه‌نامه‌های پیوسته (شماره عادی) شماره ۲۶ (ویژه شالیزار) قابل وصول در ازای ارسال ۱۷۰ تومان تبر

شماره ۳۱ (ویژه مردم‌شناسی) ۲۷۰ تومان تبر
شماره ۳۶ (ویژه شعر گیلکی) (نایاب) -

شماره ۴۱ - ۴۰ (ویژه تاریخ) ۲۵۰ تومان تبر

ب - ویژه‌نامه‌های مستقل

ویژه تالش (ضمیمه شماره ۱۸) (نایاب) -

ویژه تالش (ضمیمه شماره ۲۵) ۱۵۰ تومان تبر

ویژه تالش (ضمیمه شماره ۳۱) ۱۵۰ تومان تبر

ویژه هشاعر (ضمیمه شماره ۳۳) ۱۵۰ تومان تبر

ویژه جوان (ضمیمه شماره ۴۵) ۱۰۰ تومان تبر

ویژه هنر و پژوهش (ضمیمه شماره ۴۶) ۲۲۰ تومان تبر

ویژه هنر و اندیشه (تابستان ۷۳) ۳۷۰ تومان تبر

ویژه شعر و استان گیلان (ضمیمه شماره ۴۷) ۳۷۰ تومان تبر

یادنامه شیون فومنی (ضمیمه شماره ۴۸) ۱۵۰ تومان تبر

یادنامه دریایی نگرودی (ضمیمه شماره ۴۹) (نایاب)

یادنامه محمود پاینده (شماره ۵۰) ۱۷۰ تومان تبر

ویژه هنر و اندیشه، ۱ (شماره ۵۴) ۳۵۰ تومان تبر

هنر و اندیشه، ۲ (شماره ۵۶) ۳۷۰ تومان تبر

یادگارنامه اکبر رادی (شماره ۵۷) ۴۲۰ تومان تبر

برای اطمینان خاطر، چنانچه خواسته شود از طریق

پست سفارشی اقدام گردد، مبلغ ۱۵۰ تومان اضافه

تبر لازم است.

یک پیام برای علاقمندان فرهنگ عامه

به همه عزیزانی که برای ما در خصوص فرهنگ عامه شهر و دیارشان نامه و مطالب متنوع می‌فرستند و ممکن است نتوانیم در صفحات محدود گیله‌وا به انعکاس آن‌ها مبادرت ورزیم، بشارت می‌دهیم که مطالب ارسالی آنها - چنانچه قابل چاپ بود - دیر یا زود حتماً در جنگ یا ویژه‌نامه‌ای که به "فرهنگ عامه" اختصاص خواهد یافت، منعکس خواهد شد

برگزاری عصری با

شعر مازندرانی در قائم شهر

به همت کانون پژوهش دانشجویان و دانش آموختگان قائم شهر، نشست ادبی «عصری با شعر مازندرانی» روز پانزدهم دی ماه در آمفی تاتر شهر قائم شهر برگزار شد. در این نشست ادبی که به مناسبت چهل و یکمین سالگشت خاموشی نیما یوشیج بسر با شده بود، تعدادی از شاعران برجسته‌ی استان از شهرهای: بهشهر، ساری، قائم شهر، سوادکوه و آمل تازه‌ترین بوم سرودهای خود را قرائت کردند.

عصری با شعر مازندرانی با اجرای قطعاتی از موسیقی سازی مازندرانی توسط گروه «اویا» از سوادکوه آغاز شد. در بخش نخست قرائت اشعار، علی حسن نژاد، محمود جوادیان کوتابی، محمود رستمی، بهروز رستگار، مریم رزاقی، بهرام روشن و کسمال الدین علاء الدینی سروده‌های خود را قرائت کرده، سپس رمضان جمشیدی - شاعر یوشی - به ذکر خاطراتی از نیما پرداخت. وی در ادامه با همنوازی دف یکی از هنرمندان قائم شهری، قطعه بلندی را در وصف امام علی (ع) و به گویش کجوری خواند که بسیار مورد توجه قرار گرفت.

در بخش ویژه هم محمد علی کاظمی سنگدهی، حجت الله حیدری سوادکوهی، عبدالعلی حیدری گرجسی، فریده یوسفی و وحید دانا بوم سرودهای خود را در توصیف امام علی (ع) قرائت کردند.

قرائت اشعار توسط تعداد دیگری از شاعران جوان در بخش دوم، سخنرانی "نصرالله هومند" پیرامون معرفت هنری و اجرای موسیقی آوازی مازندران توسط گروه «صفی الدین» به سرپرستی استاد "ابوالحسن خوشرو" از بخش‌های دیگر این نشست ادبی بود.

گفتنی است این نشست که در ادامه‌ی سلسله برنامه‌های فصلی کانون پژوهش قائم شهر برگزار شد با استقبال فراوان خانواده‌ها، هنرمندان و علاقه‌مندان فرهنگ و ادب مازندرانی روبه‌رو شد.

قائم شهر - علی صادقی

مقاله حاضر را نویسنده، پژوهشگر و دبیر ادبیات دبیرستان‌های شهرستان رشت آقای ابوالقاسم جلیل پور، ماهی پس از برگزاری مراسم دومین سالگرد خاموشی زنده یاد شیون فومنی شاعر شهره دیار ما در شهریور ماه سال جاری به دفتر گیله‌وا ارسال داشت و چون آن زمان نشریه زیر چاپ بود نتوانست به موقع منعکس شود. اینک اگر چه چند ماهی از آن تاریخ گذشته است اما نظر به اهمیتی که مقاله بر آن مترتب است در این جا منعکس می‌گردد. ضمناً بخاطر گستردگی موضوع و بسط متن، در دو شماره تقدیم خوانندگان می‌شود.

ابوالقاسم جلیل پور رودکلی

شیون، افراشته... و یک نظر!

داده‌اند و خود و خانواده شان را از آرایش به همه آنچه که همگان بر آن ناز و نعمت! نام نهاده‌اند، بی‌نصیب داشته‌اند.

بی‌تردید بزرگداشت نام و یاد شیون - که به همت مسئولان محترم اداره کلال ارشاد اسلامی گیلان صورت گرفته است - نه تنها گرامی داشت او به عنوان یک شاعر هنرمند گیلانی انجام یافته، بلکه در حقیقت نقطه امید و اشتیاقی در دل‌های جوانان روشن کرده است که: متولیان امور فرهنگی جامعه، میراث داران فرهنگ و ادب و هنر؛ یعنی سربازان و سرداران خود را ارج می‌نهند و بزرگداشت نام و یاد آنها را وجهه همت خود قرار می‌دهند. چه بسندیده‌تر و سزاوارتر آنکه این امر به صورتی گسترده‌تر و به دور از مرزبندیهای محدود صورت پذیرد.

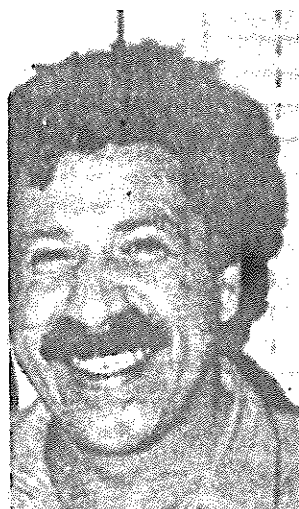
از برکات حضور در چنین مجالس - که الحق در خور شأن والای هنری شیون برگزار شده بود - آشنایی و روبرو شدن با شخصیت‌های فرهنگی، علمی و ادبی جامعه است که از دور و نزدیک دعوت می‌شوند و این البته از مواهب دیر یاب و نادر برای این بنده است.

پس از پایان سخنرانی آقای دلداده - که ازدوستان صمیم و قدیم شیون بوده و چه شیرین و صمیمانه با بیانی آمیخته به لهجه دلپذیر آذری، به شیوه "ترکان پارسی‌گوی" حافظ، "عشق" را در پهنه و صحنه هستی و شعر شیون تحلیل کرده‌اند - مجری محترم برنامه، از جناب آقای دکتر احمد حضرت زاد دعوت کردند که برای ایراد سخنرانی

حدود و ثغور سرزمین نیاکان خود دفاع می‌کنند، دلگرم و قویدل به اینکه حتی پیکر بی‌جانشان، پس از کشته شدن، نیز محبوب قلبهای هم وطنانشان خواهد بود و با عزت و حرمت به خاکشان خواهند سپرد، با انگیزه افتخار آفرینی و حماسه سازی می‌جنگند و مردانگیها می‌آفرینند. کوتاه سخن آنکه بزرگداشت سرباز شهید، مایه دلگرمی سربازان زنده است که در جبهه‌ها می‌جنگند. خواستم با طرح این تمثیل، عرض بدارم که هنرمندان نیز سربازان جبهه فرهنگ اند؛ یعنی، کسانی که احساس، عاطفه و اندیشه شان را در هنرشان دمیده‌اند و پیوسته به انسانها نوید عشق، پاک، روشنایی، آزادی، آزادگی، نیک اندیشی، پای بندی به اصول اعتقادی و انسانی و... داده‌اند و آنان را از ریاورزی، خود باختگی، نفاق، خویشتن دوستی، سلطه پذیری و برده صفتی بیم

به قول بزرگی وقتی سربازان مستخاص در میدانهای جنگ جان می‌بازند، آن هنگام که از شدت و حدت هنگامه آتش توپخانه و دود و باروت و... کاسته می‌شود، از هر دو طرف، گروهی مأمور بازگرداندن پیکرهای کشته‌شدگان جنگ به پشت جبهه‌های خودی می‌شوند، تا پس از آن طی آیین باشکوهی به همراه مارش عزای نظامی و سرود ملی و مزین کردن تابوت به پرچم کشورشان و با تشییع در خورو شایسته، پیکرهاشان را به خاک بسپارند و مزارشان را گل افشان و گلپاشان کنند. و این چیزی است که هر یک از ما ایرانیان در طی سالهای اخیر، خود شاهد و ناظر مراسم تشییع و تدفین شهیدان بسیاری بوده و گهگاه در آن حضور یافته‌ایم. حتی برخی از ما نیز شهید عزیز در سینه خاک خفته داریم.

بر این شیوه بسندیده، دو حسن عمده مترتب است: نخست آنکه هر کس جان عزیز در راه عقیده و اعتلای ایمان و برای حفظ آب و خاک و پاسداری از ناموس و اعتبار قوم و ملت خود ببازد، مزار پیکر گلگون او، قلب همه آحاد و افراد آن جامعه است و یاد و نام او هیچگاه نه تنها از صفحه خاطرها زدوده نمی‌شود، بلکه همیشه تاریخ، زنده جاوید خواهد ماند - به همین منظور است که بعضی از ملت‌ها به شیوه‌ای نمادین، مقبره‌های برای سرباز شهید گمنام در منظر عام قرار می‌دهند و طی مراسم خاصی آن را گلباران می‌کنند، تا یاد شهیدان خود را پیوسته زنده بدارند. دوم (و مهم‌تر) آنکه آنان که زنده‌اند و مردانه در جبهه‌های جنگند و از آرماتها و عقاید، و



به جایگاه تشریف بیاورند و در معرفی ایشان تصریح کردند که آقای دکتر از استادان دانشگاه علامه طباطبایی هستند.

وقتی ایشان از کنار استاد شمس آل احمد به طرف جایگاه حرکت کردند، خود را سرزنش کردم که چرا نام مبارک ایشان را به خاطر نسپرد و سیمای ملکوتی ایشان را تا کنون ندیده بوده‌ام. و صد البته این امر ناشی از بی خبری و انزوای جویی این بنده است، نه العیاذبالله از عدم معرفت ایشان. (یادکرد این نکته به عنوان جمله معترضه خالی از لطف نیست که نگارنده به علت خالی نبودن صندلی و انبوه حاضران، به قصد سرپا ایستادن، به طرف راهرو شرقی کنار سالن حرکت کرد؛ اما از حسن اتفاق در ردیف اول، دو صندلی خالی وجود داشت که ظاهراً یکی به سخنران تعلق داشت و دیگری را نگارنده اشغال کرد! وقتی به دو طرف خود نگاهی انداخت، دریافت که ناخواسته در ردیف فضلا و ادبا قرار گرفته است!)

استاد حضرت زاد، پس از ذکر مقدمات فرمودند (نقل به مفهوم)، در اینجا سخن از افراشته به میان آمد، باید یادآور شوم که افراشته شعر نمی‌سروده، بلکه نظم می‌ساخته است؛ چرا که شعر او عاری از ایماژ بوده است، حال آنکه در شعر شیون ایماژ به وفور به چشم می‌خورد. آنگاه فرمودند به دفتر جدید شعر شیون "از تو، برای تو - نگاه کنید، مطلع همه غزلهای آن دارای ایماژ است، و در ادامه سخن تعریفی مدرسی از

ایماژ و ایماژیستها در اروپا، برای حاضران مجلس ارائه کردند. چون نگارنده به هنگام سخنرانی آقای دلداده وارد سالن شده بود، طبعاً نمی‌دانست که افراشته و شعر او، موضوع سخن کدام سخنران بوده است. البته پس از پایان مراسم شنیده شد که آقای محمود نیکویه ضمن سخنرانی کوتاه خود یاد کردی از افراشته و پیشگامی او در شعر گیلکی داشته است.

دیگر آنکه فرمودند مشابهت بین "سجل فاگیران" افراشته و "گاب" شیون، در حوزه ادبیات تطبیقی است، کما اینکه نظیر چنین داستانی در فولک مردم آذربایجان نیز وجود دارد، و برای اثبات این باور خود از استاد دلداده که در کنار نگارنده نشسته بودند، استشهد کردند. بنابراین، شباهت موضوع این دو شعر را نمی‌توان تأثیرپذیری شیون از افراشته تلقی کرد و در ادامه

سخن باز به شیوه مدرسی توضیح دادند که ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از ادبیات است که در دانشگاه کالیفرنیا آمریکا بنیاد نهاده شده، موضوع آن مقایسه و جستجوی همانندیهای افسانه‌ها، اساطیر، حماسه‌ها و داستانهای اقوام و ملل گوناگون جهان است. نکته دیگر اینکه برخی شیون را در سرایش هاسا شعر گیلکی فعال نمی‌دانند، حال آنکه در میان شعرهای فارسی او شعرهایی وجود دارد که همان ویژگیهای هاسا شعر گیلکی را دارد. سپس به قرائت چند شعر کوتاه از این دست پرداختند.

بنده نگارنده، با بضاعت اندک خود، در باب آرای حضرت استاد حرف و حدیثی دارم که عرضه خواهد شد و ضمن انتظار



راهسنمایی از

ایشان، از دیگر اهل نظر و قلم انتظار دارد تا با اظهار نظر خود در رفع برخی ابهامات دریغ نورزند. ذکر این نکته در اینجا لازم است که بنابر آن نهاده شود که هم نویسنده و هم خواننده، بیش و کم از تعریف پیش مدرن و مدرن شعر، آگاهند و نیازی به تعریف شعر از حیث عناصر تشکیل دهنده آن نیست.

نخست آنکه ایشان در مقوله ایماژ و ایماژگرایی در شعر شیون، از مجموعه فارسی "از تو، برای تو" به عنوان شاهد نمونه ارائه کرده‌اند، نه شعرهای گیلکی او؛ حال آنکه می‌دانیم افراشته در شعر گیلکی شهره بوده است - دست کم میان ما گیلکان - نه در شعر فارسی. جا داشت برای ستجش صور خیال (ایماژ) در شعر این دو، از دو

شعر گیلکی. دو شاعر شاهد به میان می‌آمد. استاد ایماژگرایی شیون را از امتیازات شعر او بیان داشته و وفور صورتهای خیالی در همه مطلعهای مجموعه فارسی یاد شده را از جلوه‌های زیبایی شعر او دانسته‌اند. باید دانست کثرت کاربرد صورتهای ذهنی و ایماژ زدگی در شعر، از وجوه امتیاز هیچ شاعری - حتی عبدالقادر بیدل دهلوی با وجود کمال ادب آموختگی او - شمرده نمی‌شود، بلکه اغلب مایه تمقید و پیچیدگی لفظ و معنی می‌گردد. ایماژ به معنی وسیع خود (انواع تشبیه‌ها، استعاره‌ها، مجازها و...) که مایه اصلی خیال و عنصر عمده در ساختار شعر است، باید جزء ذات شعر باشد، نه آنکه از بیرون بر آن سنگینی کند؛ یعنی شعر چیزی باشد و ایماژ چیز دیگر! قطعاً استاد خود بهتر و بیشتر از دیگران واقف اند که آنچه سبک

موسوم به هندی را به انحطاط کشاند و در نهایت به دوران ارتجاعی ادبی بازگرداند، همین مضمون پردازی به کمک صورتهای خیالی دور از ذهن و تزاحم صور خیال - که نگارنده نام آن را تصویر بازی نهاده است نه تصویر سازی - بوده است. متأسفانه در جریانهای رایج و پرسرو صدای شعر از حدود دو دهه اخیر به این سو، که شعر امروز پیوسته با نظریه پردازیهایی نو به نو، در حال تغییر و تبدیل است، این آفت پیکر شعر فارسی معاصر را همچون مسوریانه می‌خورد و صدای بازماندگان راه و رسم نیمایی و پیروان شاملویی هم در نمی‌آید.

آقای حضرت زاد در مبحث همانندی - سجل فاگیران - افراشته و "گاب" شیون اشاره‌ای به پایه گذاری ادبیات تطبیقی در دانشگاه کالیفرنیا آمریکا داشته‌اند. در این مورد یاد کرد سه نکته را به حضورشان لازم می‌داند: نخست آنکه می‌دانیم به ابتکار و همت استاد دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، قریب سه دهه است که این رشته از ادبیات، در دانشگاههای ایران مورد توجه قرار گرفته و خود ایشان به تألیف و تدریس کتاب ادبیات تطبیقی همت گماشته‌اند. جا داشت که این پیشگامی ایشان، در کشورمان، از نظر دور نمی‌ماند.

دیگر اینکه، به زعم ایشان در حوزه ادبیات تطبیقی - البته یاد کرد "آقادر" شیون و "مرقد آقا" از نیما نیز از نگاه نافذ ایشان ظاهراً به دور مساند - شباهتهای افسانه‌ای و همانندیهای

فولکلوریک اقوام ساکن در یک گستره جغرافیایی خاص و تحت حاکمیت واحد و با تاریخ و فراز و فرود مشترک آن و با ملیت واحد مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، آن هم در زمانی نزدیک به هم و مکانی واحد. چنانکه ایشان به "سجل فاگیران" افراشته و "گاب" شیون اشاره کرده‌اند!

باید با کمال احترام به حضورشان عرضه شود موضوع سنجش ادبی یا ادبیات تطبیقی، مقایسه آثار ادبی خارجی؛ یعنی بررسی مشابهت‌ها و همانندی‌های افسانه‌ای، حماسی، فولکلوریک و... اقوام گوناگون جهان در طول تاریخ با یکدیگر است؛ فی‌المثل، آشیل یونانی، زیگفرید آلمانی و اسفندیار، شاهزاده‌ایرانی، که هر سه رویین تن بوده‌اند، هر یک در ناحیه‌ای خاص از جسم خود آسیب پذیری داشته‌اند. بنابراین موضوع "آقادر" و "مرقد آقا" را نمی‌توان و نباید در حوزه ادبیات تطبیقی مورد سنجش و بررسی قرار داد، بلکه لازم است آن را نوعی تأثیرپذیری برشمرد.

سه دیگر آنکه با یک سنجش تحلیلی گذرا بین "سجل فاگیران" و "گاب"، تفاوت عمده محور اصلی و فضای درونی آن را به وضوح در خواهیم یافت. افراشته با انتخاب وزن مفتعلن مفاعله، مفتعلن مفاعله (ره آشوره) خبرداری سجل فاگیران بامودی؟ / نه‌ای نفر، نه دو نفر، عده افغان بامودی؟) توصیف رعب‌انگیزی از مأموران دولتی به دست می‌دهد که حضورشان، بیم از هم پاشیدگی نظام خانوادگی روستاییان و افزونی تهیدستی را به همراه دارد: (فردا من اجباری بشم، می‌جفلاته‌کی وابداره؟ / غرامته‌کی واسی فاده، می‌مزرعه‌کی و بکاره؟) و البته جیره خواران محلی عوامل دولتی (کدخدا و دارو دسته‌اش) به برکت سرسپردگی بی بهره نمی‌مانند: (پول امرا جیویزانه‌ای تی کوچی پسر، تی پپله پسر). افراشته فضای وهم آلود، خوفناک و اضطراب‌آمیزی از حضور عوامل دولتی به عنوان سجل فاگیران در روستا ترسیم می‌کند که در روایت "خاش حسنه" برای مخاطب هم روستایش به وضوح جلوه گر است.

از سویی دیگر، در کنار فقر زدگی روستایی، بی‌خبری و نادان ماندگی او نیز از نظر دور نمانده است. (ای لنگه تونگ به دس داره، او تونگ چی ره ساعت داره؟ / من کی نیده بوم تا هسا، مرداک و تونگ ره آشوره!).

وجود کنایات و امثال، در کنار واژگان وسیع گیلکی به همراه ساختار روان جمله‌ها در کنار آهنگ مناسب، از برجستگی‌های شاخص دیگر شعر سجل فاگیران افراشته است.

اما شیون با انتخاب وزن مفتعلن مفتعلن فاعلهن (گاب اوسادید بناید گوساله!)، به مدد واژگان وسیع طنزآمیز - که الحق شیون در به‌کارگیری آن تسلط تام و تمام داشته است - خواننده را (در این مورد خاص باید گفت شنونده را؛ چرا که نوارهای چندگانه گیله اوخان با صدای شاعر و خورانش دلپذیر او، در شناساندن شعرش، بویژه بین گیلکان خارج از گیلان نقش یگانه داشته است) در فضایی طبیعت‌آمیز و آمیخته به مزاج قرار می‌دهد. به قول یکی از شاعران معروف گیلکی سراز: شیون فومنی پر آوازه است، اما هنوز به شعر به وسیله‌ای برای انبساط خاطر مخاطب نظر دارد. بیشتر دوست دارد مخاطب را سرگرم سازد به جای این که به تفکر و اندیشیدن وا دارد. تعجب از این است که اگر شیون به این شیوه اعتقاد دارد، چرا در شعر فارسی خود بدین شکل عمل نمی‌کند. (گیله وا، شماره ۳۶، ویژه شعر گیلکی، ص ۲۱، ستون دوم).

از این رهگذر اگر حرف و حدیثی هم از درد و رنج در شعرش دیده و شنیده شود، با چاشنی طبیعت و مزاج از تلخی آن کاسته می‌گردد. اساساً محور و درون مایه شعر سجل فاگیران، وصف حال طبقه دردمند و تهیدست و در نهایت ناآگاه روستایی است که از هر پدیده نو از بیم آسیب دیدگی هراس دارد؛ حال آنکه در شعر "گاب" محور، فردیت است. شیون فرد را قهرمان روایت معرفی می‌کند و شعر پایان کمیکی به همراه دارد: گاب اوسادید بناید گوساله!

به نظر نگارنده، اساساً این دو شعر - چه به زعم حضرت استاد از منظر ادبیات تطبیقی و چه به عقیده این بنده از دیدگاه اقتباس و تأثیر پذیری - قابل مقایسه و سنجش نیست؛ مگر به لحاظ کاربرد وسیع واژگان و اصطلاحات گیلکی که در هر دو مشترک است و البته الفضل للمتقدم!

اما مقوله فقهان ایماز (صور خیال) در شعر افراشته سخن تازه‌ای نیست، قبل از این، به چند سال پیش - چنانکه استاد حضرت زاد ضمن بیانات خود ارجاع داده‌اند، در شماره ۳۶ گیله وا، ویژه شعر گیلکی، نویسنده مقاله (جور دیگر دیدن) نخستین بار به طرح این مسأله پرداخت که جا دارد به اختصار، عباراتی از آن مقاله را، با وجود آنکه زمانی از آن سپری شده است، تا آنجا که به کار این مقال می‌آید نقل کنیم و با پرهیز از توضیحات تفصیلی بلاغی، صور خیال بیت مورد استناد نویسنده را باز نماییم.

نویسنده مقاله "جور دیگر دیدن" ضمن نقل بیت گیلکی زیر از مفتخورالاعیان:

من جنگل احزابم و می حزب قشنگه

حزب همه جور آش و شور گاب پلنگه می نویسد: حال می توان پرسید به راستی سرودن این آثار را چگونه می‌توان ارزیابی کرد، هنگامی که حتی شمس قیس رازی در چند قرن پیش یکی از وجوه شعر را - در وجه تمیز دهنده آن با نظم - "عنصر تخیل" می‌داند؟ ضمن یادآوری این که موزون بودن سخن خود نوعی خیال‌انگیزی به همراه دارد، به رغم رای و نظر نویسنده مقاله یاد شده، کاربرد چند عنصر خیال در بیت فوق، عرضه می‌گردد:

من جنگلم: تشبیه بلیغ غیر اضافی، تشبیه محسوس به محسوس (جنگلی هستی تو ای انسان - آرش کمانگیر).

جنگل احزاب: تشبیه بلیغ اضافی، تشبیه محسوس به معقول.

حزب قشنگه: قشنگ صفت برای اشیاست؛ اگر برای مفاهیم به کار رود، استعاره بالکنایه است.

حزب همه جور آش: تشبیه بلیغ اضافی، تشبیه معقول به محسوس.

شور گاب پلنگ: استعاره بالصراحه (مصرحه).

نغمه حروف (واج آرایی) در تکرار صامتهای "گ" و "ن" در بیت از نظر دور نماند!

به نظر نگارنده، اتفاقاً نویسنده مقاله "جور دیگر دیدن" به بیتی استناد کرده بود که صور خیال در آن وجود دارد. اما اگر ایشان در جستجوی یافتن "عنصر تخیل" از نوع «کنسرو ابر» در شعر افراشته باشند، باید پس از گذشت چند دهه از پایان حیات او، آنها را در شعر مدرنیستها و پسامدرنیستها بیابند!

ادامه دارد...

شعرهای گیلکی

افراشته

محمود راد با نقاشی



گردآوری و گردآوری و تصحیح
محمود پاینده کسرودی

قابل وصول درازای ارسال ۱۳۰۰ تومان تعبیر
با پست سفارشی از هر نقطه کشور از طریق گیله وا



سید حسین موسوی
حقیق‌دان و پژوهشگر تاریخ باستان

در مورد اقوام ماساگت

زیستگاه قوم ماساگت به قول استرابون پیرامون سرزمین خوارزم و به قول هرودوت زیستگاه آنان سرزمینهای خاور رود اراکس یا رود سیحون و یا پیرامون سرزمین دریای آرال است. گرچه در پاره‌ای موارد در نوشتار هرودوت اشتباهات جغرافیائی دیده شده ولی من نمی‌توانم نوشتار این دو مورخ دنیای باستان را تایید یا تکذیب کنم، فقط می‌توانم بگویم که با توجه به هویت سکائی بودن ماساگت‌ان و هم نژاد بودن آنان با گیلانیان باستان، می‌افزایم که در حومه شهر شفت در جوار روستای «شال ما»، دو تیره گیلانی به نامهای سیاه مزگی و سفید مزگی زندگی می‌کنند و زیستگاه سیاه مزگیان در بخش کوهستانی این منطقه و زیستگاه سفیدمزگیان در دره‌های این سرزمین کوهستانی پوشیده از جنگل و مرتع است و شغل اصلی این دو تیره، امروز دامداری و کشاورزی است.

به پندار من سیاه مزگی سی مزگی و سفید مزگی بی مزگی است و سی در زبان گیلکی به معنای کوه و بی به معنای دریا و آب است. این گونه اشتباهات، ناشی از عدم آگاهی عموم از معنای واژه‌های «سی» و «پی» است، بنابراین سیاه مزگی و سفیدمزگی غلط مصطلح بوده، واژه درست این دو سی مزگی و پی مزگی یعنی

ماساگت‌ان کوه نشین و ماساگت‌ان کرانه دریا نشین است. در واژه سیاه بیسه منطقه کوهستانی در مازندران نیز همین غلط مصطلح به چشم می‌خورد. بنابراین من می‌پندارم که این دو تیره گیلانی بازماندگان قوم ماساگت کوه نشین و کرانه دریا نشین است که کورش بزرگ در جنگ با پی ماساگت‌ان پیروز شد. سیار کاپیس پسر شهبانو تومیری^(۱) در این جنگ شکست خورد و اسیر شد و سپس خودکشی کرد ولی هرودوت که از مرگ کورش خبر می‌دهد اگر چنین خبری درست باشد کورش در جنگ دوم با سی ماساگت‌ان به خاک هلاک افتاد.

لازم به توضیح است که من در پذیرش این ادعا در زمینه کشته شدن کورش به دست ماساگت‌ان تردید دارم و دلیل آن کشف گور دوگانه کورش بزرگ و کاسان دانه ماردی در زیر پوشش فوقانی آرامگاه کورش و جمله «منم کورش فرزند کمبوجیه فرمانروای آسیا که دولت پارس را بنام کردم و بر این زمین کمی که تن مرا در برگرفته رشک میر» نبشته شده در محوطه گورستان کورش می‌باشد.

۱ - تومیریس - توم + ورسه - تهم ورسه - دارنده کمند آهنین همنام تهمورس پادشاه پیشدادی

در فاصله انتشار شماره ۵۸ و چاپ و انتشار شماره ۵۹ تا شماره حاضر این عزیزان با یاری بی شائبه خود به یاری گیله وا شتافته‌اند و بدین وسیله در بخشی از هزینه سنگین انتشار مجله مورد علاقه خود مشارکت فرموده‌اند. ذکر نام عزیزشان به ترتیب وصول مبالغ اهدایی ایشان است:
آقای حسین خجسته کوشالشا (چالوس) ۵۰۰ تومان
دکتر چینی چیان (رشت) ۱۰۰۰۰ تومان
آقای حسین مهم کار (آلمان) ۱۰۰۰۰ تومان
آقای حسین ملک پور (آلمان) ۲۰۰۰۰ تومان
آقای مانی ملک پور (آلمان) ۲۰۰۰۰ تومان
آقای مازیار ملک پور (آلمان) ۱۰۰۰۰ تومان
آقای جلالی (رشت) ۱۵۰۰ تومان
آقای سید محسن اشکوری (رشت) ۱۰۰۰ تومان
آقای ابراهیم باران (بلژیک) ۲۵۰۰۰ تومان
دکتر محمد صادق پیروز (تهران) ۵۰۰۰ تومان
دکتر محمد وفاپی (رشت) ۵۰۰۰ تومان به اضافه همکاریهای دیگر.
و دو تن یاور دیگر از تهران و رشت که نخواستند نام عزیزشان ذکر شود جمعاً ۱۸۵۰۰ تومان

کمک به گیله وا، کمک به حفظ و احیای فرهنگ بومی گیلان، بخشی از فرهنگ بزرگ ایرانی است و تمام وجوه حاصله صرف بهبود کمی و کیفی و تداوم انتشار گیله وا می‌شود.

نشر گیلکان بزودی منتشر می‌کند:

خطی پر دیوار

مجموعه یادداشت‌ها و مقاله‌ها درباره

تاریخ معاصر گیلان

از

احمد علی دوست

نشر گیلکان بزودی منتشر می‌کند

داستان‌های علی عمو

نخستین داستان‌های کوتاه ایرانی

در ادبیات معاصر ایران

به کوشش رحیم چراغی

بیست و هشتم

قبل از سال ۳۲، من دوره‌ی ابتدائی‌ام را، در مدرسه‌ی "مُشیر" سیاهکل می‌گذراندم. دایی بزرگم که سرش بوی قرمه سبزی می‌داد و حزبی بود، در سیاهکل و اطرافش کیا- بیای سیاسی داشت. تروفرز با جثه‌ای ریزن نقش، صدائی خوش، سخنور و شعر خوانی مردمی، که با یک نهیب او، خیل کشاورزان لیش و لَمَش و روستاهای دور و بر مثل اجل معلق به تظاهرات کشیده می‌شدند. او مسگرماهری هم بود و مغازه‌ی اجاره‌ای بزرگی وسط بازار داشت که آن را با تخته دو نیم کرده بود. قسمت کوچکتر- عقبی، جای پاچال و کوره و ناو و ذم و قلع و نشادر کارگاهی، قسمت بزرگتر جلویی پر از تاس و تشت و قزاق و تیان و سینی و مجسمه و پارچ و دولچه و دس - آفتاب لگن و... همگی چیده روی معجر چوبی یا زمین یا تکیه داده بر در و دیوار و پائین قفسه یا آویزان گل میخ. ده یازده سالم بود که دلخواه می‌رفتم مغازه‌اش می‌ماندم تا به کارهای تشکیلاتی و مرید و مراد بازی‌اش بیشتر برسد.

دائی مجرد بود و با مادرش که مادر بزرگم باشد در همسایه‌گی ما زندگی می‌کرد، با چاه و مُبال مشترک و تردّد از حیاطی بی در و دروازه، که مرز ما و زمین همسایه‌ی روبرو را سه درخت بلند آزاد تعیین می‌کرد، با ریز انگور ولایتی، که هنوز خوشه‌های عقیق اش از داریست ذهن کودکی ام آویزان است. و سامانسر زمین ما و دائی را درخت انجیری که حلاوت میوه‌هایش هنوز در رویاهای نوستالوژیک‌ام تاب می‌خورد.

مادر همیشه ریسمان به دست، با سطل منجیتی یا حلبی مشغول کشیدن آب از چاه بود، برای شستن یا آب کشیدن کوهی از رخت که در تشت می‌بالا آمده بود و در روزهای بارانی که دلم برایش کباب می‌شد به کمکش می‌شتافتم، یا در روزهای داغ تابستان می‌رفتم و از مغازه‌ی آقای شیرین‌کام برایش بستنی می‌خریدم که بخورد و نفس تازه کند.

بغل حیاط یک اجاقی گلی هم داشتیم که مادر هر روز به هیزم‌های ریزش فوت می‌کرد و

چشم‌هایش قرمز میشد، تا روی دیگ ناهارمان سیاه شود. هنوز هم باور نمی‌کنم یک جثه‌ی نحیف ۴۰ کیلویی بتواند شکم یک قشون لشکر را که عبارت از برادر و خواهر و پدر و شاگرد مغازه و مرد و مهمان باشد، با پختن غذاهائی به آن خوشمزگی سیر کند. مخصوصاً در آن جای تنگ و تمیز که فقط دو اتاق و یک ایوان پورکوبی داشت.

پدرم دو تا شغل داشت. خودش ماهی فروشی می‌کرد و به اصطلاح آن وقت‌ها ستاک بود. دوسه تا بازار میج هم داشت. دکان مسگری اش را داده بود دست شاگرد و بعدها شریک، سرمایه از این و کار از آن، بالمناصفه.

یکی از سرگرمی‌های مورد خوشایندم این بود که غروب روزهای دوشنبه بازار و پنجشنبه بازار بروم دولچه یا دستمال گره بند را که پر از پول فروش مس و ماهی مغازه بود بیاورم خانه، تا بعد از شام همه بنشینیم و آنها را دسته دسته کنیم و بشمریم تا پدر چرتکه در دست جمع آنها را حساب کند و خرج و دخل اش را داشته باشد.

نا گفته نگذارم گاهی وسط راه وسوسه می‌شدم و سکه و اسکناسی کش می‌رفتم، می‌بردم با پول توجیبی‌ام می‌گذاشتم بالای دیوار مُبال مادر بزرگ برای روز مبادائی که هرگز پیش نیامد و پول‌ها می‌افتاد لای جرز کاهگل و همی پیش بینی‌هایم بر باد می‌رفت و "دارچین" سگ مادر بزرگ، که خستگی پاس شبانه‌اش را روزها کنج مبال در می‌کرد هرگز نفهمید که من از این دیوار شکله بندی چه می‌خواهم که مرتباً می‌روم روی جمعیه مرغ‌های کرج خانگی و صدای شان را در می‌آورم و از خواب بیدارش می‌کنم.

وضع حزب که بالا گرفت دائی کار و زندگی را ول کرد و یکسره افتاد دنبال مرده باد - زنده باد و مغازه‌اش شد باتوق من آنم که رستم بود پهلوان. من هم شدم مسئول حفظ تراکت و علم و کتل و پرچم، که نمی‌دانستم چی به چی و کی به کی بود اما توی میتینگ‌ها و دموستراسیون روزنامه‌های ضد درباری به دست فریاد می‌زدم: "شورش"، "شهباز" "کوبنده‌ی استعمار. بعدها بود که فهمیدم مدیر روزنامه‌ی شورش همان "کریم پور شیرازی" است، که پس از کودتا به دستور "اشرف" او را زنده زنده با نفت به آتش کشیدند تا به ققنوس‌های دیگر بگویند که از خاکستر شما هیچ ققنوس دیگری بال نخواهد گشود. بیچاره فقط بیست و پنج سال دروغ نگفته بود.

عصر روز بیست و هشتم که من از ترس چماق‌دارها و ژاندارم‌ها، روزنامه‌ها را چپاندم لای گزنه‌های بلند پشت خانه تازه فهمیدم که اوضاع و احوال به سادگی دنیای کودکانه‌ی من نیست و خاطره‌اش رفت لای یکی از منظومه‌های گیلکی ام بنام "بیست و هشتم" که مدیر صاحب ذوق مجله‌ی گیله‌وا آن را در یکی از شماره‌های سال ۷۸ چاپ کرد.

روی ناچه‌ی گلی اتاق ما، هم عکس مصدق



خانه اربابی در سیاحکل | اثر رقیه نجفی

حزبی‌ها زده بودند به جنگل‌ها و کوه و کلات دور و بر، دائی هم غروب روز بیست و هشتم، مخفیانه دم پلکان با مادر و پدر خداحافظی کرد و زد به تاریکی شب‌های درازی که سپرس. خاله چادر شب آورد، کتاب‌های دائی را ریخت توش، شبانه برد و گذاشت روی قبر سید محمد مجتهد بهائی که آرامگاهش کنج قبرستان "بربر جان" مثل خانگی تک اتاقه‌ای دائماً درش قفل بود و تا سال ۵۷ که آن را خراب کردند و کتاب‌ها پیدا شد، هیچکس نفهمید مال کیست!

چند شب بعد دائی برای آخرین بار برگشته بود خانه و رفته بود توی تنوی قائم شده بود، پشت درو پنجره‌های کیپ و بسته، همراه با رحیم کفاش که می‌گفتند جزء شاخه‌های نظامی است و قرار بوده در صورت پیروزی رئیس راهنمایی شود و کلت دارد که من هیچکدام اش را ندیدم. تیر انتظار مقاومت مسلحانه به سنگ خورده بود، آمده بودند برای آخرین بار خداحافظی کنند، خرج راه بگیرند، بروند بزنند به سفیدرود و بیهانه‌ی مریضی از خط کناره بروند تهران و گم و گور شوند. پدر هر کدام از ماها را فرستاد نانوائی دنبال ۱۰ تا لواش و سفارش اینکه طوری برگردیم کسی نبیند و من درمانده بودم که چطور چنین چیزی ممکن است در حالیکه خودش جلوی عالم و آدم ۱۰ تا لواش خرید و به خانه آورد.

مادر شبانه سوار زغالی را آتش کرد و با قوری چای و استکان نعلبکی و قند و بقیه‌ی سوسات برد گذاشت کنار سارق نان و مخلقات و... توی تنوی. ساعت دوازده‌ی شب قرار شد من و پدر برای آخرین دیدار برویم پیش شان که شاخه‌ی نور سیگاری از کنار تاریکی چاه قوس برداشت طرف زمین که بعدها این شعر را برایم تداعی می‌کرد «یک شاخه در سیاهی جنگل به سوی نور فریاد می‌کند» خلاصه نرسیده به پلکان برگشتیم. گویا از بالای شیشه‌ی پنجره ژاندارم‌ها را دیده بودند که دارند برای دستگیری شان می‌آیند و زده بودند به چاک. صبح فردا قوری و سوارکله پا ریخته بود روی فرش و سارق نان زیر درخت گلابی همسایه جا مانده بود. پدر روی ایوان دراز

بام‌ها بالاتر رفته بود و داشتیم انجیر شاخه‌های بالائی را که در آفتاب ورز آمده بود و ترک ترک‌اش شیرابه پس می‌داد می‌کندم تا خوراک کلاغ‌ها نشود. همه‌می زیاد نگاهم را برد وسط بازار. دیدم دارودستنی نعمت ایلیات با سیبل‌های بز بناگوش و قد دِیلاق، چماق به دست، پیشاپیش خوش نشین‌ها و بیکاره‌ها و قداره بندها، زنده باد شاه، زنده باد شاه گویان افتاده‌اند به جان جوان‌های در حال تردد، حالا بزن و کسی نزن. دلاک‌های حمام زنانه هم، پتیاره و بد دهن دنبال شان بشکن زنان و کپل چرخان سست و بی رمق تا مرا از درخت پائین بیاورند و بسپرند دست خاله بزرگم، ببرد خانه‌اش بیرون آبادی تا آبها از آسیاب بیفتد یکسره بیحال شدم.

روز قبل ترش به سفارش دائی پلاگارد و علم و کتل را داده بودم برای تظاهرات کشاورزان قریه‌ی لیش که نفهمیدم چرا زود برگرداندند. اوستا احمد سلمانی "که مغازه‌اش چسبیده به مغازه‌ی دائی بود بو بُرد، نه گذاشت نه برداشت، رفت و با یک تکه زغال روی جمیع اشغال تخته‌ای نوشت زنده باد شاه - مرگ بر مصدق. من از جراتش جا خوردم، نه گذاشتم نه برداشتم رفتم و با گچ، آن طرف جمیع نوشتم: مرگ بر شاه - زنده باد مصدق، پهن و نستعلیق و خوانا که نه در عالم کودکی خطرش را می‌فهمیدم و نه میدانستم که چرا اوستا احمد قبلاً این کارها را نمی‌کرد.

هر روز می‌ریختند سر مغازه یا خانه‌ی یکی، به نهب و غارت و ازراب و گرفت و گیر. می‌گفتند در آبادی «انارستان» خانه‌ی آقای "نادری" را آتش زده‌اند و بچه‌اش را توی گهواره سر بریده‌اند جلوی چشم مادرش. طبق دستور تشکیلاتی حزبی

بود، که برادرم آن را با مداد کُتته کشیده بود، هم پوست رنگی شاه، با واکیسل و مدال و لباس نظامی و حمایل، بی کلاه و جوان با موهای فرق باز کرده و تربانتین زده. پدرم که حوادث شهریور ۲۰ را از سر گذرانده بود، از دست چپ روی‌های دائی هوای سوق الجیشی پاچه ورمالیده‌ها و شرایط دست اش آمده بود. تا روزهای آخر هم که حزبی‌ها عکس شاه را از خانه‌ها و مغازه‌ها جمع و نابود کردند، اتمام حجت دائی تنها به این منجر شد که من عکس مصدق را بگذارم روی عکس شاه که دیده نشود. بعد از کودتا که دائی فرار کرد و فحش و فضیحت این و آن برای پدر ماند و همه دنبال عکس شاه بودند که بیاورند بچسباند بر سر در مغازه‌هایشان و نداشتند، دوباره به دستور پدر مامور شدم بروم عکس شاه را بگذارم روی عکس وارونه‌ی مصدق و بیاورم مغازه، تایمان دو تا قالیچه‌ی قرمز که روی آنها با بنبیه سفید نوشته بودند "خدا. شاه. میهن" آویزان کنند. پدر نگاه طعنه زن و خاموش این و آن را ندیده می‌گرفت و با این سیر حفاظتی شلی‌ها را به غمزه در می‌کرد. بیچاره عکس می‌آورد اما سر نمی‌آورد.

روز ۲۸ مرداد من بالای درخت انجیر مادر بزرگ بودم که بلند و پربرگ و سایه از کفتر نشین

کشید و در حالیکه به صدای بلند نام دانی را صدا می کرد می گریست. اولین و آخرین باری که در زندگی گریه اش را دیدم. و من که همیشه اشکم دم مشکم هست هنوز هم از خود سوال می کنم که او آن همه مصائب زندگی را چگونه بی نم اشک تحمل کرد. خدایش بیامرزد.

سال ۵۷ در بسجوحی خون و آتش که جنازه اش را روی سنگ غسالخانه دیدم گفتم حیف پدر زود رفتی و ندیدی که این بار دیگر عکسی روی تاقچه ی ما زیر و رو نمی شود و حالا بر اومی گریم و می گویم اصلاً روی تاقچه هامان دیگر عکسی نیست و ما داریم کم کم به طرف تومی آئیم. مادرم به ساطور گوشت کوبی اش خیلی حساسیت داشت، اما من در دوران کودکی آن را بر می داشتم و می رفتم سراغ جمبه های چوبی و از تخته و تراشه ی آنها شمشیر و قمه و خنجر درست می کردم. نوئی قرمز توپ والیبال را از وسط نصف می کردم. آن طرفش را که لوله ی استوانه ای بلندی برای باد کردن داشت می گذاشتم سرم که باصطلاح می شد کلاه خود، بعد دوسه تا تخته ی میخ شده را تکیه می دادم روی سنگ های لبه دار و گرداگرد دورش را می شکستم می شد باصطلاح سپر، پشت اش بلاستیک یا چرم حلقه ای درست می کردم می شد جای دست. بعد مثل دن کیشوت می رفتم به جنگ پسر همسایه به تقلید و ادای گروه تمزیه خوان ها که هر سال به محل ما می آمدند و ده پانزده روز همه ی کاروبارمان می شد دیدن مراسم تمزیه خوانی که اشک مان را به تمام پهنای صورت در می آورد بقول معروف بیله دیگ بود و بیله جفندر، بیشتر وسایل ارتباطی جمعی ما را، پرده خوانی ها، معرکه گیری ها، آکروبات بازی و پهلوانی و شاهنامه خوانی پر می کرد. اما تمزیه چیز دیگری بود با آن طنین محزون قره نی و تحریر حنجره ی زیبای علی اکبرخوان و مسلم خوان که شش دانگ فضای بقعه و بازار را پر می داشت:

الف من الف قد دلارای شما

جان بقریان شما

ب بود ببله ی صورت زیبای شما

جان بقریان شما

که مرا فریخته ی ریتم و وزن و موسیقی کرد. دو تایی اولش سرنوشت شعر و آخری اش سرنوشت خوانندگی ام را رقم زد که ای گاش نمی زدند. اگر چه بلا نسبت شما بسیاری از متکذیان دروغ جاودانگی، که هم از توبره خورده اند هم از آخور و هرگز تن به هیچ کار خلاقه نسپرده اند اما نام و ننگ روزی نامه های شان بر گرده ی همین اباطیلی است که من و شما سر هم می کنیم هنوز هم سارا به رسمیت نمی شناسند و بقول دوست

نویسنده ام «دانش آراسته» چشم شان هنوز به مزارهای بی معجزه ی آن طرف پیسی کولاست. و مظنه ی روز و آئین تیراژ و ژورنالیسم ملاک کارشان است نه مظنه ی هنروری و هنرمندی که پشتوانه اش زخمه ی داغ و درفش و پی گیری و صداقت است چرا که آنها همیشه نان دوره های توالتیاریزم را می خورند.

اگر خلیل بن احمد فراهی وزن شعر را از چکش کاری بازار مسگرها آمرخت، من ضرب و ریتم را از «الله یار» آهنگر یاد گرفته ام، آنوقت ها که در دسته های آئینی محرم می خواندم و او بابالا تنه لخت و صرعی می آمد وسط دسته و سر هر ضرب مرثیه، چوبی را که در انتهایش یک دسته زنجیر بخش و پلا بود و به آن زنجیر پایه می گفتند بالا می برد و به زمین می کوبید تا صدای کریستالی اش همراه با هیس بلند چراغ زنبوری ها احساساتش را جریحه دار کند و گاهی اشتها آن را بکوبد به پشت پایش و فحش خواهر بدهد به سازنده اش که خودش بود و صدای خنده ی شیطان های دسته را در بیاورد. و اینها همینطور تا پایان سیکل اول دبیرستان ادامه داشت.

حالا دیگر من و برادر بزرگ تر شده بودیم و وضع کاسبی پدر هم رو برآه تر شده بود. یادم می آید هر یکی دو سال ما را می برد مغازه ی آتقی و برای مان پارچه ی فاستونی انگلیسی می خرید که ببریم بدهیم به طالقان نژاد خیاط تا به سفارش او برای مان کت و شلوار بدوزد با دمپاهای تا خورده برای این که سال دیگر مطابق رشد مان آن ها را پائین تر بیاوریم، یا تمام لباس را پشت و رو کنیم و این دفعه شاخه ی گل یاس و رز را بگذاریم سمت راست جیب بالای کت برای دلبری دوره ی جوانی، چنانکه افتد و دانسی. با آن پیراهن های یقه کیپ و شلوار الماسی و بقول فروغ گردن های باریک و پاهای نی...

بعدها پدر به امید آمیزه های که بدتری اش کم از بهتری اش نداشت ما را برای ادامه ی تحصیل به رشت آورد. خسانه ای در ساغری سازان اجاره کردیم که هر روز صبح با صدای ممتد بوق کبریت سازیش که به آن می گفتند «سیتو» از خواب می پریدیم و به عنوان دانش آموز سیکل دوم متوسطه ی رشته ی ریاضی می رفتیم بل عراق دبیرستان محمد رضا شاه سابق که حالا ذوالفقاری بلند و دولبه بر دیواره اش نقش کرده اند. دبیرهای خوبی داشتیم: دکتر داوران و صیانتی شیمی، مندری و بازغی ریاضی، علیزاده و دکتر مجتهد زاده زبان فرانسه. میرزائی جغرافیا و اگر اشتباه نکنم محقق ارجمند آقای محمد روشن و بعدها آقای طارم سری برای ادبیات که هیچوقت نمره ی

انشای مرا حتی در امتحانات نهائی دیپلم بیشتر از نوزده نمی داد و می گفت بیست اش مال معلم است. بهر حال هر وقت که انشاء می خواندم و کلاس ساکت می شد می فهمیدم علامت رضاست تو نگو از همان اول دارند به ریش ما می خندند و راه ما را ترکستان می بینند. خلاصه بچه های ادبی شدند مشتری های پرو پا قرص ما، و موضوع انشاء شان را می آوردند که من برایشان بنویسم و من هم می نوشتم با مقدمه و موخره و کلی بافی ها و نقطه چین های جابه جا که باید خودشان به مقتضای موضوع پر می کردند و ما اسم آن را گذاشته بودیم انشاء سه نقطه. برادر شد مشغول سینما و تاتر و کتاب و سرو وضع لباس و خرج عطینای جوانی یا دنبال نقاشی و خط پیش داداشی و حبیب محمدی که آنوقت ها در ساغری سازان مغازه داشت. و من مشغول درس و مشق و شور و شعر و گوشم به مسعودی و گلچین و رادیو گیلان و باشگاه سلامت بخش و غیره و ذلک و غروب ها با دوستان و یلان کوچه و خیابان که می گفتند

دیده را فایده آن است که دلبر ببند

ورنینه چه بود فایده بینائی را

اولین تاتری که در یک صحنه ی رسمی دیدم نمایشنامه ی دلدادگان عرب بود در تاتر میلانی رشت، اول خیابان سعدی که حالا سینماست. با بازی «تینا» که سحر زیبایی و زلف اش همه را تاراج می کرد، نشسته در قایقی جنیان در پیش زمینه ی دکور دریا و ساحل و کوه، کنار معشوقی زیر نور ماه و ما در مانده که چطور بر صحنه ای خشک قایقی انکار که بر دریا پارو می کشد و اینهمه با تردستی دکور ساز ماهری چون «سامی تحصنی» که چند سال پیش با فقر و تنگدستی مرد، بدون اینکه قدر ببیند یا بر صدر بنشیند.

اولین فیلم جدی که دیدم «فرانکشتن» بود در سینمای ایران بغل سبزه میدان رشت که حالا پارکینگ و ساختمان بیمه های اجتماعی است. هنوز سیدی دندان های گرازوار هنریشه اش مثل سپید دندان جک لندن مرا بیاد زمستانی می اندازد که برف سنگینی باریده بود و مولائی خیاط به سفارش پدر و برای آبروداری آمده بود که چرخ خیاطی مادرم را بخرد. زمستان بلند وضع کارو کاسبی او را پنجر کرده بود.

می گویند زندگی فراز و نشیب فراوان دارد. اما من تمام زندگی را سر در نشیب دیده ام. فقط مانده است شیب آخرش که کمی سرسره بازی کنیم. که امیدوارم خدا به این زودی نصیب نکند و آن تبردار واقعه را دست خسته به فرمان رشت - ۷۹/۸/۵

باشد.

کشت بی رویه درختان سوزنی برگ

در اقلیم پایین تر از ۱۰۰۰ متر و اثرات شوم آن در گیلان

صغرا رستگار شلمانی

کارشناس جغرافیای طبیعی و همیار محیط زیست

عوامل کاهش یابد، خاکدانه‌ها متلاشی و از هم جدا می شود، در نتیجه ساختمان خاک متراکم می گردد، در چنین حالتی در فصل مرطوب، محیط نامساعد و خفه کننده‌ای در خاک بوجود می آید. چون در این صورت هوا و آب نمی تواند در خاک نفوذ کند و همچنین خاک قادر نیست آب را برای فصل خشکی در خود ذخیره نماید، از نظر شیمیائی و بیولوژیکی شرایط در خاک بسیار نامساعد می گردد. در چنین محیطی به تدریج موجودات کوچک خاکزی (میکروارگانیسم‌ها) از بین می روند و هوموس خاک تلف می شود. بر اثر از بین رفتن مواد آلی (هوموس)، کمبود مواد ازتی خاک نیز ظاهر می گردد. با از بین رفتن هوموس و موجودات زنده، خاک، حاصلخیزی خود را به کلی از دست می دهد.

۲ - اثر فرسایش بر روی کاهش آبهای زیرزمینی:

جنگل‌های پهن برگ متراکم نه تنها خاک را حفظ می کند و مانع از فرسایش آن می شود بلکه همانطور که قبلاً هم در این مورد اشاره شد در حفظ آن نیز مؤثر است. به هنگام بارندگی، قطرات باران در موقع فرود آمدن ابتدا به اندام گیاه برخورد می کند و به صورت ذرات ریز در می آید که بهتر جذب زمین می گردد. از طرف دیگر ریشه‌های گیاه و هوموس موجود در خاک، آبی را که به زمین می رسد جذب می کند و به این طریق، مانع از جاری شدن آن در سطح زمین می گردد. آبی که به طریق مذکور در خاک حفظ می شود، بعدها به صورت آب چشمه سار از کف دره‌ها بیرون می آید و آب‌های دائمی را تشکیل می دهد یا به عنوان آب‌های زیرزمینی در آن محل یا نقاط دورتر از آنها بهره برداری می شود.

۳ - اثر فرسایش بر روی کاهش و نوسان آبهای سطحی:

با کاشت درختان سوزنی برگ به جای درختان پهن برگ، همانطور که ذکر شد در موقع بارندگی و آب شدن برف‌ها، زمین به مقدار قابل توجهی قدرت خود را برای نگهداری آبها و تشکیل چشمه‌ها و جریان‌های سطحی و دائمی آینده را از دست می دهد. در نتیجه، در موقع بارندگی و همچنین آب شدن برف‌ها، آب‌های زیادی جاری می شود و برای مدتی کوتاه تشکیل نهرها و رودهای عظیمی را می دهد که غرش کنان به طرف دریا می رود و کم آبی پس از چند روز یا چند هفته و یا چند ماه در منطقه مربوط ظاهر می گردد.

۴ - اثر فرسایش در پر شدن سریع سدها: وجود سدر واقع حکم یک صافی است که مانع عبور مواد محموله آب (رسوبات ناشی از

قهقرائی پیدا می کند و از حالت پدزول طبیعی به حالت پدزول ثانوی در می آید.

پد زول ثانوی را میتوان به طور خلاصه با دو خصوصیت زیر مشخص کرد:

اول - اشکال مختلف هوموس از لحاظ ازت فقیر و دارای خاصیت اسیدی است (افق A)

دوم - جمع شدن هیدراکسید آهن و آلومینیم و اسید سیلیسیک در خاک قعر، که افق غالباً سفت و سخت B را بوجود می آورد.

به طور کلی هوموس اسیدی که یک هوموس نارس است (نسبت به هوموس قهوه‌ای) زودتر در معرض فرسایش قرار می گیرد و از بین می رود زیرا هوموس اسیدی به آسانی در آب حل می شود و به علاوه چون در سطح خاک تشکیل می گردد و با خاک مخلوط نمی شود، مقاومتش در مقابل فرسایش آب بسیار کم است و بر اثر نزول باران نیز به تدریج از افق‌های سطحی به افق پایین تر انتقال می یابد. هوموس اسیدی به علت فقر ماده کلونیدی و همچنین کم بودن فعالیت بیولوژیکی در آن، نمی تواند در مقابل عوامل فرسایش مقاومت و خاک را حفظ نماید.

اثرهای شوم فرسایش:

کاهش حاصلخیزی خاکها، بصورت تبعاتی از قبیل پر شدن سریع سدها، کم شدن ذخیره آبی کشور، متغیر و ناپایب بودن آبهای سطحی و بروز فصول کم آبی و همچنین پیشروی کویرها و خلاصه در خرابی وضع طبیعی، اقتصادی و اجتماعی ظاهر می گردد. که در ذیل به شرح آن می پردازیم:

۱ - اثرهای فرسایش روی حاصلخیزی خاک: چنانچه قابلیت نفوذ آب یا هوا در خاک، بر اثر کم شدن یا از بین رفتن ماده آلی و تأثیر سایر

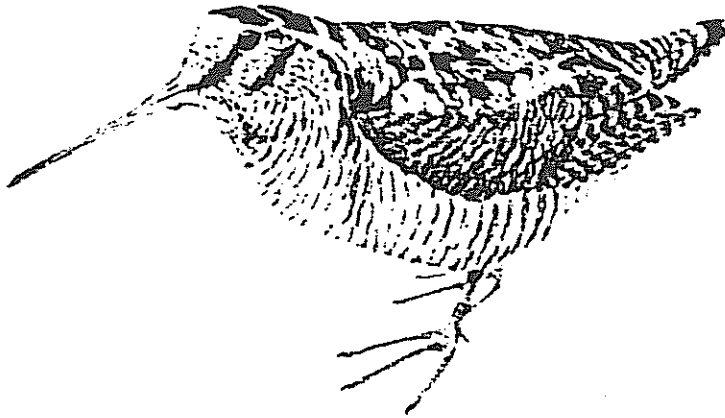
متأسفانه در سالهای اخیر ما شاهد ظهور این پدیده یعنی کشت بی رویه درختان سوزنی برگ خصوصاً در مناطقی از استان گیلان هستیم که حاکی از عدم نظارت اهرمهای نظارتی بر روند فعالیتهای شرکت‌های مختلف در جهت برنامه ریزی توسعه در بهره برداری بهینه و پرورش گونه‌های مناسب است.

خاک یکی از مهمترین منابع طبیعی و عوامل تولیدی است. روز به روز با افزایش جمعیت و مترقی شدن بشر، توقعات انسان از این منابع بزرگ طبیعی و عوامل مهم تولید بیشتر می شود.

در نواحی مرطوب پوشش گیاهی به ویژه جنگل و مرتع سطح زمین را پوشانیده و مانع از فرسایش شدید خاک می شوند. زیرا گیاه مانع برخورد مستقیم قطرات باران به سطح زمین شده به علاوه ریشه و بقایای گیاهی و هوموس حاصل از آن آب را جذب و مانع از جاری شدن آن در سطح زمین می گردد، در نتیجه از فرسایش خاک جلوگیری می گردد.

نوع پوشش گیاهی و همچنین درجه تراکم آن، در جلوگیری از فرسایش خاک نقش عمده‌ای را ایفا می نماید. به طور کلی می توان گفت که معمولاً پوشش گیاهی جنگلی پهن برگ، آنهم به شکل انبوه، بهترین نوع پوشش برای جلوگیری از فرسایش خاک شمرده می شود. نه تنها نوع و درجه تراکم پوشش گیاهی، بلکه نوع و مقدار هوموس نیز به درجات مختلف در جلوگیری از فرسایش خاک مؤثر است.

جنگل‌های سوزنی برگ در اقلیم با ارتفاع بالای ۱۰۰۰ متر می تواند مفید واقع شود ولی خاک‌های قهوه‌ای جنگلی بر اثر از بین رفتن جنگل یا تغییر رستنی‌های طبیعی جنگلی (کشت درختان سوزنی برگ در محل‌های پایین ۱۰۰۰ متر) سیر



دو توضیح درباره «ایبا»

کوات Kavaf

کفات Kafaf

... و اما در رویه ۳۵ زیر واژه ایبا، این پرنده زیبا و حلال گوشت و بسیار لذیذ را جزو مرغان حرام معرفی کرده‌اید، البته من نمی‌دانم این نوشته از شما یا دیگری است، ولی واقعیت این که: ایبا همان کفات یا کوات گیلان است که همین امروز نیز می‌توانید آن را در سر میدان بزرگ از فروشندگان تهیه و نوش جان فرمایید و اما در واژه ایباها:

ایبا - قسمی پرنده با نوک و پای دراز و گوشتی لذیذ، یلوه، پارت، نوک دراز. دهخدا حرف الف ص ۹۵۹

ایبا - از خانواده آب چلیک. واژه نامه بزرگ تبری ص ۷۹ و ۸۱

کفاد - پرنده‌ای حلال گوشت، ایبا، کفات نیز گفته می‌شود. واژه نامه گویش گیلکی، احمد مرعشی ص ۱۲۳

کفات - در فارسی ایبا، پرنده ایست تیز پرواز با حرکت مارپیچی، نوک دراز، بال‌ها گرد، تک زی، رنگ پر در پشت قهوه‌ای روشن، زیر شکم

فرسایش خاک) می‌شود هرچه خاکهای حوضه آبخیز رود مربوطه بیشتر فرسایش یابد، به همان نسبت مواد بیشتری در پشت سدها جمع آوری و هم انباشته می‌شود و در نتیجه عمر سد یعنی مدت بهره برداری از آن کوتاه می‌گردد.

۵ - اثر فرسایش در ایجاد سیلابهای خطرناک و اثرهای نامطلوب اقتصادی اجتماعی آنها:

الف - با از بین بردن جنگل‌های پهن برگ و کاشت درختان سوزنی برگ در موقع بارندگی‌های شدید یا ذوب شدن برف‌ها، آب زیادی در دامنه کوه‌ها جاری می‌گردد که اغلب تشکیل سیل‌های خطرناکی را می‌دهد. باکنده شدن خاک (فرسایش خاک) و گل آلود شدن آب و وجود مواد دیگری از قبیل ریگ و قلوه سنگ و سنگ در سیلابها، قدرت خراب کننده آب افزایش می‌یابد و نیروی زیادتری باعث کنده شدن بستر رودخانه‌ها و کناره‌های سیل می‌گردد و حتی خانه‌های مجاور رودخانه‌های سیل‌ها را نیز ویران می‌کند و از این راه خسارت زیادی وارد می‌سازد.

ب - ضمناً با ورود این آبها به دریا و رسوب مواد ناشی از فرسایش خاک، باعث مسدود شدن برانش ماهی‌ها و مدفون ساختن تخم‌های ماهی در دریا می‌شود. از آنجه گفته شد اینطور نتیجه گرفته می‌شود که در فرسایش سریع خاکها (غیر طبیعی) بشر به طور مستقیم و غیر مستقیم مؤثر است و در بعضی نقاط و شرایط حتی باعث از بین رفتن خاک می‌شود.

درست است که از خاکهایی که در نتیجه فرسایش آبی شدید از نقاط مرتفع‌تر به نقاط پست‌تر یا چاله‌ها و پشت سدها منتقل می‌شود، باز زمین، بوجود می‌آید و این گونه زمین‌ها اغلب امکان دارد زمین‌های رسوبی یا آبرفتی حاصلخیز باشند. ولی از آنجا که مقدار زمینی که بر اثر رسوب و تجمع مواد به وجود می‌آید در مقابل سطح هائی که خاک آن فرسایش یافته است ویران می‌شود، تا این رسوبات را بوجود بیاورد، آنقدر ناچیز و بی ارزش است که به منظور جلوگیری از تخریب و زیانهای بیشتر و همچنین حفظ تعادل طبیعت باید با اقدامات سریع و جدی تا آنجا که ممکن است مانع از فرسایش خاک شد.

طبق محاسباتی که صورت گرفته است به طور کلی برای تشکیل یک سانتیمتر خاک ۵۰۰ تا ۸۰۰ سال سازمان لازم است و با از دست رفتن این خاک بوسیله یک عامل مخرب نظیر سیل یا بی‌مبالاتی مسئولین و غیره به صورت فرسایش، در حقیقت زحمت چندین هزار ساله طبیعت برای بشر هدر می‌رود و تازه هزاران سال دیگر هم وقت لازم است تا شاید خاک از دست رفته جبران گردد.

خاکستری با رگه‌های قهوه‌ای روشن، روی گردن و پس سر نوارهای سیاه عرضی، رنگ چشم قهوه‌ای تیره، اندازه جثه ۳۴ سانتی متر، محل زیست مناطق جنگلی و مرطوب، جالاک، بچه دوست مهاجر، اوایل پاییز تا اواخر اسفند ظاهر می شود، نام علمی *rusticola scolopax* نام فرانسوی *Becasse des bois* ص ۲۶۲ ویسزگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، جهانگیر سرتیب پور (رشت، نشر گیلکان)

نام این پرنده به لاتین *Becassine* است و کاملاً پرنده‌ای شناخته شده است، اما پرنده‌ای که تصویرش را چاپ کرده‌اید به نام تا اوسک معروف است که از پرنده‌گان حرام گوشت، نوک قرمز و در پرواز کند ولی چون از زمین بی‌لافت این کنده به تیزی باور نکردنی مبدل می شود. این پرنده که در تمام ایام سال در آبیگرهای گیلان کم و بیش پیدا می شود نام علمی *Porphyrio porphyrio* دارد.

چون ماهنامه گیله و در واقع سند و مرجع می باشد و از همین امروز و فردا نسل جوان به آن استناد می نمایند باید وسواس و دقت بیشتری را در درج مطالب نشان دهد، این بود که خود را ناگزیر به این توضیح مختصر دیده است. با تمنای توفیق آن برادر بزرگوار از یزدان بخشایشگر. ارادتمند - فریدون نوزاد

پ

خدمت مدیر محترم مجله‌ی گیله و... در شماره ۵۹ آن مجله، صفحه ۳۵ ستون سوم، مطالبی در مورد پرنده‌ی ایبا نوشته شده. از جمله این که: «ایبا چون حلال گوشت نیست، در گیلان صید نمی‌شود. از این رو تعداد آنها بسیار زیاد و فراوان است و... باید بگویم که این پرنده در گیلان به نام کفات معروف است و حلال گوشت است و از گذشته‌های دور، روستائیان این پرنده را شکار می‌کردند و گوشت فوق‌العاده لذیذی دارد و گذشته از رفع نیاز خود، تا حدی نیز به بازار عرضه می‌کردند. این پرنده در سالهای ۴۰-۴۵ به مبلغ ۷،۵، ۱۲ ریال خرید و فروش می‌شد و پارسال تا مبلغ ۱۳۰۰۰ ریال رسیده بود، قیمت جدید را نمی‌دانم!

طریقه صید این پرنده شنیدنی است، یا حداقل به یک بار شنیدن می‌آرزد. معمولاً آن را به چند طریق صید می‌کنند.

طریق اول این که، روستایی، تله‌هایی را که معمولاً از دم اسب یا قاطر تهیه می‌کرد به صورت حلقوی در یک خط مستقیم بند می‌شده می‌ساخت. این تله در اصطلاح محلی «کلنگن»

نامیده می‌شود، این پرنده برای خوردن کرم روی زمین‌های نرم کنار باطلاح‌های نشیند و اثر پا می‌گذارد. روز بعد کودکان روستائی آن را ردیابی کرده و تله‌گذاری می‌کنند. معمولاً روستائیان این تله را در جاهای فرود پرنده هنگام غروب آفتاب می‌گسترند و شب هنگام که پرنده برای شکار طعمه به آن محل می‌آید گرفتار می‌شود. این طریق هنوز کم و بیش معمول است.

راه دوم اینکه روستائیان، دو عدد فانوس روشن را در داخل حلب ۱۷ کیلویی روغن نباتی خالی جاسازی نموده و حلب را به کمر می‌بندند و دامی را نیز بر یک چوب دوشاخه‌ای به طول دو - سه متر می‌بندند و به دوش گرفته (معمولاً در شبهای تاریک و ابیری یا بارانی) به باغها و شالیزارهای روند. نور چراغ که به چشم پرنده بسفتد قادر به پرواز نیست، روستایی دام را انداخته، پرنده را شکار می‌کند. این طریق شکار به «سو» معروف است و امروزه چندان معمول نیست.

راه سوم شکار این پرنده با تفنگ است که شکارچیان محلی در روزهای بیکاری پاییز و زمستان به شکار این پرنده می‌روند. در هر حال برای تأمین مواد پروتئینی مردم نقشی دارد اما اخیراً سر و کله‌ی عده‌ای از شکارچیان خارجی «ایتالیایی، فرانسوی» با سلاحهای پیشرفته‌ی شکار، در جنگلهای گیلان، پیدا شده که بیش از پیش در نابودی این پرنده نقش دارند. گویا لقمه‌ای که در گلوی روستائیان ما حلال فرو می‌رفت، به بهانه‌ی حرام گوشتی به شکم آنها فرو می‌رود! تو گویی، هر چیز خوبی بر ما حرام و بر آنان حلال و رواست - تازه، اگر قصدشان فقط شکار این پرنده باشد!

با احترام: میر شمس شکوهی

گیله‌وا

از این که خوانندگان گرامی بویژه محققان و پژوهشگران محترم به مطالب مطروحه در گیله‌وا حساسیت نشان می‌دهند جداً خوشحالیم و مصرانه تقاضا داریم در هر موردی که نقص و اشکالی در مطالب مجله بود حتماً نشریه را در جریان امر قرار دهند تا نسبت به بازتاب آن و خیر درست اقدام شود.

توضیحاً خدمت جناب نوزاد و خوانندگان دیگر عرض شود عکس پرنده تائوسک که در کادر پائین ستون شماره قبل چاپ شده است صرفاً جنبه تزئینی داشته و ابدأ ربطی به ایبا ندارد.



«غزیه» اندر حلالی و حرامی گوشت ایبا!

می‌گویند به بعضی‌ها اگر دست بدهی شانه نداری. حکایت خبرنگار ماست. خبری در مورد ایبا به نقل از روابط عمومی اداره کل محیط زیست گیلان در جراید استان چاپ شده بود که در گیله و اه هم چاپ شد. تنها آن جا که قید شده بود «گوشت ایبا ارزش غذایی چندانی ندارد» خبرنگار ما نمی‌دانیم به چه دلیل آن را حرام گوشت عنوان کرد و وقتی از ایشان بازخواست شد چرا گوشت این پرنده را که اتفاقاً لذیذ هم هست فتوای حرام دادی؟ اظهار داشت چون ضمن تنظیم خبر، همزمان رادیو رشت در بخش اخبار استان اعلام داشته بود شکارچیان ایتالیایی با در دست داشتن مجوز ۵۳۰۰۰۰ قطعه از این پرنده را در حاشیه مرداب صید کرده‌اند و برای هر قطعه ۲۰ دلار! [حدود ۱۶ هزار تومان، ۱۰ برابر قیمت بازار رشت] پرداخته‌اند!

این بود که ما گفتیم «پس کفاتی بکنه بگیر» یعنی که گوشت ایبا نیز حرام باد!

توضیح و تصحیح!

به دنبال چاپ مطلبی در شماره ۵۹ گیله و در مورد شادروان محمود آزاد که عمری را در سنگر کتاب و مطبوعات و خدمت به مردم سپری کرده لازم است به تصحیح و توضیح چند نکته همت شود:

۱- شادروان محمود آزاد هیچگاه روزنامه‌ای به نام «داد» انتشار ندادند بلکه «داد» نام مطبوعاتی ایشان بوده که بعدها به مطبوعاتی آزاد تغییر نام یافت.

۲- روزنامه «هدف» که ده شماره از سوی ایشان انتشار یافته صحت ندارد بلکه شادروان محمود آزاد به همت مرحوم برادرش علی آزاد نشریه‌ای به نام «هدف ملت» را در تاریخ جمعه ۱۴ آذرماه سال ۱۳۳۱ شمسی منتشر کرد که اولین و آخرین شماره بود.

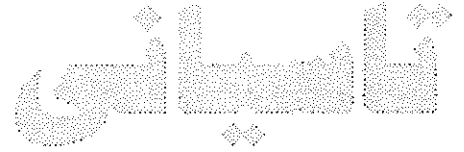
نگارنده در آن زمان پانزده سال داشتم و در صفحه سوم همان شماره بیوگرافی آلبرت انشتین را با امضاء ب. م نوشتم! فتوکپی همان یک شماره را از نظر اطلاع تکمیل آرشیو روزنامه‌های گیلان به گیله و تقدیم می‌نمایم.

۳- شادروان محمود آزاد هیچگاه شهردار لاهیجان نبود بلکه در دهه چهل یک دوره عضو انجمن شهر لاهیجان بودند. از آنجا که در این سمت فعالیت چشمگیر و ماندگاری داشت برای بعضی‌ها این توهم پیش آمد که ایشان شهردار لاهیجان بوده است. در همین دوره بود که خیابانهای اصلی لاهیجان مزین به درختان چنار و چراغ‌های مهتابی شد که سالها به چنار و چراغ آزاد معروف بود!

لاهیجان - دکتر بهمن مشفق
شانزدهم آذر ۷۹

گرد کلائی

رضا مقصدی



من نانم کی تانم دوباره رشتا بیدینم
 سُرخ گول، بنفشه گول
 خُمام جاده بیدینم
 عید دم آبالو آب
 سیزده بدر سبزه به آب
 ترسیر، باقلا پلا، زواله خابا بیدینم
 مه را یاد نیشه اوسال، او پیله برف
 با مان جور برف پاکنی
 آمی خانه لوجنک
 تنگ سولاخایدینم
 چاه سره آب و اقوزی
 حوض میان غوطه خوری
 آمی خانه همسادان خوج دارا بیدینم
 تابستانان ایوان سر خفتن
 صُبح سر چانداران هوارکشی
 آخ می دیل تنگه هتو -
 اوشان چانچو میان،
 تازه چو چاقا بیدینم
 سُرخبنده صحرا بی
 آب لب دکانداران
 سبزه میدان، مش حسن
 او رو بازلات لوخت زا کانا بیدینم
 بهاران آلوچه وخت
 تابستانان سیاه ولس،
 گرم باد پاییز کونوس پجانا بیدینم
 آی خدا من کی ده غرتیم
 چن ساله کی غرت ایسام
 به هتوکی ایتاشب
 من رشت خابا بیدینم؟
 می ماژکاس چوماناییدینم؟

پوررضا برنامه که فیچم لاجون بوتن: امه را
 پابدا. لنگرودنم بوتن: امه را دس بدا. راسه بگوم
 ای گب چه به پیران مه گوشت بز. ای خوشحالی
 می دیل مین دبو.
 یته از جاقلان بوته: بی بیم به شو گیلون تینیم.
 بوتم: شو گیلون، خیلی انگاره دانه. ولی آگه
 لنگرود و لاجون زا کونا جیما کونیم بهتره. بالاخره
 دو سه نفری آیه عقلونا کس کسایتیم که ای کارا
 بکونیم.
 مو، یه کمی ای پا او پا بودم، آخه با دس خالی
 که نشانه بانکازان. خانی به نفر بداریم آیه به بزنه،
 یه نفر برقصه، یه نفر بوخونه، دوسه نفر هم چارته
 حرف بزنی که مغزو میجیش بداره. هیتو آلا کتری
 که نبونه.
 بازن بوتم: آهن به طوری بونه ده. اینقده
 وسواس بخرج ندیم بهتره. اینهمه ای پا او پا بودیم
 کوزه بیتیم؟ بالاخره، او خو چاله کا پیدا کونه.
 بقول عطار: «تو پای به راه در نه و هیچ میرس،
 خود راه بگویدت که چون باید رفت»
 هیتورم بوو. راه که دکتیم آیه ترس بکالس.
 اعلامیه که پخشودیم از هر طرف آمه
 ره تیلیفون پیچ بودن که: ای کار، کار خوبی ایسه.
 اگه هم دس به سیا و سفید نزنین، مَر دَم، همدیگر
 چشم و دیمام که تینن، کافی. بوتیم شو، هسه که
 ایتوره دس به کار بونیم. آیه روغون، آیه شاخ.
 آلون، چن ساله - ای ولایت غربت مینن -
 مازندرونن، اصفهونن، تُرکون، سال به سال یه
 جای پیدا کوئن، خوشون زبون آمه، خوشون
 حرفونا زتن. آموکه چولاق نیسم.
 آمه نام یه جای گرده کلائی زنیم و آیه حرفونا
 زنیم. بدی و خوبی آیه کارونام به خود آمو و
 گردنه. آیه مین بیگونه که نیسا خجالت بکشیم،
 بخالی همه یته پیرو مار بیچه بکاشتیم، به قول
 قدیمین: آیه فیلی آیه ریش.
 خوب، تا ایره خاسی بگوم چطوبو بو ایطو

بوتو.

آلون خانی به چیزهایی بگوم شاید اسکالی
 می دیل آتیشا بنیشانه. از ایره شروع کونم: مو،
 اصلن خاب مینام فکر نگودم به روزی می خونه
 - زندگی چه، آبیرا بوئمه. شومتام ختنن می
 موسونین -

وطن حرفا زیاد بشتوسویوم ولی فقط کتابون
 مینن. عارف قزوینی هم که بوته: «از خون
 جوانان وطن لاله دمیده» همنش یا قزوین مینن
 ایسابو یا تهرون و همدون مینن.

سعدی گونه که: «فرق است میان آنکه یارش
 در تر... و آنکه چشم انتظارش بر در» راسه گونه.
 می دیل حرفا بز. کی تونه بفهمه ای مدت آموچی
 بکشیم؟ چی کسه دریم؟

یه سال دو سال پنج سال دهسال. آدم، سنگم
 که بیژن، ترکنه. موکه مُدتهای بترکتم. ای همه
 سال ایرا ایسام، یه شو ایراره خونه ندیم. آیه دیل
 خوشه آمه زا کون ایره پیله بوئنه؟ ایره مدرسه
 شوئنه؟ خیلی خوب. آموچی؟ آیه تکلیف چی
 ایسه؟

آمو حق حیات ندانیم؟ از صوب تاشو، ایراره
 آدمون آمه کله به کله بونی، نه تی نوما دوئن، نه
 تراوشون نوما دونی. نه اصلن دونن توکیسی؟
 کوره چی بومای. چره ایرا - ایرا موچی؟

تازه هم اگه بودونن، مگه آیه دردا دوا کوئن؟
 بالاخره بدجایی گیر دکتیم. ایسه که آلونی می
 پوست و گوشت آمه بهتر فهمتم وطن چی ایسه.

دو سال پیش بیژن نجدی وسین بنوشتم: «هر
 چه صدای پایم در این خاک کهنه تر می شود رقص
 موزونِ خاطرات گذشته، در خاطر مُکدرم جلوه

بی تازه می یابد. در اینجا تمام گذشته، دامنگیر من
 است و دل بستگی دم افزونم به آن خاک تماشایی
 است. هر چیزی به هر بهانه بی مرا به آنجا می

کشد. از گیلان تا انجیر. از باران تا جنگل. از بلخند
 - شرماگین دخترکی جوان تا میل گستاخانه یک

پسر. از شبمی که آرام روی شمعدانی خوابیده است تا عطر علف باران زده غروب. حتا گهگاه، پاره‌یی از کلام آلمانی را که از پشت سرم به گوش می‌رسد فارسی می‌شنوم. این است که برای احمد شاملو نوشتم: «من آنجایی هستم چراغم در آن خانه می‌سوزد». هیچگاه تا بدین پایه، ایرانی نبوده‌ام. زندگی در غرب، به شکل غربی دامنۀ وطن دوستی و شوق شرقی مرا گسرش داده است. به قول «م. رامان»:

«بالای ذهن من
یک تکه آسمان آبی گیلان
پائین ذهن من
در خاکها طوبت لاهیجان
در سمت شرقی ذهن من
بوی دوشنبه بازار، بوی مرافعه می‌آید
در سمت غربی ذهن من
من با تمام جانم
یک شرقیم»

خوبه یا بد تمام هیتو چم. شایدم بین که جور شونه آدم ایطو در هنه. مثلن خیلی می‌دیل خانه یه دفا هم که بوئو لنگرود قصاب محله بینم. اُره که آشتالو تشک بازی گو دم و کاغذ هوایی زها دام. یا بشوم آیه خونه دسک سر بنیشم هیتو که می‌پا تُکون دادرم و فیشه زادرم، آیه پیله باغ چه، تر خیاز عطر بشونم یا می‌خالجینی مه بگون: ...
ریکه! یه بشو مَشَت رُو بابه چه چنته رشته ختایی هگیر خا آمو بشیم لاجون. هیتو که لاجون نو ما بشونم دوباره می‌دیل مین انار شاوار بشکه. غروب دمی بشوم استلخ آمو جیر، کوت کوتوبو، می‌سرا و یگیره. صوب سر، مَشَت مه‌دکه صدا آمه خُوچه ویزتم.
آلون چن ساله می‌دیل خانه می‌معلمونا، یه جا بینم یته پیله سلام اوشونا بگوم. ای غصه، می‌دیل سر بوموتسه.

بیست و پنج سال بو، می‌همشاگردکلاس دو صدا نشتوسه بوم. چن روز پیش، تلیفون بُودم تهرون این آمره گپ بزام. یدفا بوم: دُونی آلون کوره چه تی آمره حرف زادرم؟ بوته آهه آلمون چه ده. بوتم نه، آلون لنگرود راه پُشته، دبستون پهلوی مین ایسام. گرم زواله‌ی. خانم جوادی آیه

معلم کلاس دو مانتوی شرمه یی دوده در وسط، صندلی سر نشته. نصف این دیما آفتو دو توتسه. زیر زیرکی آیه را نیگا کادره و آمه مشقونا خط زا دَره. تنائی، کوت و شلوار قهوه یی دوده می‌دَس راس نیستی.

بوته: او... چی چیزایی ته یاد دَره. بوتم هله کورا ره بیدی، مه فقط هیتو چیزون یاد دَره. از آلون تا فرده صوب تونم از لاجون و لنگرودی آمره حرف بزنم. از لیلی کوه و شیطون کوه بگیر تا «رمضون تُخین کون» و «خالی دَوَدو» از «آقای و زینت خانمی» تا «محمد آستا» و «اصغر شهید» از «اسمال کیجای رشتی و اون بزن - بزن لاجون مین، تا سر بشکن سر بشکن «مهدی اشکوری» و ابراهیم زنگنه فک فامیلون. از غروب دمی «چمخاله» تا سر شویه «استلخ».

هنده بگوم؟ ولی همه ایشون یه طرف، جریان خاطر خاتین یه طرف. هیتو که به ایره رستم دوباره جُونا بونم. اصلن خانی آدم دیل یه جا تکون بخوره. دلی که تکون نخوره دیل نی یه که. بقول «سرهنگ شهنازی»:

«نشا رشته عاشقه اُرسالین
نه یازا، نه دیلا، نشا دس کِشن»

اوخ... چقد می‌دیل خانه بشوم اوجایی سر پا بیسم که اوسالون، آیه همسلا مالون اوره سرپا ایسایون و زیر زیرکی خوشون ساعتان نیگا گودن که لاک لاکون، کی مدرسه چه مرخصا بوئن تا اوشون دنبال سر رادکُئی یوایشی خوشون و بسین بخون:

«دل، ناله داره
این ناله‌ها تا بیکرون دنباله داره.
وقتی که می‌خنده نگاه روشن ماه
راهومی گیرم
تا هر کجا آباد شد هم پیش می‌رم.
می‌گین چی می‌شه؟
وقتی که بخت از یه کسی روشو بگیره؟
دل‌های عاشق، ریش می‌شه
چشمان عاشق پیشه هم درویش می‌شه.
دل، ناله داره»

این ناله‌ها تا بیکرون دنباله داره» *
بخشی از شعر حسین مهدوی (م - مؤید) که از حافظه نقل شد.

«شب لنگرود و لاهیجان» در آلمان

پس از کنسرت شورانگیز استاد فریدون پوررضا در آلمان (شهرکلن) چند ماهی بعد، برخی از همزیانان و همدلان گیلانی - به پاس حفظ و حمایت از همبستگی‌های بومی - همنشینی - دوستانه‌یی را از لنگرودی هاو لاهیجانی‌های مقیم آلمان فراهم آوردند که چونان عقیقی بر سینه خاطرات غربت خواهد درخشید.

این گردهمایی که برای نخستین بار بود و به بار نشست به همت والای عزیزان لنگرودی و با همیاری رضا مقصدی طرح ریزی شده بود که در محل کانون فرهنگی شهر «اسن» در آلمان، شب شکوهمند و زیبایی را به ارمان آورد.

جمعیت بسیاری از عزیزان لاهیجانی و لنگرودی و برخی رشتی و سیه‌کلکی از شهرهای مختلف آلمان و نیز از هلند و انگلیس و سوئد در این شب حضور داشتند. دیواره‌های سالن با تصاویر و منظره‌هایی از مناظر گیلان و خوشنویسی‌های خطاط خوب ولایت ابوالقاسم شمسی آذین شده بود با عکسهایی چند از چهره‌های برجسته اهل قلم و هنر شهر لنگرود.

برنامه با سخنان هادی جواهری لنگرودی درباره علت این گردهمایی و ضرورت همدلی‌های دوستانه آغاز گشت. سپس رضا مقصدی مقاله مفصلی به زبان گیلکی (به گویش محلی لنگرودی) خواند و پس از نمایش بخشی از کنسرت فریدون پوررضا در آلمان اجرا شد. پس از آن جمعیت حاضر به ضیافت شام و تماشای نمایشگاه نشریات و کتابهای نویسندگان گیلان زمین دعوت شدند. بخش دوم برنامه با اجرای نمایش طنز آمیز آغاز شد.

سپس رضا مقصدی در مقاله‌یی به زبان فارسی به مقام و موقعیت هنری عزیزان به خاک خفته: استاد محمود پاینده، شهیدی لنگرودی، حسین اقدامی (صدرایی)، محمد امینی (م. رامان) و بیژن نجدی با نمونه شعرهایشان پرداخت.

این برنامه که از ساعت ۷ شب آغاز شده بود با خواندن ترانه‌های گیلکی و فارسی تا ساعت سه باعداد همان شب ادامه یافت. به قول شهریار «این هم از عمر، شبی بود که حالی کردیم»

یکی از مشترکین گیله و ادرشهر، اسن، آلمان

در شناخت آثار هنری و بناهای تاریخی و کوشی در حفظ میراث فرهنگی گیلان



فهرست اماکن باستانی و بناهای تاریخی گیلان

ثبت شده در فهرست آثار ملی ایران

(قسمت دوم و آخر)

- ۵ - حمام گلشن، دوره صفوی
شماره ثبت ۱۴۴۲ - تاریخ ثبت ۱۳۵۴/۹/۲۴
واقع در شهر لاهیجان (روبروی بقعه چهار پادشاه)
۶ - خانه حاج محمد صادقی، دوره قاجار
شماره ثبت ۱۴۹۸ - تاریخ ثبت ۱۳۵۴/۹/۲۴
واقع در شهر لاهیجان (بافت مرکزی)
۷ - پل خشتی لاهیجان، دوره صفوی
شماره ثبت ۱۴۳۳ - تاریخ ثبت ۱۳۵۵/۱۰/۲۰
واقع در شهر لاهیجان
۸ - آرامگاه کاشف السلطنه، دوره پهلوی
شماره ثبت ۱۷۶۹ - تاریخ ثبت ۱۳۵۵/۸/۲۶
واقع در شهر لاهیجان

شهرستان لنگرود

- ۱ - پل خشتی لنگرود، دوره ایلخانیان
شماره ثبت ۹۱۵ - تاریخ ثبت ۱۳۵۱/۳/۱۳
واقع در شهر لنگرود (برروی رودخانه لنگرود)
۲ - پل خشتی نالکیاشر، دوره قاجار
شماره ثبت ۱۷۸۳ - تاریخ ثبت ۱۳۷۵/۹/۱۲
واقع در روستای نالکیاشر (از توابع لنگرود)
۳ - بقعه آقا سید حسین، قرن هشتم
شماره ثبت ۲۰۴۵ - تاریخ ثبت ۱۳۷۷/۴/۴
واقع در شهر لنگرود (بازار شهر)

شهرستان رودسر

- ۱ - کاخ رضاخان (ناهارخوران)، ۱۱-۱۳۱۰ شمسی
شماره ثبت ۱۰۴۴ - تاریخ ثبت ۱۳۵۳/۱۲/۲۶
داخل شهر رودسر، جنب فرمانداری
۲ - پل خشتی تمیجان، اوایل دوره صفوی
شماره ثبت ۱۱۲۵ - تاریخ ثبت ۱۳۵۴/۹/۸
واقع در قریه تمیجان (جنوب رودسر)
۳ - کاخ رودسر، دوره پهلوی
شماره ثبت ۱۵۱۸ - تاریخ ثبت ۱۳۵۶/۹/۲۶
واقع در شهر رودسر

میدان رودسر، دوره پهلوی

- ۴ - میدان رودسر، دوره پهلوی
شماره ثبت ۱۵۱۹ - تاریخ ثبت ۱۳۵۶/۹/۲۶
واقع در شهر رودسر (میدان بسیج مستضعفان)

۵ - بقعه پیر محله، دوره صفوی

- شماره ثبت ۱۵۴۲ - تاریخ ثبت ۱۳۵۶/۱۰/۵
واقع در جنوب رودسر (روستای پیر محله)

۶ - مجموعه امیر بنده، دوره قاجار

- شماره ثبت ۱۵۶۷ - تاریخ ثبت ۱۳۵۶/۱۱/۳
حومه کلاچای، روستای امیر بنده

۷ - بقعه نصیرعلی کیا، دوره قاجار

- شماره ثبت ۲۰۴۶ - تاریخ ثبت ۱۳۷۷/۴/۴
۳ کیلومتری شرق رودسر، روستای کویه

۸ - بقعه سیدابو جعفر ثابری ایبض، قرن نهم

- شماره ثبت ۲۰۵۲ - تاریخ ثبت ۱۳۷۷/۴/۴
روستای میانده از توابع چابکسر
[باتشکر از مدیریت محترم اداره کل میراث فرهنگی گیلان]

- ۵ - تپه قبرستان استلخ خان، هزاره اول
شماره ثبت ۱۶۹۲ - تاریخ ثبت ۱۳۶۴/۴/۱۶
واقع در قریه استلخ جان، شمال امامزاده محتشم
۶ - پل خشتی لوشان، دوره قاجار
شماره ثبت ۲۰۳۴ - تاریخ ثبت ۱۳۷۷/۳/۳۰
برروی رودخانه شاهرود، نزدیک به پل فعلی لوشان

شهرستان آستانه اشرفیه

- ۱ - پل خشتی نیاکو، دوره قاجار
شماره ثبت ۱۴۴۳ - تاریخ ثبت ۱۳۵۵/۱۰/۲۰
واقع در قریه نیاکو، سرراه آستانه به لاهیجان
۲ - پل خشتی تجن گوکه، دوره صفوی
شماره ثبت ۱۴۳۲ - تاریخ ثبت ۱۳۵۵/۱۰/۲۰
واقع در روستای تجن گوکه، جنوب آستانه

شهرستان سیاهکل

- تی تی کاروانسرا، دوره صفوی
شماره ثبت ۱۷۸۴ - تاریخ ثبت ۱۳۷۵/۹/۱۲
ده کیلومتری سیاهکل، روستای بالارود

شهرستان لاهیجان

- ۱ - بقعه چهار پادشاه، دوره صفوی
شماره ثبت ۳۲۲ - تاریخ ثبت ۱۳۱۷/۸/۲۱
واقع در شهر لاهیجان (بافت مرکزی)
۲ - بقعه میر شمس الدین لاهیجانی، دوره صفوی
شماره ثبت ۶۴۶ - تاریخ ثبت ۱۳۴۶/۱/۲۳
واقع در شهر لاهیجان (بافت مرکزی)
۳ - بقعه شیخ زاهد گیلانی، قرن نهم هجری قمری
شماره ثبت ۸۲۴ - تاریخ ثبت ۱۳۴۷/۱۰/۵
واقع در روستای شیخانه ور، سرراه لاهیجان به لنگرود

- ۴ - مسجد اکبریه، دوره صفوی
شماره ثبت ۱۲۲۷ - تاریخ ثبت ۱۳۵۴/۹/۲۴
واقع در شهر لاهیجان (بافت مرکزی)

در شماره قبل نوشتیم که بر اثر تقاضای مکرر عده‌ای از خوانندگان علاقمند به باستان‌شناسی، فهرست آثار تاریخی و هنری گیلان را که در دفتر آثار ملی ایران به ثبت رسیده است منتشر می‌کنیم. از این رو در شماره ۵۹، فهرست آثار تاریخی شهرستانهای رشت، بندر انزلی، رضوانشهر، تالش، آستارا و فومن چاپ شد و اینک دنباله آثار تاریخی در شهرستانهای رودبار، آستانه اشرفیه، سیاهکل، لاهیجان، لنگرود و رودسر چاپ می‌شود.

گفتنی است اولاً ترتیب تعرفه آثار بر اساس تاریخ ثبت انجام پذیرفته و ثانیاً تعداد این آثار که به ۴۹ واحد می‌رسد تا پایان نیمه اول سال ۱۳۷۸ ثبت گردیده است و بعد از آن تاریخ گزارشی نشده است.

شهرستان صومعه سرا

- ۱ - پل گاز رودبار، دوره قاجار
شماره ثبت ۱۷۸۱ - ۷۵/۹/۱۲
واقع در میان راه صومعه سرا و جمعه بازار

شهرستان رودبار

- ۱ - قلعه کول (= تپه قلعه)، دوره ساسانی
شماره ثبت ۷۵۱ - تاریخ ثبت ۱۳۴۶/۱/۲۳
واقع در قریه انارکول
۲ - گردکول (= تپه گرد)، دوره اشکانی و ساسانی
شماره ثبت ۷۵۲ - تاریخ ثبت ۱۳۴۶/۱/۲۳
واقع در دهستان توتکابن
۳ - تپه کلسی، دوره ساسانی
شماره ثبت ۴۲۳ - تاریخ ثبت ۱۳۴۷/۵/۱
واقع در قریه رشی
۴ - چراغعلی تپه مارلیک، هزاره اول قبل از میلاد
شماره ثبت ۴۲۶ - تاریخ ثبت ۱۳۵۶/۱۰/۵
واقع در منطقه رحمت آباد

فرهنگ عامه مردم شمال ایران

گنجینه واژه‌های گیلکی

واژه‌های پیرامون «برف و باران» در روستای گُمَلِ لاهیجان

- ۱ - بیسئون bisun = هوایی که میل به باریدن برف دارد (هواییسئون بو).
 - ۲ - پاکوگودن paku gudan = ۱ - کنار زدن برف و رسیدن به زمین برای پیدا کردن علف جهت چرای بز و گوسفند - لگدمال و سفت کردن برف سطح زمین و ریختن پیله (میوه افاقای وحشی) بر آن برای خوراک بز و گوسفند
 - ۳ - پیته پیته وارسن pite pite vârassan = باریدن برف درشت با تندی.
 - ۴ - تیج آئودن taj áudan = کنار زدن برف و باز کردن راه.
 - ۵ - تمبار tambâr = توده انباشته شده برف.
 - ۶ - تور ورف tur.a varf = برف سنگین.
 - ۷ - توکونابون tukunâbun = جای ریزش قطره‌های آب باران و برف از فراز خانه، درخت و...
 - ۸ - چول بون čul bûn = بارش شدید باران به مدت چند روز (هوا چول بو بوئه)
 - ۹ - ختویی زئن xuyi zân = بارش شدید و درشت برف (ورف ختویی زنه) ← پیته پیته وارسن. ختویی = پاروی پاک کردن فضولات دام
 - ۱۰ - دارتور dâr.a tur = تکه‌های برف روی درخت
 - ۱۱ - دئیتن daeitan = باریدن باران.
 - ۱۲ - راگ râg = رگبار
 - ۱۳ - ریوه rive = گل و لای زیاد.
 - ۱۴ - فیلیک دپاچ گودن filik dapâč gudan. = بارش باران با قطره‌های بسیار ریز.
 - ۱۵ - کلاچه بون kalače bûn = آب شدن برف و ماندن تکه تکه‌های برف بر سطح زمین.
 - ۱۶ - کوتنا گودن kutanâ gudan = کنار زدن برف و باز کردن راه ← تیج آلودن.
 - ۱۷ - کولاک kulâk = باران
 - ۱۸ - لا lâ = سیل
 - ۱۹ - می گردشی mey gardeši = مه در حال گردش در هوا که پس از رفتن آن باران می بارد.
 - ۲۰ - واداشتن vâdâštan = بند آمدن برف یا باران.
 - ۲۱ - ورف چاه varf.a čah = گودالهای نگهداری برف تا تابستان روی زمین و محیط.
 - ۲۲ - ورف خوره varf xure = برف ریز پس از بارش برف اصلی
 - ۲۳ - ورف سو varf.a su = روشنائی حاصله از بارش و نشست برف
 - ۲۴ - ورف دوشاو vaf.a dušâv = فالوده دوشاب و برف
 - ۲۵ - ورف شتال vaf.a šatal = بارش همزمان برف و باران
 - ۲۶ - ورف کلاچه varf kalâče = تکه‌های جدا مانده از هم برف در یک زمین - زمینی که بخشی از برف‌های آن آب شده و بخشی دیگر بصورت تکه تکه مانده باشد.
 - ۲۷ - یخ دولوس yax dulus = زنگوله یخ (در رشت «زنگه لوله»)
- لاهیجان - آذر ۷۹
بیژن عباسی (گُمَلی)

ضرب المثل‌های گیلکی

چند مثل از صومعه سرا

- کچه کله دگانی، نر بوز بداد آیه .
kačč.a kala dagâni , nar.a buz badâd âye .
= کفگیر را اگر داخل اجاق بیندازی، بز نر به داد می آید.
: در موردی گفته می شود که دویا چند نفر تبانی کنند تا عیب، بدجنسی، بدهی و... کسی را که در جمع حاضر است با اداه‌ها، نشانه‌ها و اشاره‌ها به او تفهیم کنند طوری که طرف بفهمد و نگران و مضطرب شود و به اقرار یا توجیه یا دفاع برخیزد .
کچه kačča = نوعی کفگیر فلزی که مسطح است و در موقع سرخ کردن غذا برای برگرداندن قطعات و مواد استفاده می شود.
- سگ سگا بو خوره، طاعون آیه .
sag sag.â boxura tâoun âye.
= سگ که سگ را بخورد، طاعون می آید.
: هنگامی گفته می شود که دو کس یا گروه بد و شریر برای منافع بیشتر به جان هم بیفتند که در این صورت انتظار شرایط بدتر را باید داشت.
- پس سر دلاکی یا یاد گیفتن دره .
pess.a sar dallâki.ya yâd giftan dâra.
= سر آدم کچل دارد سلمانی یاد می گیرد.
: در مورد کسانی گفته می شود که با اکراه و بی میلی و شکم سیر وارد عملی می شوند و در عین حال انتظار دارند سود ببرند و موفق شوند.
- موشت زن پسر، پتر رافا نیسه .
mušt zan.a pasar , pâr.a râfâ nese.
= پسر مشت زن [مبارز] منتظر پدرش نمی ایستد.
: در مورد کسی گفته می شود که لاف و گزاف می زند [در هر موردی] و وارد عمل نمی شود. مرد حرف و تعارف است، مرد عمل نیست.
- کورد گوسفند شاخ ناره، خیال کونه برّه یمما
kur.d.a gusfand šâx nâre , xiyâl kune barrayemâ.
= گوسفند بدون شاخ چون شاخ ندارد، خیال می کند برّه است.
: در مورد کسانی گفته می شود که ملاحظه سن و سال و شخصیت و موقعیت خود را نمی کنند و دست به کاری می زنند یا دخالت در امری می کنند که با ظاهر و منش آنها سازگاری ندارد. از بزرگ، کار کوچک سرزدن.
تهران - مجاهد یزدانخواه

آسایشگاه سالمندان و معلولین گیلان در مسیر توسعه

دهکده تندرستی

قسمت دوم



عکس از طرح نیمه کاره دهکده تندرستی (آسایشگاه معلولان و سالمندان گیلان) که تکمیل آن بستگی به همت مردم سراسر کشور و دولت جمهوری اسلامی دارد.

در تعریف طرح سعی شده است معیارها بطریقی انجام پذیرد که پاسخگوی شرایط ذیل باشد: «اصول سیاست جاری عقب ماندگی آن است که افراد سالمند و معلول از بقیه جمعیت جامعه جدا نشوند» بلکه تا حد امکان با جامعه همگون شوند. برای تسهیل این همگونی بناها و فضای شهری برای کسانی که به کمک افراد یا وسائل فنی اتکادارند قابل دسترسی می باشد تا بتوانند در زندگی اجتماعی مشارکت کامل داشته باشند.

طبقه بندی سالمندان پیش بینی شده طرح

- ۱ - اشخاصی که مشکلات حرکتی دارند.
 - ۲ - اشخاصی که مشکلات بینائی دارند.
 - ۳ - اشخاصی که مشکلات فراگیری دارند.
 - ۴ - اشخاصی که رفتار نابهنجار دارند.
 - ۵ - اشخاصی که مبتلا به صرع هستند.
- که در هر طبقه نیز درجات معلولیت مد نظر بوده است:

در نتیجه توصیه طراحی با توجه به تمام شرایط مطالعاتی انجام شده به صورت دهکده تندرستی سالمندان و معلولیت است که بصورت یک پارک به همراه فعالیت مورد نظر است که به طور مستقیم بر جامعه بیرون تاثیر گذاشته و تاثیر می پذیرد و رایج ترین و سنجیده ترین ویژگیهای طراحی باز را از حیث ابعاد و راه حلهای فنی پیشنهاد می کند و بیشترین هدف طراحی، ایجاد محیطی پرتحرک و مشارکت معلولین در جامعه و میزان سازگاری طرح با شرایط موجود یعنی از نظر تعریف مشارکت جامعه معلول و سالمند و میزان دستیابی معلولین هماهنگ و از نظر شرایط اقلیمی و فرهنگ بومی فضاهای زیستی منطبق شده است.

با توجه به تعاریفی که پس از بررسی و مطالعه از سازگاری سالمندان مطرح بوده است هیات امنای آسایشگاه معلولین و سالمندان بر آن شد تا اراضی مناسبی که بتواند تمام شرایط را از نظر انطباق ذهنیهای جامعه معلول و سالمند همگون کند، حول سه فاکتور: دید منظر (شامل کوه و رودخانه)، فضای سبز یا جنگل که بتواند شرایط محیط را القاء کند و مکان را برای زندگی معلول و

سالمند آشنا کند تهیه نماید. مکانی که برای این طرح بزرگ تهیه شد، دارای ویژگیهای محیطی و جغرافیائی لازم است و با انجام طراحی باز (مطابق با محیط) و لحاظ نمودن استانداردهای جهانی به مرحله اجرا گذاشته شده است و امید است بتوان با اتکال به خداوند منان و برای خشنودی روح بزرگوارانی که پیشگامان این حرکت انسانی بوده اند، طرح را به انجام رساند.

مقررات اساسی فیزیکی طراحی

هر عضو جامعه سالمند باید به تمام مکانها و بناهای عمومی دسترسی داشته باشد و امکان راه یافتن به تمام بناهای عمومی مورد نیاز باید وجود داشته باشد و استفاده از تمام تسهیلات عمومی و مواهب محیطی مورد نظر باید تامین شده باشد که مجموعه این اصول اساسی را می توان در شش بند بصورت مقررات تدوین و مورد نظر قرار داد:

دسترسی - در بناها و فضای محوطه چنان طراحی شده که همه ساکنین می توانند به آن دسترسی داشته باشند.

دستیابی - در بناها و فضای محوطه تعهدات به گونه ای فراهم آمده که همه بتوانند تا حد امکان به بناها و مکانهای مورد نیاز دست یابند.

کاربری - بناها و فضای محوطه طوری

طراحی شده که همه ساکنین از آن استفاده کنند و لذت ببرند. این فضاها بطریقی پیش بینی گردیده که بعنوان دهکده تندرستی تلقی می گردد.

جهت یابی - بناها و فضای محوطه طوری طراحی شده که تمام شرایط اقلیمی را در برداشته و موجبات رضای خاطر و همچنین تعلق ذهنی را در خود دارد.

ایمنی - بناها و فضای محوطه بطریقی طراحی گردیده است که ساکنین آن براحتی در رفت و آمد خواهند بود، بدون اینکه زندگی و سلامتی آنان به مخاطره بیفتد.

(ادامه دارد...)

شماره حسابهای کمک به آسایشگاه:
بانک ملی شعبه مرکزی رشت ۲۹۲۹ / تجارت
۹۵۷۸۶ / ملت ۵۶۶۶۲ / صادرات ۲۷۸۰ / رفاه
کارگران ۵۷۰
شماره حساب ارزی ۳۷۰۱/۲/۲۰۰/۱۲۰
نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت
تلفن آسایشگاه:
۵۵۵۵۰۱۷-۵۵۵۴۶۴۸-۵۵۵۸۱۳۵
فاکس: ۵۵۵۳۰۸۸
آدرس آسایشگاه:
رشت: سلیمان داراب - خیابان میناسیان

درباره عکس پشت جلد

ماه قبل هدیه با ارزشی دریافت داشتیم از آقای هوشنگ اعلم که از پژوهشگران برجسته و کتابشناسان مطرح کشورمان می باشند. ایشان اگر چه گیلانی نیستند اما چون اهل تحقیق و پژوهش هستند طبیعی است که گلیله را را بسعنوان یک نشریه گیلان شناسی و ایران شناسی تعقیب می کنند همچون برخی عزیزان فاضل و دانشمند دیگر مثل استاد ایرج افشار از تهران، دکتر جمشید صداقت کیش از شیراز، مهدی سیدی از مشهد، حسین مسرت از یزد و... که به گلیله و عنایت دارند و ضمن تحقیقات خود هر گاه به موردی برخوردند که در ارتباط با گیلان و گیلانی باشد برای ما ارسال می دارند.

هدیه آقای اعلم کارت پستالی است از رشت قدیم که پشت آن نقش تمبر دوره مظفرالدین شاه را داشت و این نوشته در گوشه ای از آن قید شده بود: «ورقه پستی» و به احتمال بسیار زیاد عکسی است که یکی از سیاحان و سفرنامه نویسان اروپایی حین عبور از رشت، حدود ۱۰۰ سال پیش، از بازار این شهر برداشته است. با تشکر از آقای اعلم و دوست فاضل همولایتی آقای مهندس محمد باقری که حامل این هدیه فرهنگی بوده اند، آن را عیناً پشت جلد این شماره چاپ و به خوانندگان خوب خود تقدیم می داریم.

ادامه از صفحه ۲۰

از واقعیت امیری...

اگر سکونت و کوچ شیون فومنی به تهران را سال ۷۵ بدانیم، در این تاریخ دو سال از فوت امیری گذشته بود و ملاقات های آن چنانی که در ماهنامه جدول آمد، نمی توانست صورت گیرد تا «شعری هم برای زمزمه کردن، تقدیم استاد شود» در پایان می گویم: این همه گفتمانها و نقل قول های بعضاً غیر واقع که در حول و حوش زندگی استاد امیری توسط نشریات گوناگون آمده، نه او را بزرگتر از آن که هست می کند و نه نمدی بر کلاهی اضافه می شود، امیری همان بود که در ده دقیقه نوار آواز و گفتگوی پیش و پس از آن بر زبان آورد.

با احترام به روح پُر فتوح استاد امیری، کمترین شاگرد وی شاهرخ میرزایی.

شماره های گذشته گیلوا را
از کتابفروشی نصرت بخواهید
رشت - خیابان علم الهدی ۲۲۲۵۲۴۸

نامه های رسیده

سابق بر این سعی می کردیم حتی الامکان در هر شماره یا یک شماره در میان به پاسخ نامه های دوستان بنشینیم. بعدها به دلیل ازدیاد مطلب و دیرکرد انتشار از این مهم دست کشیدیم و این کار البته موجب گلایه برخی دوستان و علاقمندان را فراهم آورده است. با یوزش از این دوستان به نامه های چند ماه گذشته برخی از عزیزان خواننده پاسخ می دهیم و از دیگر عزیزان که موفق به پاسخگویی نامه هایشان نشدیم یوزش می طلیم با تذکر این نکته که پاسخ بسیاری از آنان با مطالعه شماره های مختلف مجله و بررسی سلسله وار آن داده شده است. آقایان خاتمه ها:

■ حمید حقیقت شناس (رشت) حداقل در دو شماره ۲۳ و ۵۶ مجله مطالبی درباره استاد پورداود چاپ شده است، افزون بر اینها به مناسبت هایی هم در شماره های دیگر اخباری درج گردیده است.

■ سعید هدهدی (رشت) - خداوند دستگامی را که خیر مرگ دروغ پخش می کند به راه راست هدایت و به طول عمر هنرمند عزیزمان بیفزاید.

■ جلال علی دوست (لسکو کلاهی آستانه اشرفیه) - درد مشترک بسیار داریم عزیز جان که به حساب و شمار نیست! با این همه، هم شما بگوئید و هم ما می نویسیم بلکه افاقی کند.

■ هستی عباسی (قزوین) - از محبت های شما ممنونیم، ولی شعر نباید تمام دغدغه زندگی شما باشد. این قدر که گیلان را دوست دارید مرجحاً ولی فقط با ادبیات نمی توان آن را تغییر داد. برای ما گزارشی از وضعیت جوانان گیلانی شهرهای صنعتی قزوین بنویس.

■ مسعود مالکی (رشت) - بیچشم.
■ سید قاسم تراهی (رشت) - مادیت و معنویت در همه جا هست، بد و خوب هم همین طور، هم در ایران هم در آمریکا. ملتی پیرومندتر است که معنویت او بر مادیتش بچرید و البته در عمل نه در شعار. درج اشعار فارسی در گلیله وای اصلی به دلایلی که بیشتر در شماره های گلیله وای گفته شد امکان ندارد. می توانید با گلیله وای هنر و اندیشه که برای همین کار در نظر گرفته شده است مستقیماً ارتباط برقرار کنید.

■ همچنین قابل توجه آقای سروش ملت پرست (بندر انزلی) سیما سیدقام (تهران) و...

■ بهمن ارجمند (رحیم آباد) - به انگیزه ای شروع کردید و خیلی خوب پرداختید اما در نهایت انگیزه را از یاد بردید. سوژه اصلی مقاله شما عجولانه رها شد!
■ علی گوهر جوی واثق (رشت) - شیمه دس پنجه درد نوکونه شیمه گیلکی نوشتن امره. شیمه

پیشنهادان امی چوم سر، هر چند کی بیشتر اوشانا امی دیمیشک شوماران میان بکار بیردیمی.

■ محمدتقی جهری (چوکا - رضوانشهر) - از دو شاعر عزیز نام بردید و خواستید که از آثارشان چاپ کنیم. از یکی از آنها به تفاریق شعر چاپ شده و می شود. از دیگری که امساک و ابا دارد بدیهی است چیزی نداریم که چاپ کنیم. مهربانی باید از دوسری! از حسن توجه شما سپاسگزاریم.

■ سید شهاب الدین موسوی زاده (گوراب زرمیخ) دوست خوب نوجوان نامه شما رسید و در حد مقدرات حتماً - داستان های علی عمو انشاءالله تابستان ۸۰ چاپ می شود.

■ ایرج رفیع پور از قزوین به صورت شعر نوشتند: موگیلان زاکم / طرفداران فرهنگ و خاکم / سلامی گرم دارم از دشت قزوین / به گلیله وای و ان مسئولین. گلیله وای هم سلام داره به شما و تمام گیلان زاکم و زوکان کی خوشان سرزمین جا دورید.

■ این عزیزان برای ما شعر فرستادند: آقایان، خانمها:

سید رضا مدنی (تهران) - ... (محبوب (تهران)
- دلخوش نواز (تهران) - مهرداد حیدری نژاد (شاده سر لاهیجان) - معصومه شکرگزار (انزلی) - علیرضا بشر دوست (رشت) و... دهها عزیز دیگر که منتظر اشعار بهتر آنها هستیم.

■ و با تشکر از آقای محمد مهدی ارسلان (آلمان) دوست بسیار خوبمان که نامه هایشان همیشه فراتر از یک نامه معمولی است چون هر کتابی را که می خوانند از متون قدیم و جدید اگر چیزی درباره گیلان داشت برای ما می نویسند چرا که به قول خودشان از دو حال خارج نیست یا از وجود آنها اطلاع داریم که هیچ، ضروری ندارد، یا بی اطلاع هستیم که بدینوسیله مطلع می شویم. راستش این نهایت لطف این خواننده عزیز دور از وطن ماست که خود را مقید و متعهد به اهداف گلیله وای می داند و با آن احساس نزدیکی و خویشی می کند. امیدواریم دوستان دیگر هم در این امر تاسی کنند.

یک پیام خیلی ضروری

بعضی از خوانندگان علاقمند مطالب مفید اما بسیار مفصلی را در زمینه های مختلف بویژه ادبیات عامه و فولکلور می فرستند که ظاهراً در نشریه (به خاطر تفصیل زاید در پرداخت موضوع) منعکس نشده و نمی شود جای آنها، بعد از ویرایش و آماده سازی در ویژه نامه هایی است که گلیله وای در صدد تهیه آنهاست.

گیل آواز
مجموعه چکامه های گیلکی
از منوچهر جراح زاده



گیل گشت تورنگ
شرکت خدمات مسافرت هوایی و جهانگردی

Gil Gasht Torang Tour & Travel

- ◆ فرودس بلیط خارجی کلیه خطوط بین المللی
- ◆ نمایندگی فروش بلیطهای ایران ایر، آسمان داخلی و خارجی
- ◆ مجهز به سیستم رایانه ای
- ◆ نمایندگی فروش قطارهای جمهوری اسلامی ایران (رجاه)
- ◆ مجری تورهای گیلان گردی
- ◆ مجری تورهای سیاحتی و زیارتی کرمان، سوریه، دبی
- ◆ اخذ ویزای دبی، کوئیت، کلبورهای مشترک المنافع
- ◆ مشاور صدیق شما در انتخاب تورهای خارجی با بهترین کیفیت
- ◆ مجری تورهای داخلی گروهی

رشته بلوار انزلی روبروی صنایع دستی
تلفن: ۳ و ۷۷۲۲۲۷۲۲ فاکس: ۷۷۲۶۱۴۱

شبت کلسار، یاهتر از فیلیان !!! سامتیمان آرنید
تلفن: ۷۷۲۶۹۸۳۸ - ۷۷۲۶۹۸۷۸ فاکس: ۷۷۲۶۵۳۱

نیمه اول اسفندماه
چهارمین شماره گیله‌وا
گیله‌وا
ویژه‌ی هنر و اندیشه
به کوشش: محمدتقی - صالح پور

نشر و پژوهش شیرازه منتشر کرد:
● **اقتدار**
ریچارد سینت، ترجمه باقر پرهام
● **برابری و آزادی**
آماریتا بین، ترجمه حسن فشارکی
تلفن ۲۵۶۰۹۸۳
تهران - صندوق پستی ۱۱۳۸ - ۱۹۳۹۵

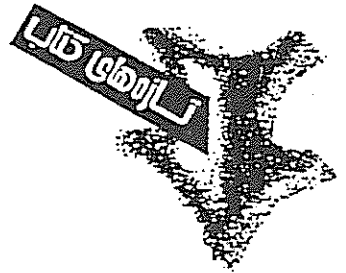
گیله‌وا، آگهی کتاب می‌پذیرد.
تلفن ۲۲۲۰۹۸۹

قابل وصول درازای ارسال ۵۰۰ تومان تعبیر
با پست سفارشی از هر نقطه کشور از طریق گیله‌وا

یک پیام

گیله‌وا به موازات چاپ و انتشار مجله اصلی، گاهی به مناسبت‌هایی دست به انتشار ویژه نامه‌های مستقلی می‌زند که فقط در شهرهای گیلان میان کتابفروشی‌ها و برخی کیوسکهای مطبوعاتی فعال توزیع می‌شود. از این رو مشترکان عزیز و طیفی از خوانندگان علاقمند گیله‌وا در خارج از استان و کشور از خبر چاپ و انتشار آن به دورند و وقتی در مجله شماره بعد با خبر می‌گردند مایل به تهیه آنها می‌شوند. بنا به درخواست برخی مشترکان خارج از گیلان و ایران پیشنهاد می‌کنیم مشترکان عزیز که مایل به دریافت این گونه ویژه نامه‌های مستقل می‌باشند به اختیار خود مبلغی (که حداقل از ۲۰۰۰ تومان در داخل کشور و ۵۰۰۰ تومان خارج از کشور کمتر نباشد) به حساب ماهنامه واریز نمایند و پشت حواله حتماً قید فرمایند مربوط به دریافت ویژه نامه‌های گیله‌وا. برای این عزیزان دفتر مخصوصی تهیه شده است تا منبهد ویژه نامه‌های گیله‌وا نیز به نشانی آنها پست شود. این پیشنهاد شامل آن دسته از خوانندگانی که گیله‌وا را مستقیماً از مراکز فروش ما در تهران، مراکز استان‌ها، شهرهای دور دست و یا خارج از کشور تهیه می‌کنند نیز می‌باشد با این تأکید که نام و نشان دقیق (حتی المقدور تایپ شده) خود را برای ما بفرستند.

گیله‌وا/ شماره ۶۰ / صفحه ۲۸



ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتابهای خود در ماهنامه گیله‌وا هستند، می‌توانند از هر عنوان دو نسخه به نشانی نشریه ارسال نمایند.

الف - آثار مربوط به گیلماز (گیلان و مازندران)

● تاریخ کتابخانه‌های گیلان / جمعفر خمسانی زاده / قم، پارسایان، به سفارش اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، ۱۳۷۹ / ۲۶۷ صفحه، رقمی، ۱۳۰۰ تومان

کتاب شامل پیشگفتاری در باب تاریخ کتابخانه‌های گیلان از قدیم تا زمان روی کار آمدن سلسله پهلوی بطور مختصر، تاریخچه جامعی از کتابخانه ملی رشت و بالاخره کتابخانه‌های عمومی زیر پوشش اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان به تفصیل است. در پایان ضمیمه مفصلی از تصاویر کتابخانه‌های ملی و عمومی گیلان به صورت چهاررنگ آمده است.

● بهشت همین جا بود، دفاع مقدس در شعر شاعران گیلان / به کوشش فرامرز محمدی پور / تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۸ / ۱۰۲ صفحه، رقمی، ۲۶۰۰ ریال

فراهم آورنده اشعار مجموعه را در سه بخش: ۱- ترانه‌های سوخته (نوسورده‌ها) ۲- تفنگ و عشق (غزل‌ها) ۳- خاکریز آینه (مثنوی‌ها) تنظیم و به خوانندگان عرضه داشته است.

● انگشتری انگشت پنجم، حضرت روح الله در شعر شاعران گیلان / به کوشش فرامرز محمدی پور / تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۹ / ۱۱۲ صفحه، رقمی، ۳۵۰ تومان
مجموعه شعر شاعران شمال کشور است در سوگ امام در چهاربخش نوسورده‌ها، غزل‌ها، مثنوی‌ها، دریتی‌ها و رباعی‌ها.

ب - آثار مؤلفان و هنرمندان گیلماز
● شب شماتت شاهین / علی خداجو / رشت، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۹ / ۲۲۹ ص، رقمی، ۱۰۰۰ تومان

گزیده غزل‌های شاعر است با حواشی خواص گیاهان دارویی. کتاب تلفیقی است از ادبیات و طب سنتی. شاعر به استاد دل مشغولی‌ها و پیشه خود، در جای جای دیوان به این امر پرداخته است و تقریباً تمامی صفحات کتاب زیرنویس خواص دارویی است.
● کفه ترازو / مهدی شادخواست / تهران،

النسی، ۱۳۷۹ / ۱۱۸ صفحه، رقمی، ۱۰۰۰ تومان
نقد و بررسی آثار چهار تن از شاعران و نویسندگان ایرانی است: هزارهٔ درم آهوی کوهی (تحلیل آرا و اشعار دکتر شفیعی کدکنی) - زن در شعر فارسی (زینب یزدانی) - پشت همین بیاران (سید علی میریادزاد) منصوره) قرارمان پای همین شعر (کریم رجب زاده)
● گاهی کنار همیشه / مازیار نقش جهان / رشت، حرف نو، ۱۳۷۹ / ۲۷ صفحه، رقمی، ۳۵۰ تومان

دفتر شعری است در قالب نو
● رنگمایه‌های کودکی / علیرضا حسین پور دلایی نیا / رشت، جشنوارهٔ هنر، ۱۳۷۷ / ۳۲ صفحه، رقمی، ۲۰۰ تومان
مجموعه سه قصه کوتاه است برای نوجوانان

ج - سایر آثار
● بانو / شهرام دقوقی / تهران، بوعلی، ۱۳۷۷ / ۵۶ صفحه، رقمی، ۲۰۰ تومان
مجموعه ۲۷ قطعه شعر است در قالب نو

کتاب مبین
ناشر آثار علوم قرآنی در گیلان
منتشر کرده است:
● جامعیت قرآن / سید محمد علی ایازی
● قرآن و فرهنگ زمانه / سید محمد علی ایازی
● شناخت نامه تفاسیر / سید محمد علی ایازی
● کاوشی در تاریخ جمع قرآن / سید محمد علی ایازی
کتاب مبین: رشت
منظره - بهمد از مسجد فاطمیه
تلفن ۳۲۲۵۱۲۵

تالش شناسی
نخستین شماره ویژه نامه فرهنگی پژوهشی تالش شناسی هفته نامه نقش قلم در آذرماه ۷۹ در ۲۴ صفحه قطع رحلی به قیمت ۲۰۰ تومان به کوشش و همت پژوهشگر جوان تالشی شهرام آرموده چاپ و منتشر گردید. شهرام آرموده پیش از این نیز با همکاری هفته نامه آرای شمال چند شماره ویژه تالش منتشر کرده بود. وی در عین حال از زمرهٔ همکاران «گیله‌وا» در زمینهٔ فولکلور و فرهنگ عامه تالش است.
دست در دست هم دهیم - تغییرات ساختاری در آموزش و پرورش تالش شرط توسعهٔ شهرستان تالش - تاریخ تالش در ادبیات شفاهی تالشی‌ها - اکبر نامه تاریخ خان نشین تالش و لنکران - رسوم استقبال از نوروز در شاندردن - تقدی بر کتاب مشاهیر تالش - عروسی در انوش محله جوکندان - نظری بر کتاب جستارهایی در تاریخ تالش - خویش را خورشید نامیدن - بایاتیهای عبرانی - معرفی کتاب - شعرهای تالشی و... عنوان مطالب روی جلد این ویژه نامه است. برای همکاری پر تلاشمان آرزوی توفیق داریم.

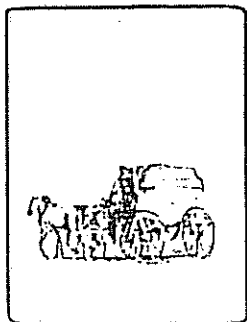
نشر چشمه منتشر کرده است:

● همه چیز راز است!
گزیده شعرهای یانیس ریتسوس، ترجمه احمدپوری ۱۴۷ صفحه، رقمی، ۹۰۰ تومان
● نوروز نامه
خیام نیشابوری، به کوشش علی حصوری ۱۰۳ ص، رقمی، ۵۰۰ تومان
● پیش درآمدی بر استبداد سالاری در ایران
دکتر احمد سیف ۲۴۰ ص، رقمی، ۱۵۰۰ تومان
● کوبا و سوسیالیسم
مردآوری و ترجمه اسد عظیم زاده ۲۳۶ صفحه، رقمی، ۱۲۰۰ تومان
● ... تا دم آخر (گزیده گفت و گوها و مقاله‌های محمد جعفر پربنده)
به کوشش سیما صاحبی (پوبنده) ۲۹۲ صفحه، رقمی، ۱۵۰۰ تومان

انتشارات گل آقا منتشر کرده است:

● میان پرده (مجموعه شوخی مجلسی اساسی) اسکندر خان قراچه داغی (جمشید ارجمند) ۱۶۳ ص، رقمی، ۸۵۰ تومان
● شور و شیرین (مجموعه لطیفه‌ها) مرتضی فرجیان ۱۶۴ ص، رقمی، ۸۰۰ تومان

انتشارات روزبهان منتشر کرد آن سال برفی



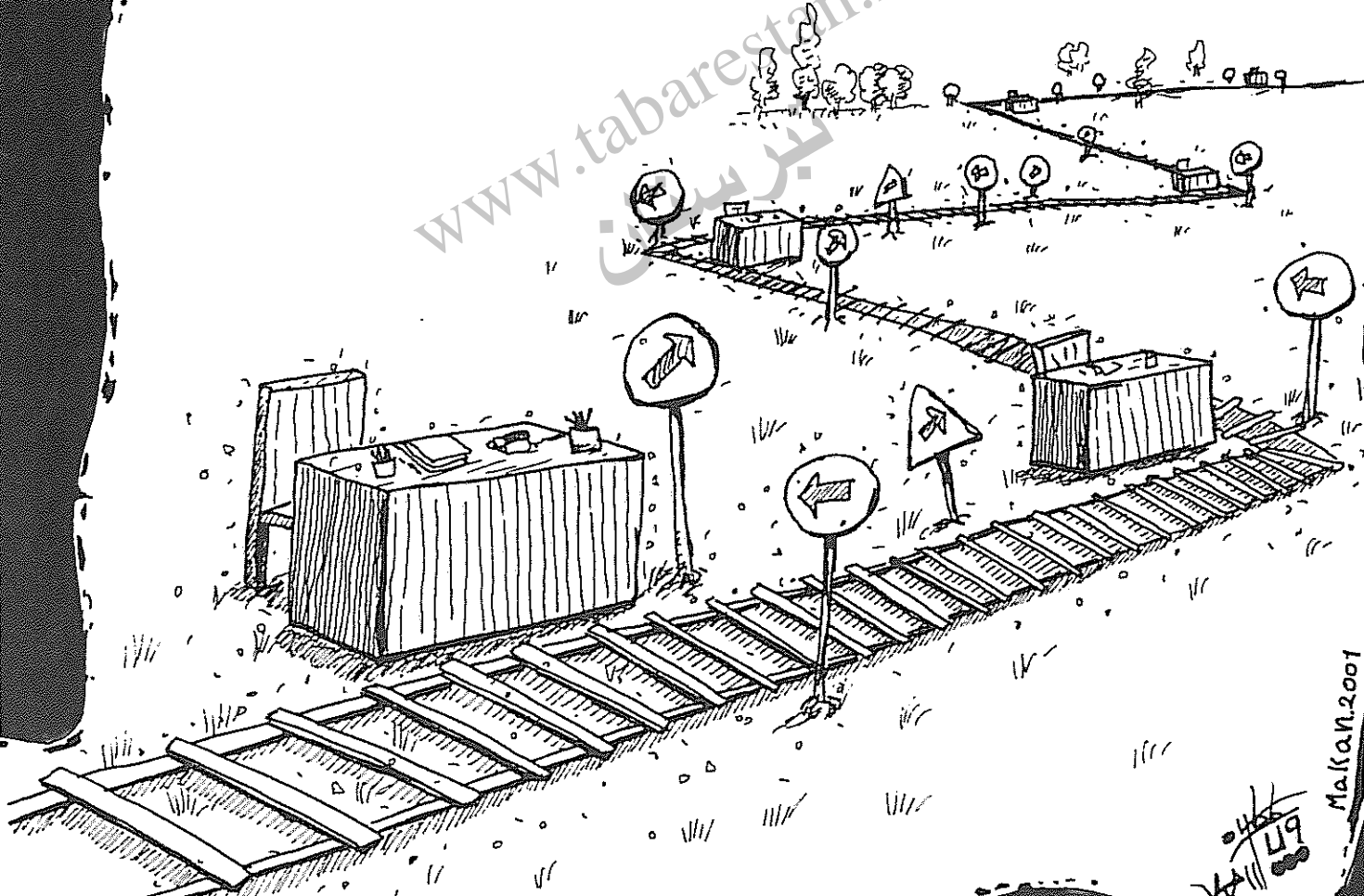
مجموعه بیست داستان نو از

محمود طیاری

۱۷۲ صفحه، رقمی، ۹۰۰ تومان

انتقاد
صرفه جری
چوملیس

www.tabarestan.info



Malik N. 2007

بخارا

مجله فرهنگی هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

دعوت به اشتراک مجله بخارا

بخارا مجله‌ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می‌شود.

مخارج سنگین مجله فقط از محل تک‌فروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. بخارا انتظار دارد در صورتی که آن را می‌پسندید و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید.

همان‌طور که می‌دانید، در صورت ازدیاد مشترکان، مجله دوام و گسترش می‌یابد، و به راه فرهنگی بخرد ادامه می‌دهد.

شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه مجله بخارا در داخل کشور شش شماره با احتساب هزینه پست دوازده هزار تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۲ اوائل خیابان میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برکه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵ ارسال کنند.

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

.....

.....

کد پستی: تلفن:



آژانس جهانگردی جام جم

در خدمت زائران محترم

گر بلا - سوریه

رشت: خیابان امام خمینی روبروی کفش ملی

تلفن ۰۹۵۰۲۲۳۰۱۳۱

بزودی منتشر می‌شود:

گیلان نامه

جلد پنجم

مجموعه مقالات گیلان‌شناسی

(اهدا شده به زنده باد محمود باهنده لنگرودی)

در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان،

ادبیات و مردم‌شناسی

به کوشش

م. پ. جگناجی

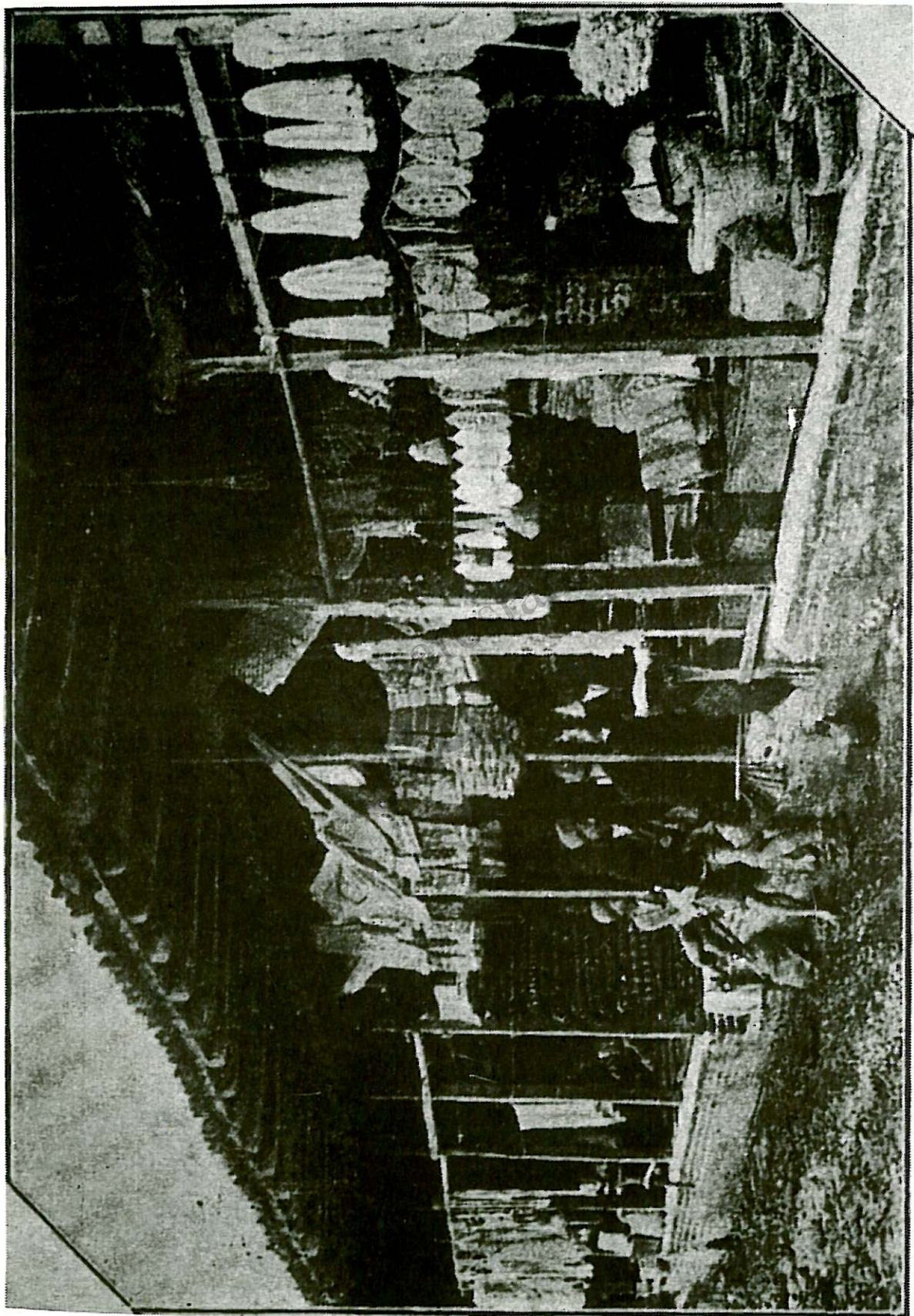
چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل

سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



بازار رشت - دورقاجار